هو

مناظر المحاضر للمناظر الحاضر

رکن الدین علاء الدوله سمنانی

عارف نامی قرن ششم هجری

میراث عارفان

قرن ششم

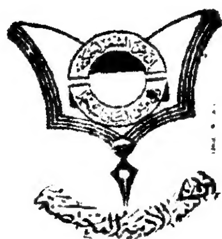
به اهتمام: مشتاقعلی

اِنتشاراتِ

مَروی

مناظر المحاضر للمناظر الحاضر

ركن الدين محمد الجرجاني



مناظر المحاضر للمناظر الحاضر

رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی

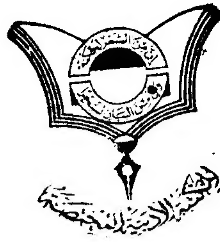
عارف نامی قرن ششم هجری

به اهتمام:

حسین حیدرخانی مشتاق علی

شناسنامه کتاب

نام کتاب : مناظر المحاضر للمناظر الحاضر
نویسنده : رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی
به اهتمام : حسین حیدرخانی مشتاق علی
مصحح : محمد بهشتی
تیراژ : ۱۵۰۰ جلد
چاپ : مهارت
نوبت‌چاپ : اول
تاریخ انتشار : بهار - ۱۳۷۱
حروفچینی : چاپ ناصر خسرو
فیلم و زینگ : لیتوگرافی البرز
ناشر : مروی ـ ناصرخسرو مقابل دارائی تلفن ۳۱۲۶۲۵



بسم الله الرحمن الرحيم

هوالمستعان

مدتها بود عزیزانی از سلاسل مختلف فقر محمدی صلوات‌الله۔
علیه از سر لطف و محبت به این حقیر مسکین به سبب انتسابم به سلسه علیه که یکی از ستارگان درخشان آسمانش حضرت مولانا شیخ علاءالدوله سمنانی عارف نامی قرن ششم است مراجعه نموده ، راجع به مذهب باطنی حضرت شیخ سؤالاتی می‌نمودند که عندالبضاعه پاسخی میشنیدند بالاخص دربارهٔ اعتقاد حضرت شیخ نسبت به ساحت اقدس قطب عالم امکان حضرت حجة ابن‌الحسن العسکری روحی فداه که در تقریرات ایشان موسوم به‌چهل‌مجلس درج شده است (۱) تا آنکه بلطف حضرت رحمانی وتوجه‌باطنی شیخ ماعلاءالدوله سمنانی ، منتدا و خضر را هم حضرت مولانا بدرالدین مشتاق علی به رساله شریفه حاضر دست یافته و از آنجا که حضرتشان همیشه در جهت ناشناخته‌ها و از انظار دور مانده‌های‌عرفان شیعی سعی وافرداشته‌اند وبا توجه به تعصب فراوانشان نسبت به حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی ، این رساله را که برگ زرین دیگری را بردفتر حیات عرفانی وحید عصر و نادرهٔ دهر نمایان می کرد تصمیم به چاپ گرفتند .

---

۱ ـ البته در بارهٔ تقریرات درس هرشخصیتی باید ، آن شخص که توفیق وسعادت تدوین نصیبش شده است آنچه درحوزه علمی معنوی بزرگی نوشته است به‌آن بزرگوار تقدیم کند تاآنچه تدوین شده جها را تأییدنماید درحالیکه دربارهٔ رساله چهل‌مجلس چنین سعادتی نصیب نویسندهٔ بزرگوار آن نگردیده و حضرت شیخ علاءالدوله بر آنچه به عنوان تقریرات درس ایشان تدوین شده است مطلبی مرقوم نفرموده‌اند .

وبهمین جهت مقدمه‌ای بسیار عمیق و هوشمندانه و محققانه که تا کنون در بارهٔ این عارف نامی نوشته نشده است ، مرقوم فرمودند و حقایق تحریف شده یا پنهان مانده را به مشتاقان عرفان و عارفان ایرانی تحفه دادند ، بدون تردید پاسخ تمامی آن کسانی که شیخ ما قدس‌الله روحه‌العزیز را از مفاخر و مشاهیر عالم تشیع نمی‌دانستند می‌باشد .

خاك پای فقرای الی‌الله
محمد خدائی محبوب علی

بسم الله و له الحمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

فضل ربانی و تأیید آسمانی نصیب این بی لیاقت بی بضاعت گردید تا پیش از تبدیل خرقهٔ مقید ناسوتی به خلعت مجرد لاهوتی ، نسیم‌نفحات الطاف حضرت سبحانی را که به عنایت بی‌علتی به مشام جانم رسید با همتی که توفیق رفیق راهش بود دریابم . به برکت آن با آرزوی شناخت عارف نامی شیخ احمد رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی را که درخاطرمنزوی شده بود به‌آغوش ذوق وشوق افکنده ، با یاد و خیال آن راد مرد علم و عرفان در تاریخ به جستجوی حقایق بازگو نشدهٔ زندگی او پرداخته ، تا تحریف شده‌ها یا پنهان مانده‌های زندگی ابرمرد تاریخ عرفان اسلامی شیعی را در مقدمه‌ای که بجاست خود رساله‌ای جداگانه باشد ، بطور فشرده ، پیش‌گفتار رساله حاضر نموده شاید جبران کوتاهی درگذشته‌ها و بعضی از نوشته‌ها محسوب شود ، عارفی که سلاطین و امراء و وزراء و شخصیت‌های کشوری و لشکری مغول بدست او اسلام اختیار کرده‌اند . یا اینکه به تحریك و تشویق او عارف سربدارشیخ خلیفهٔ مازندرانی تشیع پنهانی ایرانی را بظهور آورد و خلاصه تربیت یافتگان حوزهٔ علمی و معنوی آن نابغهٔ بی‌نظیر تاریخ اسلام شیعی معارف حیات بخش آئین مقدس اسلام را به آفریقا وهندوستان بردند وننگ شرك و بت‌پرستی را از دامن آنان پاك نموده، بادم مسیحائی‌خویش به‌جامعهٔ آنان حیات‌توحیدی بخشیدند .

خاك پای شیعیان

حسین حیدرخانی مشتاق علی



احمد بن محمدبن احمد بن محمد بیابانکی سمنانی در یکی از روزهای ماه ذیحجه سال ۶۵۹ هجری قمری (۱) در قریه بیابانك (۲) سمنان بدنیا آمد که بعدها نقش مهمی را درپیشرفت معارف عالی‌اسلامی شیعی خاصه آداب ورسوم و افکار علمی وسلوکی عرفان اصیل اسلامی که روح تشیع یعنی همان اسلام محمدی صلوات‌الله علیه است بعهده گرفت ، تربیت یافتگان حوزه علمی و معنوی آن بلند پایه‌که در عصر خود پرچم‌دار علم و فضیلت بشمار می‌رفت ، اندیشه مترقی و تابناك و انسان ساز آن انسان کامل را در دل اجتماعات بشری پیش بردند و هر

۱ و ۲ ـ آتشکده آذر ج ۱ ص ۴۰۹ تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ ص ۷۹۸ طرائق الحقایق ج ۲ ص ۶۰۰

کدام مبدأ یك‌سلسله رویدادهای مهم علمی ومعنوی درتاریخ گردیدند . در این فشرده که بعنوان شناخت آن عارف نامی تدوین یافته بابضاعت اندك ولی عشقی کارساز سعی‌گردیده که شایستهٔ حضرت او یادی و تجلیلی بعمل آید .

خاندان شیخ

خاندان اویکی‌ازکهن‌ترین وشریف‌ترین‌ومحترم‌ترین خاندانهای اصیل و ریشه‌دار سمنان است که معروف به خانوادهٔ ملك بوده‌اند و ازمهاجرین سند به‌سمنان بشمارمی‌رفتند . ازهمان ایام‌که زادگاه خویش را ترك نمودند با اعضاء خانواده‌که قبیله‌ای کوچك محسوب می‌شد وارد سمنان گردیدند تا زمان تولد حضرت شیخ از موقعیت خاص اجتماعی برخوردار بودند و همه‌جا با عزت و جاه و بزرگی از ایشان یاد می‌شد .

پدر شیخ

محمد ملقب به ملك شرف الدین از وزرای ارغون شاه (۱) که که در دستگاه سلطنت پادشاهان ایلخانی دارای عالیترین منصب و محبوبترین شخصیت و ازلایق‌ترین صاحب منصبان بود ، درسال ۶۸۷ هجری قمری از طرف ارغون شاه به فرمانروائی بغداد برگزیده شد ،

---

۱ ـ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۲۲۰ یا بقول نصیح خوافی ملك بغداد شد (مجمل‌فصیحی ج ۱ ص ۱۴)

پس ازیکسال که‌فرمانروائی‌بغداد برعهده‌اش‌بودبرادرش‌ملك‌جلال‌الدین به امر ارغون کشته شد ولی او هم چنان در مقام ملکی بغداد مشغول خدمت‌بود ، تا اینکه درسال ۶۹۰ (۱) ارغون از دنیا رفته ، غازان‌خان به سلطنت رسید و چون غازان به ملك شرف‌الدین محمد علاقمند (۲) بود در اوائل ماه ذیحجه سال ۶۹۴ منصب الغ بتیکچی به او تفویض کرد تا اینکه د راواخرماه ذیقعده ۶۹۵ هجری قمری از آن منصب عزل گردیده و جمال‌الدین دستجردانی به جای اومنصوب گردید و در همین سال به امر غازان خان به قتل رسید (۳)

مادر شیخ

مادرمجلله ومعظمه‌اش نیزازخاندانی جلیل وبزرگ زادگان بود، اوخواهر شیخ رکن‌الدین صاین سمنانی ازشخصیتهای بلند پایه وعلمی وقاضیان عالی‌رتبهٔ عهد ایلخانی بوده است. حضرت شیخ کراراً ازمادر معظمه‌اش به احترام یاد فرموده او را بی‌نهایت عزیز و گرامی میداشته است که ازراه همین علاقه زیاد، شیطان درخلوت شو نیزیه (۴) به سر وقت شیخ رفته تا او را فریب دهد .که ماجرای آن شنیدنی است . شیخ خود نیزبه این‌رویداد اشاره فرموده ،آنگاه که به امرپیرومراد ومرشدش مولانا شیخ نورالدین‌عبدالرحمن‌اسفراینی شیخ‌الشیوخ عصردرشونیزیه

---

۱ ــ احوال وآثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۲۱

۲ ــ تاریخ مبارك ص ۹۶

۳ ــ مجمل فصیحی ذیل حوادث ۶۹۵

۴ــ اسم محلی است در بغداد

بغداد درخلوت سری سقطی به خلوت نشسته بوده است ، کید شیطان و نفس را می‌بیند و چنین میفرماید : بعد از چند روز می‌بینم که حجاب از پیش برخاست و خراسان را می‌بینم که لشکر کشی آمده سمنان را غارت کرده‌اند ومادر مرا اسیر برده‌اند ومادر را می‌بینم که درمیان‌لشکر جامه‌یی پاره پاره پوشیده ، خوار و مستمند گردیده ، نفس چنان بر من غالب شد که در چنین قضیه‌یی وقت خلوت است ؟! و خواستم که ترك خلوت کنم و به خراسان روم ومادر را خلاص کنم، پس به تکلف خود را نگاه میداشتم تا بر من روشن شد که آن کید نفس و شیطان بوده که این صورت بنموده (۱)

حضرت شیخ هرگاه نام مادر معظمه‌اش را می‌برد با جلالت و عظمت توام بوده وبا کلماتی که حاکی‌طلب طول عمریا رحمت‌برایش می‌بود یادش میفرمود مثلا میفرماید: شیخ بزرگوارم مرا به بازگشت به خدمت مادرم که خدای در دو سرا نگاهش دارد (۲) اشاره نموده است و از این قبیل درآثار شیخ زیاد دیده میشود .

عم شیخ

ملك جلال الدین از وزراء و ملازمان با کفایت و لیاقت دربار ارغون بوده است که شیخ بخاطر ملازمت او به دربار ارغون خان راه یافته و دارای مقامات عالیه گردیده است . در اوائل جمادی الآخر سنهٔ ۶۸۸ هجری قمری که ارغون ملك جلال الدین را از مشاغلی که داشت

۱ـ چهل مجلس ص ۹۶

۲ـ مقدمه رسائل النور فی شمائل اهل السرور

عزل نمود . ملك جلال الدين نزد امیر پولاد که از امراء بود گلایه کرد که پادشاه ، جهودی را به روی من کشید واورا تربیت می کند . سخنان ملك جلال‌الدين را به ارغون رسانیدند واو گفت :گناه من‌است که چرا او را زنده گذاشته‌ام و امرِ به قتل او داد خلاصه در هجدهم رجب سال ۶۸۸ هجری قمری به قتل رسید .

دائی شیخ

دائی حضرت شیخ از قضات عالی رتبه و عظیم الشأن و مقربان وندیمان ارغون‌بوده است (۱) که‌تا زمان سلطنت غازان‌خان‌میزیسته (۲) پس‌ازسالهاخدمت وتقرب به دستگاه سلطنت دربیست‌وچهارم ماه‌رمضان که غازان‌خان در شهر اوجان وارد شد (۳) در آن‌ایام خواجه سعدالدین محمد آوجی و خواجه رشیدالدین همدانی از وزرای دستگاه حکومتی بودند . شیخ رکن‌الدین صائن و قاضی سید قطب‌الدین شیرازی وشیخ محمود ومعین‌الدین‌خراسانی وامین‌الدین انداجی وسعدالدین‌حبش (۴) جمعیتی ساختند واساس مخالفت وزرای جدید نهادند . مأموران مخفی حکومت که جهت برقراری نظام اخبار مخالفین غازان‌خان را به او خبر میدادند به غازان‌خان اطلاع دادند که این عده ازمصادر واعیان و رجال به چنین‌توطئه‌ای اقدام کرده‌اند همین که غازان‌خان مطلع شد، این عمل را حمل براخلال‌نموده برآشفت و روز دیگرتمامی نام بردگان مؤاخذه

۱ــ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۵

۲ــ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۲۰۸

۳ــ حبیب السیر ج ۳ ص ۱۵۴

۴ــ حبیب السیر ج ۳ ص ۱۵۴ دستور الوزراه ص ۳۱۴

گشته، دربیست و دوم ذیحجه سال ۶۷۰ قاضی صاین وسیدقطب‌الدین به قتل رسیدند (۱)

تولد شیخ

شهسوار ملك عرفان و یکه‌تاز ولایت جان در خاندانی اصیل و جلیل و شرافتمند که خانوادهٔ ملك نیز خوانده میشوند و از سند به سمنان مهاجرت نموده بودند به عهد سلطنت هلاکوخان در ماه ذیحجه سال ۶۵۹ هجری قمری در قریهٔ بیابانك بدنیا آمد (۲) این فرزند را احمد نام نهادند که بعدها به وسعت زادگاهش کویر ، منشاء یك سلسله حوادث مهم تاریخ گردید .

فرا یافته‌های کودکی شیخ

احمد در دامن پرمهر وعطوفت مادر بافضیلتی که وارث شایسته خاندان علمی خویش بود و از علوم فقه و حدیث و تفسیر قرآن کریم آموخته‌هائی داشت بزرگ شد ، شیرعشق واشتیاق را ازپستان اونوشید و در ایام شیرخوارگی در گلزار صفات و سجایای انسانی مادری با فضیلت معطرشده در اوائل کودکی که کمتر فرزندی اشتیاق رفتن به مجالس علمی را دارد به مکتب خانه.محل که مرسوم آن روزگار بود (که تا چندی قبل این مکتب خانه‌ها در ایران دیده میشد) وارد گردید و تا پانزده سالگی به تحصیل علوم عقلی ونقلی پرداخته خود میفرماید:

۱ـ حبیب السیر ج ۳ ص ۱۵۴ وآتشکدهٔ آذر ص ۴۰۸ ج ۱

۲ـ العروه ص ۲۹۷

« بی صمع چیزی از خلعت و مال و اقسام فضلیات میدانستم و بقدری ازعلم عقلی و نقلی چیزی آموخته بودم اما از قرآن نصر و قلافل اربعه و فاتحه یادداشتم » (۱)

ورود به دستگاه ارغون

ارغون شاه فرزند اباقاخان پسر هلاکوخان پادشاه مغول که در زمان سلطنت اباقاخان حکمرانی خراسان و سپس فرمانروائی صفحات غرب ایران وعراق را داشته وپس از قتل سلطان احمد تکوار عم خود در سال ۶۸۳ مستقلا به سلطنت رسید .

احمد (شیخ ما) پس از ترك مکتب محل در سال ۶۷۴ هجری بوسیلهٔ عمش ملك جلال‌الدین که منصب وزارت ارغون را عهده دار بود (۲) به‌دربارپذیرفته‌شد، بدین‌ترتیب شیخ ما درسن‌پانزده سالگی(۳) وارد دستگاه ارغون شد . و از دیوانیان محسوب شد و دارای قبا وکلاه و سلاح گردید (۴) و چون در عمل و رفتار صدق و اخلاص او نمایان گشت مقرب به مقام سلطنت شد ، ده سالی گرم توجه به مخدوم بود تا بدان حد که مجال بیاد آوردن ورقی از خوانده‌های

۱ــ جامع التواریخ ج ۲ ص ۸۱۹ و دستور الوزراء ص ۲۹۵

۲ــ العروه ص ۲۹۷ چاپی

۳ــ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۰۹ و شرح احوال وافکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۲۴

۴ــ شرح احوال و افکار وآثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۲۴ و آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۰۹

خود نداشت، ده سال به این نحو زندگی کرد (۱) حضرت شیخ خود میفرمایند : چون ارغون صدق و اخلاص مرا در خدمت می‌دید مرا بخود مقرب گردانید چنانکه محو در ارکان دولت اوشدم (۲)

این خدمت دردستگاه ارغون‌خان به مدت ده‌سال از۶۷۴ تا۶۸۳ هجری‌قمری‌بطول‌انجامیددرست هفت‌سال قبل‌ازمرگ‌ارغون درسوم‌ماه ربیع‌الاول (۳) سنه ۶۹۰ که درقراباغ اتفاق افتاد (۴)

جذبهٔ الهی

در اول ماه صفر سنهٔ ۶۸۳ ارغون با لشکر علیناق (۵) سردار معروف عم خود سلطان احمد تکوار درشیب قزوین به جنگ پرداخت احمد (شیخ ما) در سن بیست وچهار سالگی بود که در این جنگ شرکت داشت که نسیم عنایت بی علت حضرت سبحانی وزیدن آغاز کرد حضرت شیخ خود چنین این واقعه را مرقوم فرموده‌اند : « لشکر پادشاه ارغون و سلطان احمد در شیب قزوین بهم رسیدند واین بیچاره در سن بیست وچهارسالگی رسیده و از غرور جوانی بخاطر آورده‌ام

۱ـ آتشکده آذر ج ۱ ص ۴۰۹

۲ـ العروه نسخه خطی آستان قدس ص ۱۰۷

۳ـ دستور الوزراء ص ۳۰۵

۴ـ تاریخ جهان آراء ص ۲۱۳

۵ـ دستورالوزراء ص ۲۸۸ و تاریخ مغول ص ۲۲۴وتاریخ غازانی ص ۹۶

که امروز جنگی کنم که پسندیده پادشاه افتد ، زاجری (۱) حقانی نازل شد در آن وقت که تکبیر گفتم تا حمله برم بر دشمن، چنانکه حجاب از پیش چشم برداشته شد و آخرت را و آنچه در اوست بدیدم موافق کتاب و سنت ، در تاریخ ۶۸۳ هم چنان بر سراسب متحیر و بی‌هوش ماندم تا هر دو لشکر فارغ شدند و آن زاجر مصاحب بود تا آن وقت چاشت چون بخوردن مشغول شدم آن ، زاجر کم شد و اثر آن در نفس باقی ماند و دل من از خلایق رمیده شد (۲) از تأثیر این جذبه نعرهٔ مستانه بی‌اختیار از نهادش برآمده و دود آه از نالهٔ جانسوز برسر آمد و ازشوق جانان با دل سوزان وچشم گریان از دربار ارغون کناره‌گیری فرمود .

ترک دربار ارغون

همانطوری که حضرت شیخ ما خود فرموده‌است درجنگ پرده بر افتاد، جلوه‌ای طالع شده دیدهٔ مفارقت کشیدهٔ شیخ‌به‌مشاهده سرافراز گردید، نور طلعت سبحانی برفضای جانش خیمه زد، عزم رحیل کرد و گام در وادی معراجی نهاد که عروج به حضرت محبوب مقصودش بود، از آن لحظه جان سالك طریق معشوق ، نیاسائید میل‌بدنیا ورغبت به ملازمت ازاورخت بر بسته ،آنگاه از مناهی و ملاهی تائب گردیده

۱ــ زاجر یعنی مانع ودر نزد ارباب سلوك آن مانعی است الهی که با وعظ وپند خدائی توامان باشد سالك را ازهر خلافی باز دارد و به اعمال صالح بخواند . نور خدائی است که دردل سالك می‌تابد تا موجب شناخت شود

۲ــ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۰۷

قبا و کلاه و سلاح را رها کرد (۱) تصمیم گرفت از همه درگذرد و به پناه خدا گریزد بهمین جهت از دربار ارغون استعفاء نمود

تغییر حال شیخ

تا این هنگام شیخ در امور سیاسی روزگار می‌گذرانید و درشمار شخصیتهای عالی رتبه دربار ایلخانی بود ولی از این پس می‌باید اندك اندك خود را برای حیاتی عالمانه و عارفانه آماده کند با خود گفت : چرا هجرت بسوی خدا و رسول نکنم ؟ !

ازآن پس دست از مقامات درباری کشید و روی به جانب خدا کرده به عبادت و زهد و ورع وتحمل ریاضات شاقه مشغول شد .

شیخ خود می‌فرماید : وقت بر من حکم کرد به قضاء نمازهای گذشته و لازم گردانیدم بر نفس خود که هرشب قضاء نماز ده روزه می کنم وپنج آیه از قرآن یاد می گیرم و توبه کردم از مناهی وملاهی ، ومجاهده بی‌خوابی و کم خوردن و کم گفتن برنفس خود نهادم چنانکه گاه بودی که یك هفته برآمدی که چیزی نخوردمی و در مطبخ خود گمان می‌بردند که درخانهٔ ارغون می‌خورم و درآنجا تصور می کردند که درخانه خورده‌ام تا شبی ازغایت گرسنگی بیرون آمدم و در پهلوی تنور نان بایان پارهٔ نان سوخته دیدم ، طلب علمی به صحبت آمده ، صبر کردم تا او برفت ، درتاریکی آن خشك پارهٔ سوخته می‌خوردم او آواز بشنید تصور کرد که نبات می‌خوردم ، روشنائی بیاورد و گفت :

۱ــ طرایق‌الحقایق ج ۲ ص ۶۵۳ آتشکده آذرج ۱ ص ۴۱۰

تنها می‌خوری چون بدید رقت کرد (۱)

از سال ۶۸۳ که جانش در جنگ نشان یار یافت و به انوار الهی‌منور گشت ، خدا شناس وخدابین شده بحق پیوسته وتاج ریاضت وعشق بر سرنهاده لیکن تا سال ۶۸۵ در اردوگذرانیده است .

بازگشت به سمنان

چون نور الهی در دل وجانش بودیعت نهاده شد و ازبرومندی آن از شائبه وهم خالص گردید و ازتوجه آن دلش از کدورت طبیعت مصفا شده آرزو داشت تا بیاموزد ، چگونه وجود خود را در تجلی ذات الهی که حقیقت وجود به‌تنهائی اوست فانی‌سازد وراه به سرمنزل بقا برد از سرچشمه ماءالحیوة سرمدی سیراب گردد وکتاب هستی را گشوده در پرتو طلوع آفتاب احدیت مطالعهٔ آن جمله کند و مشاهدهٔ آن‌جمال نماید . عاقبت ازاین جذبه ، جسم وجانش آب شد وبیماری بر او عارض گردید تا به‌گلزار حقیقت نزدیک‌گردد ، بوی خوش آن نوگل سرخ رخ ، سرمدی در مشام جانش غوغا کند و دل بیقرارش را رسوا نماید ، خود را به خرابات مستی اندازد و تجلیات ذاتی سرای جان عاشقش را فراگیرد و این مسافر منزل وصال به جام مالامال هستی جانی تازه یابد .

راست‌گفته‌اند : « عدوشود سبب خیر اگر خدا خواهد » عارضه بیماری ناگهانی که دشمن سلامتی او بود موجب شد احمد (شیخ ما)

۱ــ نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی العروه ص ۱۰۷

از اردو به وطن بازگردد و سیر و سلوك آغازنماید که خود می‌فرماید:
درنیمه‌شعبان ۶۸۵ مرضی حادث‌شد که اطباء ازدواءآن عاجزماندند بعد
ازآن اجازت طلب کردم و عازم سمنان شدم چون به اوجان رسیدم اثر
صحتی که درخود دیدم دانستم آن بیماری ازصحبت شوم ایشان بوده
شعف این بیچاره درترك دنیا زیادت شد ... سر خجلت درپیش و آب
دیده ریزان‌با دلریش که چه بود ملازمت کسی که بت می‌پرستید؟!!(۱)

ادامهٔ تحصیل

احمد شیخ ما بیماری را بهانه نموده از ارغون اجازه گرفت که
جهت معالجه و استراحت اردوگاه را ترك گفته به سمنان بازگردد ، با
تقاضای اوموافقت شدوهمانطوریکه گفتیم نیمه شعبان سال ۶۸۵ هجری
در سن ۲۶ سالگی‌اردوگاه را ترك نموده رهسپارسمنان شد. ماه رمضان
به سمنان رسید (۲) پس از رفت و آمدهای ضروری تصمیم گرفت
تحصیلات خویش را ادامه دهد از طرفی در این مدت ده سال که در
دستگاه حکومتی مشغول بود آنچه نزد مکتب داران محلی هم آموخته
بودفراموش کرده‌چنان‌تارك وازعلوم شرعی‌خالی‌بود که‌حتی‌نمی‌توانست
استنباط یك مسئله را نماید (۳) تصمیم گرفت به جبران مافات با همتی
چون ایام خدمت در دیوان ، باردیگر تحصیل علوم را آغاز نماید و در
حوزه‌های‌علمی صرف ونحو، حدیث، فقه، تفسیر، رجال را تلمذ نموده
به فرا گرفتن علوم بپردازد .

۱ــ العروه ص ۱۰۷

۲ــ العروه ص ۱۰۷

۳ــ العروه ص ۱۰۸

صرف ونحو را نزد شخصی بنام سید اخفش که استاد بی‌نظیری بود و منکر صوفیان (۱) فرا گرفت ، حدیث را نزد دائی خویش رکن‌الدین صائن که از قضات عالی رتبه بشمار میرفت و رشید بن ابوالقاسم که هر دو از شخصیتهای علمی و صاحب کمالان عصر خود بودند فراگرفت و از عده کثیری مشایخ حدیث استماع حدیث نموده و اجازه روایت گرفت و از محدثان شد (۲) و در سفری که به بغداد نمود عده‌ای ازطالبان علم حدیث ازمحضرش استفاده کرده شخصیتهائی چون صدرالدین حمویه وسراج الدین قزوینی وامام رکن‌الدین بکری از او اخذ حدیث کرده‌اند (۳)

آزادی غلامان و کنیزان و وقف املاك

احمد (شیخ ما) در کنار تحصیل معارف عالی اسلامی شیعی در حوزه‌های شخصیتهای علمی وبرجسته آنروز مقدمات سلوك را نیزفراهم می‌آورد . اوبرسم امیرزادگان وامرای لشگری و کشوری دارای غلامان وکنیزانی بود ،آنان را آزادکرده هر حقوقی که بر ذمه‌اش داشتند اداء نمود (۴) و هر حقی که میدانست دیگری در اموالش دارد به او باز داد وآنچه صاحبانش معلوم نبود یا از دنیا رفته بودند به فتوای فقهای عصر

۱ـ چهل مجلس ص ۱۳۴

۲ـ آتشکده آذر ج ۱ ص ۴۱۰

۳ـ آتشکده آذر ج ۱ ص ۴۱۰

۴ـ العروه ص ۱۰۸

خود صدقه داده چنانکه خود فرماید : مشتاق شدم به تجربه هر نقدی که داشتم و میدانستم که حق کسی در آن بوده باز دادم و آنکه معلوم نبود به فتوای فقهاء همه را وقف وصدقه کردم وغلامان و کنیزان همه آزاد کردم و حق زن خود دادم وحق اولاد خود زیادت از آنکه پدر به من داده بود دادم (۱)

املاك خود را که در آن شبهه بود به فتوای علماء و پیشنهاد عقلاء زمان وقف نموده تا از در آمدهای آن مساجد ، خانقاه ها و مراکز عمومی ودرویشان و مستمندان اداره شوند خلاصه هرچه داشت در راه خدا ایثار کرد جزسجاده نماز که در خلوت انداخته بود وآن را به او هدیه داده بودند (۲) شیخ خود میفرماید : اول درویشی ، این واقع شد که املاك بسیار خریده بودم ، بوجهی که در آن شبهه بود ، اما اول بیع کرده بودم ودیگر نقد بسیار بود که از ارغون به من رسیده بود و مدتی درگفت وگوی بودم که وجه احسن کدامست؟ علماء وعقلا این و آن اتفاق کردند که آن اموال با ارغون نمی‌شاید در کردن ، معلوم است که مال نیست و خداوندگار آن معلوم نیست که بایشان رد کنی ، بهتر آنست که نقد را صدقه کنی و املاك را وقف نمائی که خداوند تعالی، خداوندگان مال را نیك میداند وثواب بروزگارایشان برساند . (۳)

شیخ از این انفاقات و صدقات و وقف املاك خویش هم چنان

۱ـ العروه ص ۱۰۸

۲ـ چهل مجلس ص ۱۰۲

۳ـ چهل مجاس ص ۱۰۲

که موالیان عظام دین فرموده بودند برکتهای معنوی ومادی زیادی دید چنانکه خود میفرماید: هم چنین کردم و برکت بسیاراز آن دیدم وهیچ باقی نگذاشتم (۱) بدین ترتیب شیخ هر چه داشت در راه معشوق داد و نقد جان را برکف دست گرفته نثار راه طلب ساخت چون سبك‌بار از علائق اغیار گشت باد لطف الهی کشتی‌اش را به ساحل نجات رسانید.

تعمیر خانقاه سکاکیه

پس‌ازفارغ شدن ازاین‌مهمات اقدام به بازسازی خانقاه‌سکاکیه که منسوب به شیخ حسن سکاك سمنانی بود نمود. که خود میفرماید: خانقاه سکاکیه را عمارت کردم که منسوب بود به شیخ مقدم شیخ حسن‌سکاکی قدس‌الله سره که از اقران شیخ معظم شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده‌و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ المشایخ ابو عبدالله داستانی صاحب شجره بوده قدس‌الله ارواحهم و آن شیخ حسن سکاکی مردی مجدد مجتهد بوده‌و در مقام فیض و مقبول اولیاء روزگار ، ثابت بوده قلم و زبان او و قدم او بر شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی و متجلی بوده ، روح او به اسرار طریقت و آیات حقیقت (۲) شیخ علاوه بر تعمیرات ضروری خانقاه سکاکیه اقدام به بنای خانقاه‌های دیگری نیز نمود تا سالکان راه تحت تعلیم مشایخ طریقت قرار گرفته و حوزه‌های معنوی نیز درکنار حوزه‌های علمی به تربیت شاگردانی شایسته اشتغال

۱ـ چهل مجلس ص ۱۰۲

۲ـ العروه ص ۱۰۸ خطی

ورزیدند چنانکه شیخ خود میفرماید : من حساب می‌کنم پانصد هزار دینار املاك وقف کرده‌ام بر صوفیه‌ای که بر طریقهٔ ما باشند (۱)

وقف نامه

شیخ پس از تعمیر خانقاه سکاکیه وبنای خانقاهای متعدد وگماشتن شیوخ طریقت جهت اداره خانقاه و پذیرفتن طالبان راه ، تشکیل حوزه‌های ارشاد سالکان و دستگیری عاشقان ، املاك خویش را وقف بر آنها نمود و برای اینکه کسی موقوفات را به تصرف خود در نیاورد وقف نامه‌ای تنظیم فرموده شرائط متولیان را بیان کرد تا موقوفات از گزند حوادث مصون مانده به مصرف معین خود برسد.

در قسمتی از وقف نامه مرقوم فرموده است : « و وقف کردم بر آن خانقاهات هراملاکی که باقی‌مانده بود و آن مقداربود اوقاف که دوچندان که به فرزند ومادرفرزند داده بودم وشرط کردم که فرزندان من درتولیت آن هیچ مدخلی نسازند ومشرف و خادم آن مال نباشند که تصرف کنند به وجهی از وجوه و نوشتم حجت‌های وقفی و مسجل کردم درآنکه حرام باشد براصحاب اوقاف از قضات و مشایخ واعوان سلطان و عمله ایشان تصرف کردن درآن اوقاف ، و در دفتر خود ثبت کردن و خرج آن دانستن و در آنجا وطن کردن و فرود آمدن و طلب و طمع چیزی ازآن کردن از برای آنکه همت این طایفه چنان دیدم که از شومی طمع ایشان همه خانقاهات خراب می‌گردد و به حقیقت خسیس‌ترین خلایق ازروی همت وپلیدترازهمه از روی اعتقاد وزشت‌تر

۱ــ نفحات الانس ص ۴۴۲ و آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۱۰

از روی خوی بد ایشان را دیدم که از صحبت ایشان وحشت حاصل می‌شود واهل‌دل را ازآنکه کلام ایشان فحش باشد یا غیبت یامسخرگی و تفویض کردم امرتولیت آن بعد از این بیچاره به یکی از یاران خود که راه رفته باشد به طریق سلوك این فقیر رسیده باشد به مرتبهٔ ارشاد و نیکو خوی و جوانمرد باشد ، بی اسراف باشد و اقناء و صاحب صبر و تقوی و احسان باشد که او را طهارت کامل در قلب و قالب ظاهر شده باشد و توکل تمام و توبه نصوح کرده ومیان رفتن درجمیع امور قولی و فعلی بجای آورد و بعد از اینکه او بدارآخرت نقل کند یکی دیگر مانند او متولی باشد . فرزند او به عادت میراث متولی نشود و هم چنین فرزند مشرف و فرزند خادم و خادم و مشرف متولی نباشد اگرچه عابد و زاهد و سالك واصل باشند تا به میراث مانند نگردد که به چشم خود دیدم که این طایفه تصرف کردند به عادت پدران دراوقاف و به فروختن آن نیز قیام نمودند واین عجب‌ترآنکه اهل خیرات رغبت کردند درخریدن‌آن اوقاف با وجودآنکه میدانستند وقفیت‌آن ، خدای تعالی بیدار کناد ایشان را و ما را از خواب غفلت . (۱)

وسوسهٔ شیطان

ازآنروز که جذبهٔ الهی عروس‌جانش را به حجلهٔ انس‌ربانی برد از مقامات دیوانی دست کشیده زندگی‌اشرافی‌را فدیه رسیدن به اونمود، غلامان و کنیزان را آزاد کرده آنچه از ثروت دنیا داشت صدقه داد ،

۱ـ العروه نسخه خطی ص ۱۴

املاك خویش را که یك کرور تومن قیمت داشت (۱) وقف مساجد و خانقاه‌ها ومستمندان نمود ، شیطان دشمن دیرین در کمین نشسته فعالیت خویش را نسبت به اغوای او آغاز کرد ، وسوسه‌هایش را شروع نمود تا شاید احمد امیرزاده و شخصیت محبوب و کاردان دستگاه حکومتی به زندگی گذشته‌اش بازگردد ، شیخ خود میفرماید : با وجود جذبه و زجر الهی و عنایت نامتناهی وترك وتجرید دراین‌حالت شیطان بوسوسه درآمد و در ساحت سینه و نفس مرا به تشویش آورد القا کرد که تو امری خطیر اختیار کردی بی‌یقینی که ترا حاصل شده باشد به تخمین ندانسته چگونه عاقل ترك دنیا کند ازآن لذت‌ها و تقرب پادشاه و هرچه نفس را آرزو باشد مهیا و محصل در این وقت جوانی عیش خود را خراب کنی به گمانی بی‌برهان و هیچ چیزی نفیس‌تر از عمر و لذیذتر ازعیش نیست وزمان می‌گذرد و تو عیش خود را منغص کرده به جامهٔ پشمین قوی ونان جو ناپخته وبی‌خوابی‌ضعیف کننده وکم خوردن شاید که بعد از این مدتی برآید که آسان گردد بر تو نقد و جنس آن دادن به مسلمانان صحبت وقرب سلطان تو راکی دست دهد ؟! وایام جوانی کی بازآری که از تو فوت شده و ترا آن زمان حسرت و ندامت هیچ فایده نکند .

شیخ میفرماید : گفتم همهٔ انبیاء واولیاء تحریص کرده‌اند مردمان را بر طاعت و نهی کرده‌اند از دوستی دنیا و متابعت هوا تا دست دهد عمارت سرای باقی که آن بهشت است .

باز وسوسه کرد : چون میدانی که آنکه ایشان گفتند مطابق واقع است بچه دلیل شاید که بعد از کشف حجاب چنان نباشد .

---

(۱) ریحانةالادب ج ۴ ص ۱۵۷

شیخ میفرماید : گفتم بی‌شك می‌دانم که دل‌من ملول شده ازاین دنیا و لذتهای دنیا با وجود آنکه به اعلا مراتب دنیا رسیده بودم از همه سیر شدم و اهل دنیا را نمی‌خواهم که به بینم به اختیار نه از روی تکلف و اضطرار ، باز نمی‌گردم بر سر هر چه رها کردم و می‌یابم از این ریاضت و طاعت لذتی بی‌ملامت که در هر ساعتی دوست میدارم که‌آن لذت بازآید و زیادت ازآن روی نماید. باز وسوسه کرد : این کلام تو بی‌برهانست و عقل‌طالب حق‌التفات به چیزی نکند بی‌حجت و برهان باشد نه‌شنیده‌ای که خدای تعالی در کلام قدیم فرموده: به‌حقیقت خود درجواب خصم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین (۱)

شیخ میفرماید : چون شیطان بوسوسه غلبه میکرد التفات از او بگردانیدم و از آن وسوسه ملول گشتم و در ریاضت و مجاهده افزودم وتبدیل‌اخلاق ذمیمه وعادات قدیمه والتجا به حضرت عزت جل ذکره به این عبارت :

الهی قول توحق است و وعده توصدق وفرموده ای امن یجیب المضطر اذا دعاه (۲) و فرموده‌ای : ادعونی استجب لکم (۳) اکنون مضطر و بیچاره‌ام و حضرت ترا میدانم ومی‌خوانم که غیر از حضرت تو هیچ ملجائی نیست مرا ، و یقین میدانم که هیچ در دیگری ندارم، الهامی کرامت فرما که جواب دهم شیطان را به برهان ، در این حالت هاتفی از غیب خبرداد که تعجیل مکن و ملازم عقبه حبیب‌الله باش که

۱ـ سوره نمل آیه ۶۴

۲ـ سوره نمل آیه ۶۲

۳ـ سوره غافر آیه ۶۰

زود بر تو این در گشاده گردد (۱)

از آن پس توجه‌اش را از همه و همه قطع کرد و بیش از پیش مشغول نماز وذکر وتلاوت قرآن شد، بطوری‌که اگر یکی از اصحاب سخنی میگفت مجال جواب او را نداشت تا صبح سعادت از افق اقبال و سلطان الهام در صفهٔ صدر در آمد و بر او روشن کرد که آدمی را در تکمیل نفس نفیس چاره نیست (۲)

نحوهٔ سلوك

رسوم نام و ننگ را ویران کرده تعلقات صوری را با خاك یکسان نموده رو به مطلوب حقیقی آورد قدم همت در وادی طلب و ریاضت نهاد ازملاقات احباب واصحاب ظاهری چشم پوشانیده از بود و نبود ، گفت و شنود همهٔ خلق روی گرداند وتوسن نفس سرکش را به لگام ریاضت در میدان مجاهدات می‌راند و از احوال و ریاضت مشایخ سلف هرچه می‌شنید ودرکتب از نقل آن حضرات آنچه‌می‌دید بخود اندیشه میکرد و مرکب همت را در میدان می‌تاخت و فتح کار خویش را در موافقت ریاضت آن پاکبازان درگاه و مقربان بارگاه می‌شناخت ودرایام بنای سلوك را بدستورکتاب قوت القلوب ابوطالب مکی (۳) (متوفی سال ۳۸۶) احیاء علوم‌الدین غزالی و دیگرتصانیف عرفا نهاد . ولی از انواع ریاضات و طاعات و عبادات و اذکار که در

۱ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص۱۰۹.

۲ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۰۹ و ۱۱۰

۳ـ العروه نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی ص ۱۰۸

کتب مشایخ به مطالعه در آورده انجام داده بود فایده‌ای ندید.

صبح دولتش بدمید

چند سالی در جذبه الهیهٔ سلوك و ریاضت شاقه، خدا خوان و خدا خواه و خدابین بود ولی خداشناس نبود تا وقتی که صبح دولتش بدمید واخی سید شرف‌الدین علی سمنانی‌را که‌ازمریدان‌ومشایخ‌مجاز **عارف‌کامل مولانا نورالدین عبدالرحمن اسفراینی** که‌شیخ‌الشیوخ عصربود به سمنان رسید و در ملاقاتی که با علاءالدوله داشت او را به آرزوی دیدارحضرت اسفراینی وسفر بغداد انداخت.

شیخ خود میفرماید: این بیچاره برسرخود ریاضتی می کشیدم و ازحضرت عزت آثار لطف می‌دیدم اما توفیق توحید مطلب نیافتم درملت ومذهب، از عمر خود آسایش ندیدم، چون خاطر از هر بادی و یادی بازآمدم و متوجه حق تعالی گشتم به عزلت ولقمه حلال تناول می کردم به وقت ضرورت، اورادی‌پیش‌خودگرفتم چنانکه درشبانه روزی‌دوازده هزار ذکر لااله‌الاالله می گفتم و غیرآن نماز و روزه قضا میکردم و صد رکعت نوافل می گزاردم و ده جز قرآن می‌خواندم و چون از این همه فارغ میشدم به مطالعهٔ کتب صوفیه مشغول‌میشدم وذکرمناقب ومجاهدات ایشان که هیچ فایده بعد از عمل بهتر ازآن نیست و دراین میان دلی پر درد داشتم ازتاریکی ظالمان وبت‌پرستان که عالم را فروگرفته بودند و مسلمانان در دست ایشان گرفتار بودند. چنانکه درديار‌اسلام معابد اصنام ساختند و تصرف کردند در اوقاف مدارس و مساجد و خانقاهات دیار اسلام و قضات و مشایخ زمان و اهل علم و اهل خانقاهات به سبب آن

مردار دنیا روی به ملازمت و صحبت ایشان آوردند و به تقرب ایشان و و نیابت آن کفار تفاخر کردند و ازشومی آن دوستی دنیا اباحت وزندقه در میان اهل خرقه و گروهی که خود را به اهل تصوف ازروی ظاهر مانند میکردند ، فاش شده وعلم فلاسفه درمدرسه‌ها آغاز کردند و درس میگفتند چنانکه مهتر متهتکان گشتند ومسخرگی میکردند به اهل دین وایشان را جاهل می‌خواندند ازاین سبب طبیعت این فقیر ازایشان متنفر بود واز راه باطن طلب آن صوفیان صافی سیرت میکرد و از راه ظاهر نیز مقرر کرده بودم که هر درویشی بسمنان می آید او را پیش این بیچاره می آورید تا باشد که همای دولتی سایه اندازد ، تا ناگاه آن کسی راکه به این مهم نصب کرده بودم بیامد وبشارت داد به قدوم اخی شرف الدین سعدالله ابن حنوئه السمنانی فروآمده از خراسان به محلت او وبه بغداد میرودوتقریر کرده که سه نوبت حج گزارده و مجاور بوده در کعبه و در ملازمت صوفیه بوده (۱)

شیخ می‌فرماید : درحال به خدمت او رفتم از روی نیازمندی با وجود آنکه او را ندیده بودم چون نظرم بر جبین مبین او افتاد سیمای اولیاء و صلحاء از مطالعه جمال او یافتم چون معانقه اتفاق افتاد رایحهٔ انس از وی یافتم و ائتلاف جسمانی خبرداد از تعارف روحانی بعد از آن التماس کردم از روی مصاحبت ، در حال قبول فرمود و در همین وقت با من همراه شد تا به منزلی که معین کرده بودم برویم و چنان موافقتی می کرد که هیچ جدائی میان او و این بیچاره نبود . چنانکه مستأنس شدم بوجود شریف اوزیاده از آن کسانی که از کوچکی تا بزرگی با

۱ـ العروه خطی ۱۱۴

ایشان عادت کرده بودم (۱)

شب جمعه به غاری که در آن نزدیکی بود به عبادت پرداختند ، شیخ پس از سلام نماز متوجه شد که اخی شرف الدین به تعجیل سر به چپ و راست حرکت می‌دهد متعجب ماند با خود گفت مگر گردن او درد گرفته که چنین می کند ؟ !

دوباره اقامه نماز کرد ، پس از سلام نماز متوجه شد که اخی شرف‌الدین هنوز سر می‌جنباند بدو گفت : برادر چرا سر می‌جنبانی ؟! اخی شرف‌الدین جواب داد :

ذکر می‌گویم لااله‌الاالله ، چنانکه به لااله نفی می کنم ماسوی‌الله را و به الاالله اثبات می کنم محبت حق را در دل و اگر حرکت ندهم سر خود را قوت ذکر بدل نرسد و تا مادامی که حرارت ذکر بدل‌نرسد آن ذکر لقلقهٔ زبانی باشد و هیچ سرایتی و نفعی از آن حاصل نشود.

شیخ با شنیدن این‌مطلب نزدیك او رفته استدعا کرد که این ذکر را به او نیزتعلیم دهد که چگونه می‌باید گفت . اخی‌شرف‌الدین تقاضای او را پذیرفته ذکر را طبق سنت سنیه که نزد مشایخ او مرسوم بود به شیخ تلقین‌نمود و شیخ پس از تلقین‌گرفتن ذکر لااله‌الاالله بازسرسجاده رفته اوراد معین خویش را رها نموده مشغول به ذکر تعلیمی اخی شرف‌الدین گردید .

می‌فرماید : تا نیمه شب دیدم که شراره ازسینهٔ من شعله می‌زند ، چشم برداشتم هم چنان می‌دیدم که شعله می‌زند (۲) تا اذان صبح ذکر را بهمان ترتیب که تعلیم گرفته بود می گفت با صدای اذان جهت نماز

---

۱ و ۲ــ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۵

خویش را آماده نمود .

شیخ می‌فرماید : تا آن زمان که نماز سنت و فرض با امام اداء کردم (۱) ناگاه درپیش قبله چشمه‌ای از نوردیدم که ستاره‌های درخشان بی‌حساب ازآن بیرون می‌آید وبوجود من‌نزدیك می‌شود (۲) وحشت و اضطرابی که ازاین حال بوجود آمده بودتا سلام امام جماعت تحمل نموده بعد از آن دست اخی شرف‌الدین را بگرفتم و از مسجد به موضعی خلوت رفته ازاوپرسیدم : به سبب این ذکرتعلیمی، هیچ‌شراره از سینهٔ ذاکر شعله می‌زند ؟

اخی شرف‌الدین تبسم کرد وگفت : ترا این معنی اتفاق افتاده ؟ شیخ گفت : آری و حکایت شرارهٔ سینه خویش را بازگو نمود . اخی شرف‌الدین گفت :

بشارت باد تو راکه استعداد به‌کمال داری و اگر مداومت کنی براین ذکرکواکب روشن بینی ، شیخ سپس واقعهٔ چشمهٔ نور وهجوم ستارگان درخشان را به نزد خود بازگو کرد .

اخی شرف‌الدین با حال تعجب گفت : این واقعه رخ نمی‌دهد مگربعد ازچند اربعین پیاپی درخلوت واین سرعت تو ازکمال استعداد است پس به‌حمد و شکرحق‌تعالی مشغول شدم که این بیچاره را توفیق سلوك ارزانی فرمود (۳)

شیخ می‌فرماید : رهاکردم او را و خود را غیر از تهجد وبذکر

۱ـ اشاره به نماز جماعت است

۲ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۵

۳ـ » » » » ص ۱۱۶

تعلیمی توجه کردم بحق تعالی چنانکه شانزده سال بر این ذکر مشغول شدم در عزلت و خلوت و چیزهائی مشاهده کردم در شبانه روزی از عجائب و غرایب که در شمار نمی‌آید و اگر خواستمی که اندکی از آن به بیان آوردمی میسر نشدی و ممکن نیست که کسی به آن معنی رسیده باشد (۱)

بشارت پیر طریقت

علاءالدوله به اتفاق اخی شرف الدین از آن زیارتگاه به منزل مراجعت کردند باگذشت ساعتی چند که توأم با استراحت بود ازاخی شرف‌الدین سئوال نمود: تو این طریق ذکر از که آموختی و سلوك راه پیش که کرده‌ای ؟

اخی شرف‌الدین حکایت عنفوان جوانی خویش بازگفت ، که چگونه درحجازمشرف به‌شرافت‌درك حضورشیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی شده است و آن بزرگ مرد این ذکر را به او تلقین فرموده به خلوتش نشانده است ، سپس به اخی شرف‌الدین امر فرموده که به خراسان آید و در هشت کتاب که مجموعه‌ای از آثار شیخ ابو یوسف همدانی بود به خط خود مرقوم فرمود :

چون یکی ازابناء ملوك را دریابی که به جذبه‌مکرمت حق‌تعالی کشته و طالب است با او بنشین و موافقت کن و ملازمت و مصاحبت او واجب دانی (۲)

حضرت شیخ که این خط را در پشت کتاب زیارت کرده بود

---

۱ و ۲ ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۶

میفرماید: این رقیمه دوماه پیش ازآنکه این بیچاره ازسلطان جدا شود و به سمنان بیاید نوشته شده بود.

بهرحال‌احمد ازاومی‌پرسد نام شیخ توچیست ؟ اخی‌شرف‌الدین گفت : اونورالدین عبدالرحمن و مولد او کسرق که دیهی باشد از دهات اسفراین و مسکن اودر بغداد است و اواین ذکررا از شیخ احمد جوزقانی گرفته و شیخ از شیخ رضی الدین علی لالا و امروز درخلوت او بسی سالکان‌اند که بخلوت و عزلت مشغول می‌باشند و به این ذکر قوی خفی مواظبت می‌نمایند (۱)

شوق دیدار پیر

یاشوق دیدار مولانا اسفراینی

پس ازسخنان اخی شرف‌الدین که مشروح آن درالعروه تالیف حضرت شیخ صفحهٔ ۱۱۷ بیان شده است شوق بر عاشق بیقراری چون علاءالدوله غلبه‌کرد تا به دولت پابیوسی آن شیخ مشرف شود و به خدمتش قیام نماید و اوامر و نواهی او را اطاعت‌کند علاءالدوله که‌از این زندگی دل زده شد وی را از سخنان اخی شرف‌الدین اشتیاقی عطا شدکه جز در صورت حضرت شیخ‌آرام نگیرد و به جانش عطشی فرو ریخت‌که جز به زلال وصال آسایش نپذیرد ، شوق دیدار عاشق فراق زده را پریشان کرده در شب تیره هجران دیده به انتظار فجری صادق

۱ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۷

دوخته که از گریبان جذبه رحمانی سرزند و بشارت دولت وصال بر او دهد .

خنده‌ها رفتند و افغان ناله کرد ناله اندر جان ما کاشانه کرد
روی عالم شد سیه از دود دل آه از این نغمهٔ مسعود دل
آتش اندر دام و در دانه فتاد غارت اندر کوی و کاشانه فتاد
شاه عشق آمد همه ازپیش وپس محو گشتند و نمانده هیچ کس

علاء الدوله به جان یقین کرده بود که شوق زیارت شیخ عبد- الرحمن اسفراینی سرآغاز منزل قرب و سرفصل دفتر وصال است ، دل در برش بیقرار مانده و جان هجران کشیده‌اش قرار و آرامش نیابد تا به زیارت شیخ الشیوخ عصر نائل آید .

آغوش سوزنده به آتش‌عشق را باز کرده تا نسیم رحمت‌اجابت دعا را در آغوش کشد و او محرم دولت حضرت شیخ شود .

پرده‌دار عشق چون رحمت کند عاشقان را محرم دولت کند

جامه‌ای از نور عشق و اشتیاق بر قامت جان خویش در پوشید، میفرمود :

اگر دعایم بدرگاه اجابت رسد که این پای بوس را به‌پذیرد این راه طولانی سمنان به عراق از کرم حضرتش نزدیك شود .

راه را نزدیك دارد از کرم بی دلی را وا رهاند از الم

لاجرم دست آرزوبدان نخل امید رسید ، جانی که در راه وصال دوست از دست رفته بود حیاتی دوباره یافت خرقهٔ اشتیاق بر دوش و نعلین استقامت به پا نموده رهسپار کوی جانان شد .

عزیمت به بغداد

علاء الدوله نظر از نزدیکان و اقوام و دوستان و تمام دلبستگی‌ها دوخته ، گوهری از آن جمال دل افروز در گنجینه جان اندوخته ، ردای فراق را از دوش افکنده به قبای سفر آراسته شد ، بهر دم دریائی از مشکلات و موانع راه را به کام جان می‌کشید و در عین حال مستانه پیمانهٔ « هل من مزید » بر کف همت می‌گرفت . چون مصمم شد از سمنان به بغداد حرکت کند رشته‌های مشکلات و موانع سفر که وسوسه‌ای بیش نبود از هم گسست ، لاجرم شیطان را در مشهد منور جانش جائی نبود ، عشق و اشتیاق نگهبان دل بیقرارش شد.

از این تصمیم لذت برد و بدین دولت رغبت نمود ، از مصائب سفر در کنف محبت دلدار آسوده بل اصلا غبارزحمت بررخسارجانش ننشست .

جهت عزیمت به بغداد و درك محضر شیخ الشیوخ عصر از ارغون کسب اجازه کرد ، لکن شاه از دادن اجازه امتناع ، و رفتن او را به بغداد منع نمود (۱)

علاءالدوله به منع ارغون توجهی نکرده در تاریخ ربیع‌الثانی سال ۶۸۷ هجری قمری به عزم بغداد از سمنان خارج شد ولی ارغون مأمورینی فرستاد او را به جبر باز گردانیدند و پیش خود برد.

مناظره با بخشیان

فرستاده‌های ارغون علاءالدوله را به خیمه‌گاه او بردند که شیخ

۱ـ شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۳۵

خود میفرماید : چون مرا پیش ارغون بردند برفتم و نزدیك او مربع بنشستم ، چون پیش از آن در وقت ملازمت او گستاخ بودم و او وقتها با من مزاح کردی، اول بامن هم بدان طریق مزاح آغاز کرد، پنداشت که من با او به مزاح مشغول‌خواهم شد، من مرا قبه کردم و هر چند که او سخن میگفت جواب او نمی‌گفتم و او بازوی مرا می‌گرفت و می‌جنبانید که سخن بگو با او التفات نمی‌کردم. عم من که و زیر او بود از بیرون خرگاه مشاهده میکرد به ترسید وبه اندرون خرگاه در آمد و به من گفت : چرا سخن نمی‌گوئی ؟!

سر برآوردم و گفتم: **تو برو و به جای خود بایست ! که مرا از اینها فراغت است و به جز حق تعالی از هیچ آفریده بیم نیست .**

ارغون درغضب شده برنجید و گفت بروید ونجشیان را بیاورید و نجشیان علما و اهل ریاضت ایشانند و امرای بزرگ او که اندرون خرگاه بودند چون تغییرحال پادشاه را مشاهده کردند با من‌سخن سخت آغاز کردند که تو از پیش ما گریخته‌ای ، چگونه این چنین دلیری میکنی ؟

دیگر بار سر برآوردم و گفتم : **آنگاه‌که با شما بودم بندهٔ شما بودم اکنون که خداوند خود را بشناختم بشما نمی‌پردازم‌وازشما باك ندارم .**

ناگاه نجشی (۱) در آمد و من در مراقبه بودم .

۱ـ نجشی کلمه‌ای است سانسکریتی و در اصل به معنای عالم مذهب بودایی است و در میان مورخین قدیم معانی بت‌پرستی و عالم به سحر و جادو و منشی وکاتب را پیدا کرده است . تاریخ مغول ص ۸۷

پادشاه گفت :
نجشی را که از او سئوالی کن .
نجشی بخندید و گفت :
او کودکی است که با ما بوده است چه می‌داند که از او سئوال کنم!
امر کرد که البته سئوال بکن .
نزدیك من آمد و پرسید :
اینکه او علاءالدوله میگویند و اشارت بتو میکنند کدام عضو تست؟
من زانوها را بر آوردم و گرد بنشستم و گفتم :
این مجموع منم ، نجشی متعجب شد .
شیخ اضافه میفرماید :
چون دیدم که با من بحث کرد و به جهت دین جواب می‌بایدداد، مصلحت چنان دیدم که اول پادشاه را که رنجیده است دل خوش کنم بعد از آن سخن گویم ، تا پادشاه بر طرف او نباشد .
گفتم : دل پادشاه آئینه جهان‌نما است اگر به انصاف بشنود من ثابت کنم که این‌هندو را که چنین‌عزیز میدارد هیچ نیست ودین‌ساکمونی (بودائی) که با آن می‌نازد نمی‌داند پیرو او نیست وپادشاه او را تربیت میکند و پیروی میکند به امید آنکه دعایی برای او بکند وبخدای تعالی نزدیك شود اما چون او ازخدا دور است وسخن ساکمونی نمی‌شنود ، پادشاه را از متابعت او چه فایده؟ هندوی مرداری که در گلخن‌های مسلمانان‌صدهزاربه از او هستند چه‌لایق آنست که پادشاه اورا تربیت کند.
چون نجشی‌این بشنید گفت : چه چیزاست که من‌سخن‌ساکمونی را خلاف کردم بگو؟ !
گفتم : ساکمونی درنون (نوم) نگفته است که اگر پای بر گیاه

تر نهد چنانکه خسته شود و آبخور آن شاخ در بند شود ، میان آن کس و خدا راه دربند شود و اگر پای بر گیاه خشك نهد چنانکه شاخ گیاه بشکند چون آن جزو ازجزو دیگرجدا شود میان او وخدا حجاب شود .

گفت : بلی نوشته است .

گفتم پس اینجا که خرگاه توزده‌اند چند شاخ گیاه باشد که غلامان تو بریده‌اند و از آنجا تا اینجا که آمده چند شاخ گیاه در زیرقدم تو شکسته است و دیگر درساکمونی گفته است که اگر خمر بر زمین ریزد و از آنجا گیاه بر آید اگراسبی ازاین گیاه بخورد هر کس که بر آن اسب نشیند مردود این راه باشد ؟ !

گفت : آری هم چنین نوشته است .

گفتم : تو اینجا که نشسته‌ای شکم شوم تو پر ازخمر است ، تو چگونه نجشی باشی ؟ !

حضرت شیخ این ماجرا خود نوشته است میفرماید :

بعون حق تعالی آن نجشی خوار و ذلیل گشت و خجل شده ، دیدم که سخن‌های من دردل ارغون خان جای‌گیر شد ، بعد از آن پادشاه با من گفت :

می‌خواهم با من باشی که مرا سخن تو خوش آمد . گفتم : نتوانم و ممکن نیست که بیش از این با شما بتوانم بود (۱)

مناظره با ارغون‌شاه

ارغون‌پس ازاستدلال‌های کوبندهٔ علاءالدوله‌بانجشی درباربیش

۱ــ چهل مجلس صفحه ۲۱ و ۲۲

از گذشته اشتیاق یافت که او به خدمت در دربارش ادامه دهد ، بهمین منظور مجلس را ترك گفته به باغچه‌ای که در آن نزدیکی بود رفت دستور داد علاءالدوله را به نزدش برده با اوخلوت نمود تا شاید چاره‌ای سازد که او به زندگی در دربار ادامه دهد و ترك ملازمت ننماید برای این منظور چنین آغاز کرد .

دریغ نباشد که همچو تو کسی پی دین باطل کنی ؟

علاءالدوله گفت : **دین باطل کدامست ؟ !**

گفت : دین محمد ! (ص)

شیخ می‌فرماید گفتم :

معاذالله دین حق دین محمد (ص) است .

گفت : نه تو این ساعت گفتی که در دین ساکمونی هر که گیاهی خستهٔ کند راه اودربند شود ؟ محمد ، یسقی (۱) درمیان خلق نهاده است ، چنانکه مردمان به ریختن خون رغبت کنند و کشتن آدمی از آن لازم می‌آید ، نه باطل باشد ؟ جائی که شکستن گیاهی را دربند کند ، کشتن خلق چگونه بود ؟

گفتم : چگونه باشد (۲)

گفت : نه اوگفته است که با کافران جنگ کنید اگر ایشان را بکشید به‌بهشت روید و اگرایشان شما را بکشند هم به بهشت میروید ، نه این رغبت به خون است ؟

از قضا در همین اثناء باغبانی با اره بعضی از شاخه‌های درختی

۱ــ یسقی یعنی قانونی وحکمی

۲ــ یعنی بچه دلیل این سخن را می گوئی یا چنین برداشتی را داری ؟

را می‌برید و می‌انداخت .

حضرت شیخ می‌فرماید گفتم: نه این باغبان را هر سال چندین اجرت می‌دهی ؟ گفت : آری . گفتم : چرا آن شاخه‌های سبز را میبرد و می‌اندازد ؟ گفت :

او باغبان است دانسته می‌کند ، آنچه بریدنی است می‌برد تا شاخه‌های دیگر قوت‌گیرد و آن آبی که شاخه‌های بد می‌کشد آن‌شاخ نیك یکشد و بردهد .

گفتم : این عالم باغ خداست و محمد (ص) باغبان و خلایق چون درختان ، محمد(ص) می‌داند که کافران شاخه‌های بدند ومسلمانان شاخه‌های نیك ، کافران را می‌کشد تا مسلمانان بهٔ فراغت خاطر بندگی حق‌توانند کرد و آن‌نعمت که کافران‌می‌خورند ومعصیت میکنند، مسلمانان بخورند و طاعت کنند .

شیخ میفرماید : پادشاه را از این شگفت آمده و مرا گفت :

در دین محمد از تو مقرب‌تر کسی نیست که چنین برای او میتوانی گفت ؟ گفتم : تو مقربان محمد (ص) را چه دانی ؟؟ آخر نبینی که من بی تو یك ساعت نمی‌توانستم بود ، این زمان که بو‌یی ازمقربان‌او به دماغم رسیده نمی‌خواهم شما را ببینم ومتنفرم از صحبت شما ، ایشان که مقربان او باشند بتو کجا پردازند و از توشان کجا یاد آید ؟

مجردان تو از یاد غیر خاموشند
بخاطری که تویی دیگران فراموشند

باز پادشاه برسر این سخن رفت که ترا با من باید بود که دل من

ترا به غایت دوست دارد وسخن تومرا خوش می‌آید هرچه خواهی بتو می‌دهم ، هیچکس را به جای تو نگزینم .

علاءالدوله گفت : آنچه قرارداده‌اند ربع مسکون وبیست و چهار هزار فرسنگ پس همچو تو بیست و سه پادشاه دیگر می‌تواند بود که باشند ، اگر خدای تعالی فرماید که این بیست و چهار هزار فرسنگ را بتو می‌دهم چنانکه هیچکس را با تومنازعت نباشد وهزار سال ترا عمر دهم و چون بمیری از تو هیچ نپرسم و بهشت درآرم من ترك این لذت و این راه که دارم نکنم و حال خود را به آن مجموع ندهم ، تو مرا چه میتوانی داد ؟ !

ارغون شاه چون این سخن بشنید دانست که کار نوع دیگر است امید منقطع کرد و دست از من باز داشت و من براه خود رفتم (۱)

مراجعت به سمنان

شیخ پس از ملاقات ارغون تصمیم گرفت حال که امکان بغداد رفتن نیست به سمنان مراجعت نماید وبدون اطلاع ارغون عازم سمنان شد.

عم شیخ که وزیر دربار بشمار میرفت فوراً مسئله خروج بدون اجازه برادرزاده‌اش را به ارغون اطلاع داد، ارغون خطاب به وزیر گفت : مبالغت کردم که ملازم باشد ولی نتوانست واجابت نکرد ، باطن او به محلی دیگرمنجذب گشته وازما ملول شده است ، حق‌هم با اوست اکنون کسی را درعقب اوبفرست اگربه بغداد میرود مانع شود واگر به سمنان مراجعت میکند با او همراه باشد بعد از آنکه او بسمنان رسید به ما خبر

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۸۶

آورد (۱) علاءالدوله که ازرفتن به بغداد مأیوس شد ، نامه‌ای از واقعات و اشتیاق تشرف خویش نوشته به اخی شرف‌الدین سپرد تا به حضرت شیخ الشیوخ داده اگر اراده فرمود پاسخی عنایت نماید ، و خود ناچار شعبان سال ۶۸۷ هجری به سمنان بازگشت (۲)

عاشقا در صبر کوش و دل بدار اندرشکیب

بر امید بوی وصلش جان خود را می‌فریب

نامه مولانا اسفراینی

جدائی از اخی شرف‌الدین ومانع شدن ازعزیمت به بغدادچنان او را متأثر کرده بود که میزانی برایش یافت نمی‌شد ، ولی علاءالدوله آموخته بود که این بلایا از هر شهدی شیرین‌تر است و از هر روحی نیکوتر زیرا که طالبان کعبهٔ وصال تا ازحدود جلال نگذرند بظهورجمال مسرور نگردند و تا از کاس فنا ننوشند بشریعهٔ بقاء وارد نگردند و تا قمیص فقر در سبیل رضای او نپوشند به ردای بلند غنا مفتخر نشوند وتا از درد عشق مریض نشوند به سرمنزل شفا پی‌نبرند و تا از وطن ترابی نگذرند بوطن قدس الهی عروج ننمایند و تا در بیداری طلب سرمدی نمیرند به حیات باقی ازلی فائز نشوند و تا درارض ذلت مأوای نیابند بر سماء عزت راه نجویند و تا فراق نچشند بشهد بقا مرزوق نگردند و تا بادیه‌های بعد و هجر را طی نکنند به مصرهای قرب و وصل مسریح نشوند .

در همین ایام دردناك که توأم با سوزوگداز هجران بود رقیمهٔ

۱ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۸

۲ـ اصول تصوف ص ۲۵۲

حضرت مولانا شیخ عبدالرحمن اسفراینی از راه رسید که خود می ـ فرماید :

چون اخی‌شرف‌الدین به بغداد رسید واحوال این بیچاره‌بازگو نموده تعجب فرمود و در حال جواب فرستاد (۱) که چنین مرقوم رفته بود :

تعبیر واقعات تو بدست اخی‌شرف‌الدین خواهم فرستاد وآمدن تو، به‌این‌جانب‌حاجت‌نیست که معین، من، پیش توحاضرخواهد بود ، چنانکه در واقعه دیده‌ای ، می‌باید که ذکر گوئی و نفی خواطر کنی هر چه در خاطرت آید از نیك و بد همه را از خود دور کنی که آن خاطرها حجاب است میان تو‌ومطلوب تو و حجاب است اگراطلس و حریر است یاگلیم سیاه و بدرستی که حضرت مصطفی صلی‌الله‌علیه وآله فرموده :

ان‌الله‌سبعین الف حجاب من‌نوروظلمة الی آخر(۲) یعنی‌خداوند را جل ذکره ، هفتاد هزار حجاب است از نورو ظلمت که بنده بواسطهٔ آن حجاب از حق بازمانده ، بر آن همه واجب است طالبان کمال را برداشتن‌حجاب‌های ظلمانی آسان‌تراست برسالك ازبرداشتن‌حجاب‌های نورانی (۳) متاسفانه تمامی مکتوب شریف مولانا شیخ عبدالرحمن اسفراینی که مرقوم فرموده در دست نیست.

این عنایت و توجه حضرت شیخ موجب شد که علاءِ الدوله

۱ـ العروه ص ۱۱۸

۲ـ وافی فیض ج ۱ ص ۸۹ و فیض القدیر حدیث ۱۸۳۱

۳ـ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۸

جامهٔ صابری را چاك نکرده ، در انتظار اخی شرف‌الدین دقیقه شماری نماید .

مراجعت اخی شرف الدین

در این مدت اگر نسیم تصرفات ربانی از فضای احدیت برجان علاءالدوله نمی‌وزید معلوم نبود که سرنوشت هجران زده ، بلا کشیدهٔ سمنان چه میشد. مشاهدهٔ قضاء و قدر نهانی و آشکار حضرت رحمانی چراغی بود که علاءالدوله در پرتو آن به انتظار تجلی دلدار نشسته که تا آخر ماه شعبان ۶۸۷ هجری یعنی تقریباً پس از یك ماه پردهٔ فراق برافتاد ، جلوه‌ای از یار طالع شد ، دیدهٔ مفارقت کشیدهٔ علاءالدوله به مشاهدهٔ اخی شرف‌الدین سمنانی سرافراز گردید.

مژده بادت خبر از یار دل آرام رسید
شادمان باش که پیغام بهنگام رسید

اخی شرف‌الدین مکتوب حضرت شیخ را آورد که در او تعبیر واقعات و تمیز مکاشفات بود و تحریص مشاهدات و اجازه فرموده بود که در خلوت درآید .

علاوه بر این رقیمهٔ مبارکه ، جامه‌ای از آن وجود اقدس که خرقه ملمعی بود بر علاء الدوله پوشانید (۱)

ایکاش یعقوب سوخته برافروختهٔ سمنان را یوسف مصر جان بودند پیراهنش ، ولی گویا این جامهٔ صابری و شکیبائی و

۱ــ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۱۸

دباری بود که اخی شرف الدین او را پوشانید .

اربعین موسوی

پس‌ازاجابت مولانا نورالدین عبد الرحمن اسفراینی در اول
اه ذیقعدهٔ سنه ۶۸۷ هجری به اربعین نشست که آن را موسوی خوانده
ست (۱)

حضرت شیخ خود میفرماید : عجائب بسیار دیدم وفیوضات بی‌-
شمار یافتم ، به روحانیت شیخ خود متوجه شدم وهمان وجد مکرم مرا
کارساز آمد و مکرر در غیب طلوع فرمود و واقعات را تعبیرنمود (۲)
جای دیگر فرموده :

عجایب دیدم که عقل از درك آن عاجز گشت و نفس شیطان را
محل و مدخل هیچ شکی نماند ، یکی از آن ربط خاطر و ارادت این
فاتر بود به حبل ولایت شیخ که آن‌ولایت قائم بود به ولایت نبوی ، که
مقام قطب است و یکی دیگر آنکه کیفیت ارشاد او دانستم که بطریق
روحانیت، نفس مرید صادق‌را چگونه ارشاد میفرمود، چون درتوحید،
مطلب آن مرید صاحب ثابت قدم باشد .

دیگر دیدم دفع مکابد شیطان از مرید در غیب و شهادت به‌برکت
همت شیخ ، دیگر دانستن تعبیر واقعات و تأدیب شیخ در آنچه صادر
میشود از مرید، که موافق هوای نفس مرید بوده در خوردن وآشامیدن
و سخن گفتن و صحبتِ داشتن وباز خواستی که فرموده در رعایت دل

۱ـ العروه ص ۱۱۸

۲ـ اصول تصوف ص ۲۵۳

در ذکر و استحفار خاطر در هر ذکری با دل شیخ .

چون توفیق یافتم به اتمام اربعین و دانستم که منع سلطان این بیچاره را از رفتن پیش شیخ یکی از الطاف الهی بود که در بدایت توجهی که به روحانیت او کردم وجواب هر چه طلب میکردم می‌یافتم، اگر بصورت پیش او بودمی این دولت مطاوعت دست ندادی (۱)

عزیمت به بغداد

یکی از آثار اربعین‌موسوی حضرت شیخ این بود که بر خلاف دستور اکید ارغون خان عازم بغداد شود و خود میفرماید : پس حالی روی داد که از حکم سلطان روی بر تافتم

غریبی‌ارادۀ وطن‌اعلی کرده و قاصدی قصد غایت قصوی نموده باشد خداوند او را مدد غیبی همراه فرماید تا به خدمت قیام نماید وبه انتشار اوامر و احکامش مشغول گردد و روانش را از آلایش ناسوت پاك سازد و به بال و پرهای عشق رحمن پرواز نماید و به قرب معنوی فائز گردد .

علاءالدوله‌به‌برکت‌همت مردانه‌روی‌بسوی مطلوب جانانه نمود، تا از انوار جلوات آن جمال با کمال به خلوت انس راه یابد در سال ۶۸۷هجری قمری بسن بیست وهشت سالگی عازم بغداد شد (۲) عاقبت جان خویش را بدان درگاه مهر آئین نیاز ساخت، ردای فراق را به زمین افکند قبای وصال پوشید ، دست از طلب یار داشته ، یقین کرد

۱ـ العروه ص ۱۱۸ و ۱۱۹

۲ـ آتشکدۀ آذر ج ۱ ص ۴۱۰ طرایق الحقایق ج ۲ ص ۶۵۳

که راه قطع گشته ، بیابان بریده شده ، او به منزل فرا رسیده است تا در کمال آسایش بر صدر ایوان وصال به مشاهدهٔ جمال حضرت ذوالجلال نشسته و از گلبن قرب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی، نوگلی دلربا چید ، و بوی خوش آن گلزار ولایت در مشام جانش غوغا کرد و دل بیقرارش را رسوا نمود ، درد بی درمانش را دوائی یافت و عطش بی‌پایانش را تسکینی .

دلم از بادهٔ توحید شد مست | چو آمد یار جام باده در دست
جمال از غیب بنمود آن دلارام | بتان را رونق بازار بشکست
کمند زلف افکنده در راه | که آمد عاشق دلداده در شست

نسیم جان‌بخش‌عنایت الهی از طریق توجه شیخ وزیدن گرفت، آتشی برافروخت که هر چه جز او بر لوح سینه سالك سمنان ترسیم شده بود یك سره سوخت شیخ خود میفرماید :

چون رسیدم به بغداد مشرف گشتم به پای بوس ، گریه بر این بیچاره غلبه کرد چنانکه زمانی‌درازمی‌گریستم‌حضرت‌شیخ بسی‌مرحمت فرمود (۱) بعد از این دست در دامن او زدم و بفرمان او گردن نهادم و امتثال اشارات او را از لوازم شمردم (۲)

اعتکاف در مسجد خلیفه

درد طلب گریبان جان علاءالدوله را گرفته ، سر در پی کوی معشوق‌نهاده تا عاقبت به‌سرمنزل‌جانان‌رسید وبشرف صحبت‌عبدالرحمن

۱ـ العروه ص ۱۱۹

۲ـ صلوة العاشقین

اسفراینی رسید ، نائل آمد احمد علاءالدوله که جامع علوم ظاهر بود و خورشید صفت به جذب ذرات تنها یادگارمشایخ سلف پرداخته تا از برکت این فیض یابی عیسی‌وار به احیاء دلهای مرده بپردازد .

پیرعشق چون ایوان‌جان علاءالدوله رابارگاه عشق‌دید ودیده‌اش را بارگاه‌جمال‌یافت اورا امرفرمود که‌درمسجد خلیفه‌به‌اعتکاف‌نشیند (۱) تا از خلق گسسته به حق پیوسته گردد وبه دوبال عشق و همت درفضای ولایت‌حضرت محبوب حقیقی بپرد که در این اربعین به قوت معنوی مرشد حقانی نورالدین عبدالرحمن اسفراینی ، پروازی منیع فرمود و حضرت معشوق او را احوالی عالی و مقاماتی دلپسند عنایت فرمود . دلش را از اغیار خالی نمود و جانش را به قرب خود ممتاز گردانید شب عید فطر که مسلمین را عیدی عزیز و بزرگ است برای او نیز دو عید بود . عید صیام و عید گسستن از خویش و پیوستن به ایوان قرب به امر پیر و مراد و مرشد خود اعتکاف را ترك نمود . ذوق و سروری یافت ، پرده‌برافتاد ، جلوه‌ای‌طالع شد ، دیدهٔ مفارقت کشیده به‌مشاهده سرافرازگردید ، نور ولایت شیخ برفضای جانش خیمه زد .

تشرف به مکه معظمه

پس از اینکه در خلوت خویش را به تقوی از مناهی و قیام به امور الهی آراسته وپاك داشت و دل را که خزینهٔ اسرار پادشاهی‌است از غیرحق پرداخت و نفس را از ظلمت طبیعت به صیقل ذکر به زداد،

۱ــ العروه ص ۱۱۹

حال باید خویش را به حضرت باری مشرف و مکرم گرداند که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (۱)

مردوار سرازجیب مفاخرت بر کشید و عاشق‌وار پای برسرنفس نهاده دست دنیا افشاند و روی به مولا نهاد و اگر هزار تیر بلا برجان وی می‌زدند از آن راه که به منزل جانان ختم شود باز نمی‌گشت لباس دنیا ارتن افکنده به باطن نیز ازغیرحق عریان شده بود و گرسنهٔ عنایت حضرت سبحان و تشنهٔ مرحمت حضرت رحمان بود.

پس از ادای مناسك حج و زیارت تربت مطهر و مشهد معطر حضرت رسول اکرم (ص) ومشاهد مشرفه و متبرکهٔ ائمه بقیع علیهم ـ السلام از راه مدینه به بغداد مراجعت نمود.

حضرت‌شیخ خود می‌فرماید: بعد ازبیست‌و ششم رمضان بیرون آورد ازخلوت و امرفرمود به زیارت کعبه مبارك زادهاالله شرفا و کمالا برفتم و دولت آن منافع مشهوده دریافتم وبراه مدینه بموجب‌حکم‌شیخ بازگشتم وبا قافلهٔ عراق به بغداد آمدم چنانکه نماز عصر آخر ماه‌محرم ۶۸۸ دیگر باره بشرف پای بوس ایشان مکرم شدم (۲)

خلوت در شونیزیه

به برکات تشرف بیت الله و زیارت قبر حضرت رسول‌الله (ص) و ائمه معصومین بقیع صلوات الله علیهم اجمعین از شبستان ظلمانی به

۱ـ سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳

۲ـ العروه ص ۱۱۹

بستان روحانی که وطن اصلی است راه یافت و از شراب خانهٔ رحمت شربتی نوشید که بواسطهٔ آن از این غریبستان دنیای غدار مردار قدم در بطحای جمال جلال نهاد . بنابر امر پیر و مراد در خلوت شیخ سری سقطی در شونیزیه بغداد دو هفته خلوت نشست (۱) این خلوت با کید شیطان همراه بوده است شیخ خود میفرماید : در شونیزیه نیت خلوت کردم و شیخ مرا درخلوت سری سقطی قدس سره بنشاند وخود برفت بعد از چند روز می‌بینم که حجاب از پیش برخاست وخراسان را میبینم که لشکر کشی آمده و سمنان را غارت کرده‌اند و مادر مرا اسیر برده‌اند ومادر را می‌بینم که در میان لشکرجامه‌یی پاره پاره پوشیده و خوار ومستمند میگردد، نفس چنان برمن غالب شده که درچنین قضیه‌یی وقت خلوت است ؟ ! خواستم که ترك خلوت کنم و به خراسان روم مادر را خلاص کنم پس به تکلف خود را نگاه داشتم تا بر من روشن شد که آن کید نفس وشیطان بوده که این صورت بنموده تا مرا ازخلوت بیرون اندازد و بر خاطر نفی کردم (۲)

بعد از این خلوت علاءالدوله به ملك معنی خیمهٔ شاهی بر پای کرد ، نفس در تحت اقدام ارادت او سپری شد و در هوای هویت او به مقامی رسید که شیطان از مهابت ولایت او لباس نومیدی بر دوش زد و خورشید جمال دل‌ربای یار در درون دلش پرتو افکند ، در زمرهٔ مستان یزدان و مشتاقان سبحان و عاشقان رحمان که آتش در زنندهٔ جسم و جانند در آمد .

۱ــ العروه ص ۱۱۹

۲ــ چهل مجلس ص ۹۶

فرمان ارشاد

و مراجعت به سمنان

دربحرخلوت شونیزیه جوهرهای حقیقت درصدف سینه‌اش پدید آمد و پس از این خلوت برطورچهارم قلب تملك وتصرف یافته شاهباز دست پیر ومرشد خویش وشهسوار میدان ارشاد عاشقان دلریش گشت. شاهباز بلند پروازی که در اندك مدتی به قلهٔ قاف ولایت بال و پر گشاد و در سن سی سالگی مفتخر به دریافت فرمان ارشاد گردید (۱) و شیخ الشیوخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی به علاءالدوله امر فرمود بوطن بازگردد در دامن کویر بساط ارشاد و هدایت را بهمان وسعت و عظمت گسترده به ارشاد طالبان ودستگیری قابلان همت گمارد شیخ خود میفرماید: درخلوت سری سقطی که فوق‌خلوت جنیداست، امربه جلوس فرمود ، شب شانزدهم ازخلوتم بدرآورد و فرمان داد تا بخدمت والده وارشاد سالکان راه حق به سمنان بازگردم وبه انجام فرمان مشغول شوم، لاجرم به سمنان آمدم و دستور را گردن نهادم وبه تربیت سلاك روزگار بردم تا بدانجاکه برخی به فتح ابواب توفیق یافتند و پاره‌ای ازبرکت پیروی حبیب خدا (ص) به مقام وصول نائل آمدند (۲)

ارشاد و ریاضت

حضرت رحمان علاءالدوله را به اندك روزگار گشایشی کرامت فرمود و سینه‌اش را به نور معرفت منشرح و منورگردانید در پرتو نور

۱ــ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۱۱

۲ــ اصول تصوف ص ۲۵۳

معرفت ، ظلمت طبیعت از اومحو شد و به حقیقت ایمان و به حقایق عرفان رسیده بر اوامر و نواهی فرمان الهی بظاهر وباطن آرام گرفته ، بدان مقام که حضرت خداوند آنان را به صفات ولی یاد میفرماید :

یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة (۱) و در زمره خاصان درگاه ومقبولان بارگاه خویش نشاند که فادخلی فی عبادی (۲) و به خلوت سرای خود می‌خواند که : وادخلی جنتی (۳)

او را به درجات اعلای وصال خود رساند و فقری که حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه بدان فخرمی‌فرمود براو تمام‌گرداند و او را به پادشاهی حاضران بی‌خویش و خواجه‌گان درویش بنشاند .

قیام جهت ارشاد

بار دیگر خارفراق را درپای دل مسکین وعشق زدهٔ اوشکستند و بنابر امر پیر و مرادش جهت ارشاد خلایق به وطن بازگشت که شیخ خود می‌فرماید :

این فقیر را به مراجعت سمنان و مشغول گشتن بخدمت والده نورالله‌مضجعها و اجازت فرمود به ارشاد سالکان راه حق(۴) در سن سی سالگی بسال ۶۸۹ به ایام پادشاهی ارغون‌خان (۵) برسریر خلافت فقر

۱ــ سورهٔ فجر آیه ۳۰

۲ــ سوره فجر آیه ۳۰

۳ــ سوره فجرآیه ۳۰

۴ــ العروه ص ۳۲۴ چاپی

۵ــ شرح احوال وآثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۱۸

محمدی صلوات‌الله علیه تکیه زده بر تربیت مشتاقان راه و عاشقان درگاه پرداخت ، شیخ در کنار مسئولیت ارشاد طالبان و تربیت سالکان باز به ریاضت خود ادامه داده خویش را مستغنی نمی‌دانست برخلاف زهد فروشان ریائی و دین داران هوائی بی‌آنکه از امتیاز بصیرت و بینائی بهره‌ای یافته باشند بعنوان ارشاد ، اوهام و خیالات خویش را برنامه سلوکی‌دانسته به ساده لوحانی چند تعلیم داده ؛ پس‌ازچندی بی‌نیازشان از عبادات میدانند در حالی که پیران ومشایخ قدس‌الله ارواحهم هر چه خویش را به قرب الهی نزدیك می‌دیدند به عبادات و خلوت داشتن و از خلق در صورت غیر ضرورت شرعی گسستن ، و در حالی که به مقام پیشوائی رسیده‌اند ، ولی‌باز به ریاضات شاقه می‌پرداخته‌اند که حضرت شیخ نیز از جمله آن ذوات مقدسه بشمار میرود او با تمام جلالت شأن و عظمتی که داشت پس از مراجعت بسمنان در حالی که کاملی مکمل می‌بود باز در خانقاه سکاکیه به عبادت و ریاضت و مراقبه مشغول شد و در مدت شانزده سال یك صدوچهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات یك صد وسی اربعین برآورده است (۱)

پس از گذشت اندك زمانی آوازه‌اش از مرز کشورها گذشت و عظمت و جلالش بصورت داستان در کشورهای مصر ، روم ، شام ، هندوستان ، ترکستان بازگو میشد و عاشقان بیقراری که بوی یوسف مصرجان‌را استشمام نموده بودند عازم دیارسمنان میشدندتااینکه صوفی

۱ــ ریاض السیاحه ص ۵۲۳ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۱۱ و مجالس‌ـ المؤمنین ج ۲ ص ۱۳۴ و نفحات الانس ص ۴۳۹ و تاریخ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۲۲۰وروضات الجنان وجنات جنان‌ج۲ ص۲۸۶ وریحانة‌الادب ج۴ص۱۵۷

آباد وسمنان اولین پایگاه علمی ومعنوی عرفان اسلامی شیعی آن عصر شد ، و طالبان پروانه‌وار بال و پر خویش به شمع فروزان وجودش می‌سوزاندند تا به مقصد رسند و عروس مقصود را در آغوش کشند

مدت چهل وهفت سال سجادهٔ ارشاد وسریر قطبیت سلسله علویه کمیلیه ذهبیه کبرویه مزین بوجود شریف حضرتش بود.

استادان شیخ

شهسوار ملك عرفان و یکه تاز ولایت جان ، از اوان کودکی به رسم محلی به مکتب خانه رفتند مقدمات علم‌آموزی را در کنار عادات و حالات کودکانه فرا گرفت، وقتی که به دربار ارغون راه یافت تعلیمات اولیه و ضروری را آموخته بود .

پس از ترك اردوگاه ارغون و مراجعت به‌سمنان مصمم شد تحصیلات خویش را تکمیل نماید. در این‌باره جز آنچه حضرت شیخ خود بیان فرموده‌اند یافته دیگری بدست نیاوردیم.

علم نحو را نزد سید اخفش که در آن زمان نظیرش نبود فرا گرفت (۱) حدیث شناسی را نزد دائی خویش رکن‌الدین صائن ورشید بن‌ابی‌القاسم فرا گرفت (۲) که هر دو از صاحب کمالان عصر خود بودند و در راه سلوك مقدمات را نزد اخی شرف الدین سعدالله سمنانی آموخت تا سرانجام بواسطهٔ عنایت ازلی به خدمت قطب زمان سلطان عارفان نورالدین عبدالرحمن اسفراینی قدس الله روحه العزیز شرف

۱ـ چهل مجلس ص ۱۳۴

۲ـ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۱۰

حضور یافت و از حسن توجه و اثر تربیت خرقه‌دار ولی تابعین مصباح موحدین حضرت کمیل بن زیاد نخعی صاحب اسرار علی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اعلی مراتب ولایت صعود کرد و آستان ولایت آشیان آن خضر راه را قبله مقصود و کعبه مراد خود ساخت ، یگانه زمان و فرید دوران و نادرهٔ ایام گشت

سند خرقهٔ شیخ

دربارهٔ انتساب معنوی حضرت شیخ‌اغلب تذکره نویسان وشرح احوال نگاران معاصر، فرموده‌های حضرتش را نادیده گرفته‌اند نه تنها خود دچار اشتباه شده‌اند بلکه منشاء و مبداء اشتباهات دیگران نیز گردیده‌اند و بر اثر سهل‌انگاریها اعتماد بی‌مورد نسبت به نوشته‌های بی‌اساس دیگران شجرهٔ ذکر و خرقهٔ ارشاد آن بزرگ مرد را از مسیر اصلیش تغییر داده‌اند . ولی آنچه که تحقیق نشان می‌دهد نسبت خرقهٔ ارشاد و ذکر علاءالدوله به ساحت قدس یار شهید و صاحب سر علی امیرالمؤمنین حضرت کمیل بن‌زیاد نخعی میرسد چنانکه شیخ دراغلب آثار تألیفی خویش بدان اشاره فرموده که بطور فهرست وار به آنها اشاره میکنیم .

الف : شیخ در نامه‌ای که به مولانا تاج‌الدین کرکهری مرقوم داشته می‌نویسد : و شیخ ما ومشایخ ما در هرسه شعبهٔ جعفری وحسنی و کمیلی علی است (۱)

ب: درطلیعهٔ رسالهٔ مناظر المحاضر للناظر الحاضر بعد ازخطبه‌ای

---

۱ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۲

که‌بیان‌فرموده مرقوم داشته: وسیلة الی شفاعة‌الحسنین الکاملین الصادقین الثابتین علی جادة الصادقة الکامله الحسنة الحسینة الکمیلیة (۱)

ج : حضرت شیخ رساله‌ای کوچك که مشتمل بر اوراقی است تنظیم فرموده که گویای ارتباط ونحوهٔ انتساب حضرت ایشان بامشایخ عظامش می‌باشد درطلیعهٔ رساله مرقوم داشته‌اند: این اوراق مشتمل‌است بر ذکر اسامی و خرقه و صحبت مشایخ ما قدس‌الله ارواحهم و نام‌این کتاب تذکرة المشایخ نهاده شده (۲)

در این رساله طبق تقسیم بندی که فرموده مشایخ خرقه (خرقه اصل وخرقهٔ تبرك) و مشایخ صحبت و مشایخ ذکر خویش را مشخص فرموده‌است . که خرقهٔ اصل خود را به‌حضرت صاحب‌سر امیرالمؤمنین کمیل بن زیاد نخعی می‌رساند (۳)

مشایخ خرقه ارشاد شیخ

شیخ درتذکرةالمشایخ انتساب خویش را به شیخ شهید نجم ـ الدین کبری می‌رساند و اضافه می‌فرماید :

« شیخ کبری خرقهٔ اصل از دست شیخ‌الوری اسماعیل بن‌حسین دزپولی خوزی و او از دست محمد بن مانکیل و او از دست داود بن محمد المعروف به خادم درویشان و او از دست ابوالعباس بن ادریس

۱ـ رساله المناظر المحاضر المناضر الحاضر در مجموعه ۳۹۷۳ کتابخانه ملك ص ۹۱

۲ـ مجموعهٔ سخنرانیهاومقاله‌ها دربارهٔ فلسفه وعرفان اسلامی ص۱۵۲

۳ـ مجموعهٔ سخنرانیها ومقاله‌هادربارهٔ فلسفه وعرفان اسلامی ص۱۵۳

و او از دست ابوالقاسم‌بن رمضان و او ازدست ابویعقوب طبری و او از
ازدست ابوعبدالله عثمان (عمربن‌عثمان مکی) و او از دست ابویعقوب
نهرجوری و او از دست ابویعقوب سوسی و او از دست عبدالواحدبن
زید و او در علم به حسن بصری انتها می‌کند (۱) و در خرقه به
کمیل بن زیاد و کمیل خرقه از دست امیرالمؤمنین علی دارد» (۲)

آنچه نیازبه تذکردارداینست ، همچنانکه‌علاءالدوله‌فرموده‌اند :
« شیخ شهید نجم‌الدین کبری با اینکه عده‌ای از مشایخ عصر خویش
را درك کرده لکن خرقهٔ ارشاد راکه خرقهٔ اصلش خوانده است از
کهف‌الدین اسماعیل قصری دریافت داشته که مأخذ و مصادر این مهم
تحریف شده درپاورقی بطور فهرست به‌آن اشار می‌کنیم (۳)

۱ــ به این معنا که عبدالواحدبن زید ارتباط معنوی یا بقول تذکره نویسان ارتباط طریقتی با حسن بصری نداشته بلکه در حوزه علمی او تلمذ داشته است .

۲ــ تذکرة المشایخ در مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله‌ها دربارهٔ فلسفه و عرفان اسلامی ص ۱۵۳ــ۱۶۳

۳ــ فرمان ارشادی که نجم‌الدین کبری جهت سعد الدین حموی ، سیف‌الدین باخرزی و رضی الدین علی لالا نوشته‌اند و درج در دو رسالهٔ عرفانی از نجم‌الدین کبری می‌باشد و مجدالدین بغدادی در تحفة البره فی مسائل العشره نسخه خطی ۵۹۸ مجلس‌شورای‌اسلامی ص ۱۲۳ و سیف‌الدین باخرزی درسر گذشت‌سیف‌الدین باخرزی ص۸ وشیخ شهاب‌الدین‌سهروردی و درسیرالاولیاء ص ۳۵۴ وعلاءالدوله سمنانی درمدرك فوق تذکرةالمشایخ و روضات‌الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۲ وکمال‌الدین خوارزمی در جواهرالاسرار و زواهرالانوارج ۱ ص ۱۱۹ و سید علی همدانی در رساله فتوت نامه شماره ۷۷۴ کتابخانه مرکزی از ص ۷۸ تا ۸۴ که در روضات ـ

←

نزد مشایخ طریقت سنت بوده است، طالب‌ارادتمند را خرقه‌ای
عنایت فرمایندکه نشانهٔ ارادت اوست این‌گونه خرقه بخشی را بزرگان

←

الجنان ج ۲ ص ۲۵۳ و روزبهان نامه ص ۱۸ مقدمه درج است . و سید
محمد نوربخش در سلسلةالاولیاء درج در جشن نامهٔ هانری کرین ص ۴۸ و
ترجمه روضات‌الجنات فی‌احوال العلماء والسادات ج ۶ ، ص۴۰۳ و ۴۰۴
وشیخ اسماعیل سیسنی در روضات‌الجنان وجنات الجنان ج۲ ص ۹۷ و شیخ
ابوالمفاخریحیی باخرزی در اوراد الاحباب و فصوص الاداب ص ۹ و ۲۷
و خلیفه‌سید محمد گیسو دراز درکتاب العقاید چاپ حیدرآباد ص ۵۸ و
عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ص ۴۱۸ و حافظ حسین‌کربلائی در
روضات‌الجنان وجنات الجنان ج۱ ص ۳۸۰ و۵۷۵ وعبدالله یافعی درتاریخ
مرآت الجنان ج ۴ ص ۴۰ وابی‌فلاح عبدالی بن عماده در شذرات‌الذهب
فی‌الاخبارمن‌ذهب ج ۶ ص ۷۹ ومیرسید محمد باقرخوانساری در روضات ـ
الجنات فی احوال العلماء و السادات ج ۲ ص ۷ و محمد دارا شکوه در
سفینة الاولیاء ص ۱۰۴ و شیخ محمد طبسی در آثار درویش محمد طبسی
ص ۲۲۷ وحاج ملا سلطان گنابادی سلطان علی شاه در ولایت نامه ص ۲۴۱
و حاج شیخ عباس قمی در ترجمه الکنی و القاب ج ۴ ص ۲۹۴ و سید
عبدالحسین خاتون‌آبادی در وقایع‌السنین و الاعوام ص ۳۱۲ و شیخ محمد
کبوترآهنگی مجذوب علیشاه درمرآت الحق ص ۱۳۰ و عبدالعزیز شیرملك
واعظی دررساله‌سیرشاه‌نعمت‌الله‌ولی درمجموعهٔ شرح احوال‌شاه‌نعمت‌الله‌ولی
تصحیح ژان اوبن ص ۲۹۹ ومعصوم علیشاه نایب الصدر در طرایق الحقایق
ج ۲ ص۸۳ وابن محمدحکیم محمد مظفر در رضوان‌المعارف‌الالهیه ص ۲۱
و محمد تقی منصور علیشاه نعمت‌الهی درآداب‌المسافرین نسخهٔ خطی شماره
۲۴۰۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۱۹۶ و سید محمدکاظم امام درماهیت

←

طریقت خرقهٔ تبرك نامیده‌اند و با خرقهٔ ارشاد که نزد مشایخ خرقهٔ اصل است و به آن خرقهٔ خلافت هم گفته‌اند فرق دارد .

ولی متأسفانه تذکره نویسانی چند بدون توجه داشتن به این‌مراتب دچار اشتباه شده‌اند و انتساب مشایخ را از مسیر اصلی آن تغییر داده زیربنای یك اختلاف و سرگردانی محقق و پژوهشگر را ریخته‌اند . و با یك دقت نظر تحقیق پی خواهیم برد اغلب انتساب‌های معنوی که جهت مشایخ متذکر شده‌اند دارای اشتباهات فاحشی است .

بهرحال خرقه تبرك را میتوان ازدست عده‌ای ازمشایخ که شرف حضورشان را درك کرده دریافت نمود ولی خرقهٔ ارشاد را فقط ازدست یك نفر میتوان پوشید .

انتساب خرقهٔ تبرك شیخ چنانکه خود در تذکرة المشایخ مرقوم فرموده است چنین میباشد : اما شیخ ما نورالدین عبدالرحمن قدس‌الله روحه خرقهٔ تبرك ازدست شیخ رشیدالدین‌ابوعبدالله محمدبن ابوالقاسم



و مظاهر تصوف ص ۶۳ و مولوی غلام سرور در خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۱۳ و ۳۵۱ و احمد فال فریدی در تذکره شیخ بهاءالدین ذکریا ملتانی ص ۳۹ و یوگنی ادواردویچ بر نفس در تصوف و ادبیات تصوف ترجمه‌ایزدی ص۴۳۲ وعلی اکبردهخدا درلغت نامه درشماره مسلسل ۱۹ ص ۲۵۶۱ و محمد قزوینی در شدالازار ص ۳۱۷ و محمد امین ریاحی درمقدمه مرصاد العباد ص ۳۶ و احسان استخری در اصول تصوف ص ۲۰۰ و دکتر اسدالله خاوری در ذهبیه تصوف علمی آثار ادبی ج ۱ ص ۲۱۳ و مسعود قاسمی‌درمقدمه آداب صوفیه ص۱۴ وعبدالرفیع حقیقت درتاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان بخش دوم ص ۵۱۷

المقری دارد و او از دست شیخ شهاب‌الدین عمربن محمد سهروردی دارد (۱) و اواز دست عم خود شیخ ابونجیب سهروردی دارد قدس‌الله ارواحهم (۲) که انتساب شیخ ابونجیب سهروردی به جناب معروف کرخی است .

مشایخ صحبت شیخ

طالب در راه رسیدن به مطلوب خویش را پروانه بال وپرسوختهٔ شمع هر محفل انسی می‌نماید و از خرمن فضیلت‌ها خوشه‌ها می‌چیند تا توشهٔ راه عشق باشد .

بزرگانی را که به صحبتشان رسیده ازدل وجان خدمتشان نموده ، ومستفیض افاضاتشان شده است بعنوان مشایخ صحبت خویش معظمشان میدارد که این نسبت با انتساب خرقهٔ ارشاد و خرقهٔ تبرك فرق داشته ، گویای مسئله دیگری است .

علاءالدوله نیز یادی از مشایخ صحبت خود فرموده ، مرقوم داشته‌اند :

۱ـ شیخ شهاب‌الدین عمربن سهروردی نیز خرقهٔ ارشاد از نجم‌الدین کبری دریافت داشته‌که اغلب‌تذکره نویسان اشتباهاً اورا خلیفه وجانشین عم بزرگوارش میدانند در حالی‌که خود نسبت خرقهٔ ارشاد خویش را به شیخ نجم‌الدین‌کبری میرساند سیرالاولیاء بقلم سید محمد بن مبارك علوی‌کرمانی متوفی۷۷۰ ص ۳۵۴

۲ـ مجموعه سخنرانیها ومقاله‌ها دربارهٔفلسفه وعرفان اسلامی ص۱۵۴

اما طریق صحبت شیخ ما سلطان المشایخ والمحققین نورالملة والدین ابی محمد عبدالرحمن بن‌محمدالکسرقی الاسفراینی ، قدس‌الله روحه ، صحبت با شیخ احمد جوربانی داشته و اوبا شیخ رضی‌الدین علی لالا و او با سلطان المشایخ والمحققین مجدالملة والدین شرف بن مؤید ابن ابوالفتح البغدادی (۱) و او با شیخ ابوالجناب احمدبن‌عمر الخیوقی‌الصوفی‌المعروف به نجم‌الدین کبری و اوبا شیخ عمارصحبت داشته است و او با شیخ ابونجیب سهروردی و او باشیخ احمد غزالی و او با ابوبکر نساج و او با ابوالقاسم کرکانی و او با منصور خلف نیز صحبت داشته و او با عثمان مغربی و او با ابو علی کاتب و او با ابوعلی رودباری و اوبا سیدالطایفه جنید قدس‌الله ارواحهم و او با خال خویش سری‌بن‌المفلس‌السقطی واوبا ابومحفوظ ابن‌فیروزالکرمی (۲)

طریق انزوا و خلوت شیخ

شیخ جهت خلوت و انزوای خویش طریقی را بیان فرموده و مشایخی را برشمرده است .

می‌فرماید : اما بعد بدانکه شیخ ما سلطان المشایخ والمحققین وارث‌الانبیاءِ والمرسلین ، سرالله فی‌الارضین ، نورالملة والحق والدین عبدالرحمن محمد بن محمد الاسفراینی قدس‌الله روحه طریق انزوا و

۱ــ مجموعه سخنرانیها ومقاله‌ها دربارهٔفلسفه وعرفاناسلامی ص۱۵۴

۲ــ حتماً مقدمه‌کتاب تحفة البرره فی مسائل العشره تألیف مجدالدین بغدادی را مطالعه بفرمائید .

خلوت از شیخ احمد جوربانی دارد و او از قطب الاولیاء شیخ رضی الملة والدین علی بن سعیدابن عبدالجلیل المعروف به لالاقدس الله روحه دارد و شیخ علی لالاخرقه از دست شیخ مجدالدین شیخان (۱) او از دست پدر خود منور و او از دست پدر خود ابوطاهر واو از دست پدر خود شیخ کبیر ابوسعید بن‌ابوالخیر قدس‌الله ارواحهم (۲)

شجرهٔ خرقهٔ ارشاد شیخ

بررسی فشرده‌ای که پیرامون انتساب خرقه‌شیخ صورت گرفت نشانگر آنست که شیخ خرقه ارشادش از کمیلیه ذهبیه کبرویه است که خود نیزبدان اشاره نموده (۳) که شجرهٔ خرقهٔ مشایخ اوچنین‌است: از مطلع نورایمان و مظهر حقایق عرفان ، نور لاهوتی وانسان جبروتی، صورت امانت الهی وماده علوم غیر متناهی مطلوب کل طالب اسدالله الغالب نجم ثاقب سیدنا علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام . به ولی تابعین مصباح موحدین کمیل بن زیاد نخعی صاحب اسرار امیر ـ المؤمنین (ع) ازحضرتش به شیخ عبدالواحدبن زید (۴) از او به شیخ ابویعقوب سوسی از او به شیخ ابویعقوب نهرجوری (۵) ازاوبه‌عمربن

۱ـ نبیرهٔ جناب ابوسعید ابوالخیر است

۲ـ تذکرة المشایخ در مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله‌ها دربارهٔ فلسفه و عرفان اسلامی ص ۱۵۲

۳ـ به صفحهٔ ۵۷ همین‌کتاب رجوع نمائید .

۴ـ خرقهٔ مشایخ سلسله چشتیه و انشعابات آن به ایشان میرسد .

۵ـ خرقهٔ مشایخ سلسله شازلیه نیز از یك طریق به ایشان میرسد .

عثمان‌مکی(۱)ازاو به‌شیخ ابو یعقوب طبری‌ازاو به‌شیخ ابو القاسم بن رمضان ازاو به‌شیخ ابو العباس بن ادریس ازاو به‌شیخ داود بن محمد معروف به خادم الفقرا ازاو به شیخ محمد بن مانکیل(۲) از او به کهف‌الدین شیخ الوری اسماعیل قصری از او به شیخ نجم‌الدین کبری (۳) از او به شیخ رضی‌الدین علی‌لالا ازاو به شیخ شرف‌الدین بدرالدجی‌احمد جوزقانی ازاو به‌شیخ نورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی ازاو به شیخ‌احمدرکن‌الدین علاءالدوله سمنانی .

مذهب شیخ

باید ازاندیشه‌اش که گویای اعتقاد راسخ او و فریادگر ایمانش بشمار میرود و در لابه لای سطور آثارش به امانت نهاده شده است شروع کنیم .

شیخ خود میفرماید : حضرت مصطفی (ص) فرموده زود باشد که امت من متفرق شوند به هفتاد وهفت گروه یا کمتر و رستگار یك گروه باشد باقی در آتش دوزخ باشند .

حدیث صحیح است و هر یك از این هفتاد وهفت‌اند که دعوی میکنند فرقهٔ ناجیه مائیم، چه میدانی که حق بطرف کدام یك است . تا

۱ــ منصور حلاج از پرورده‌های ایشان است و خرقه مشایخی که به منصور حلاج میرسد به عمر بن عثمان مکی نسبت درست می کنند .

۲ــ خرقه روزبهان بقلی شیرازی بواسطه ابوالعطا به ایشان میرسد.

۳ــ جهت مأخذ و مصادر به صفحهٔ ۵۸ همین مقدمه رجوع نمائید که نجم‌الدین کبری خرقهٔ اصل که بنام خرقهٔ ارادت یا خرقهٔ ارشاد یا خرقهٔ خلافت خوانده شده است از شیخ الوری اسماعیل قصری دارد .

طاعت و عبادت بر وفق آن طایفه به جا آوری و بنیادی بر آن نهاده باشی که معتبر باشد (۱)

شیخ پس ازملاحظه این حدیث به تفکرفرو رفته جهت شناختن فرقه ناجیه به تکاپو افتاد سرانجام میفرماید : نفس به ایستاد و تضرع کرد به حضرت عزت جل ذکره تا قدم صدق بر متابعت حق مطابق واقع ارزانی فرماید آن وقت که عنایت غیبی به الهام روی نمود به این معنی در بگشود که امت این خیر الانبیاء با وجود تفرقه منحصراند بر هفت گروه (۲)

پس از این عنایت الهی بود که شیخ به تفحص وتحقیق پیرامون فرق مختلفه پرداخت که خود میفرمایند :

جبریه که غلو کننده بودند در توحید و قدریه مقصر بودند در آن و معطله در تنزیه حد گذشته بودند و مشبهه بی‌ادب بودند در وصف او سبحانه و خارجی سفیه بودئد در طعن‌اهلبیت طهارت که **حق تعالی خود مدح کنندهٔ ایشان است و پاك کنندهٔ آن خاندان و فرموده امت او را به محبت خاندان بقوله سبحانه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی‌القربی (۳)**

علاوه بر مطالعه پیرامون افکار و عقاید و رفتار پیروان آن فرق با شخصیتهای علمی وروحانی‌آنان نیزملاقات نموده تا بیشتربه حقایق امور پی برد چنانکه خود میفرماید :

۱ــ العروه ص ۱۱۱

۲ــ العروه ص ۱۱۱

۳ــ العروه ص ۱۱۲

تا اینکه امام این چهار امام را دیدم که بر متابعت مصطفی علیه التحیة والسلام و صحابهٔ کرام او میروند و هر حجتی که داشتند همه موافق دیدم به نقل و عقل درنفی گروه سابق اما ایشان را دیدم که غیبت هم دیگر می‌گفتند و تشنیع میکردند بر مذهب امامی دیگر (۱)

علاءالدوله با دقت نظری که مبذول داشته متوجه شده است در پیروان مذاهب اربعه بعضی ازعادات وصفات دیده میشود که فرقهٔ ناجیه نباید دارا باشد چنانکه خود فرموده : چون این چهارامام را که موافق آیات و حدیث می‌یافتم ، اتباع ایشان را مایل دیدم به جدال و تعصب طبیعت من ازایشان نیز رمیده شده واما راه ایشان را از همه راست‌تر و نزدیك‌تر یافتم و گفتم : الوحده خیرمن جلیس السوء یعنی تنهائی بهتر از همنشین سوء اما از حق تعالی امید داشتم که تنها نمانم صبری داشتم به انتظار (۲)

هر کجا نسیم یار جانی به مشام جانش میرسید فوراً خویش را به آنجا میرساند تا اینکه با جمعی از صوفیان حنفی مذهب ملاقات میکند وچون عادات و رفتار پیروان مذاهب اربعه یا سایر فرق نظرش را جلب نکرده بود ورفتار و کردار وعادات آنان را زیبنده و شایسته فرقهٔ ناجیه نمی‌دانست صوفیان حنفی مذهب نظرش را جلب میکنند چنانکه خود میفرمایّد : تا حق تعالی از کرم لم‌یزلی غشاوهٔ حجاب از آسمان دل برداشت و بدیدم در عالم غیب بطریق واقعه گروهی از اهل صفا که بوی محبت از ایشان به مشام جان می‌وزید و دل و جان بدیدار ایشان زندگی یافت سلام کردم و جواب دادند ، بهترین جوابی و تکریم و

۱ــ العروه ص ۱۱۲

۲ــ العروه ص ۱۱۲

تعظیم کردند این فقیر را از روی کرم گفتم بازگوئید که شما کیستید ؟ که سیمای صلحا در روی مبارك شما هویداست گفتند ما بندگان خدائیم و رعایت آن سه شرط که سیاست و عبادت و طهارت است درصورت معنی به‌جا می‌آوریم و متابعت دین محمدی و امت حنفی‌وظیفهٔ ماست . تا اینکه میفرماید : تفتیش کردم ازنام و نشان‌آن‌گروه گفتند مارا صوفیه میگویند (۱) نبایدآداب ورسوم صوفیانهٔ این جمعیت نظرشیخ را جلب کرده باشد زیرا با علما و پیروان حنفی قبلا دیدار داشته مورد تأئیدش واقع نشده بودند .

علل پنهان داشتن مذهب

مسلماً شیخ با آنهمه اشتیاق و دقت نظر ، فرقهٔ ناجیه را در میان امت اسلامی‌یافته است ولی چرا صریحاً بدان اشاره نفرموده ، زحمتی است ، بر پژوهشگر و محقق که باید تحمل نموده تا حقایق را درمیان علت‌ها بیابد . مسلماً هرپژوهشگررا به‌حقیقت‌راهی‌است ، این‌بی‌بضاعت نیز یافته‌هائی دارم که فهرست‌وار بدان اشاره می‌کنم .

الف :

شیخ پس از ترك دربار ارغون شاه و مناظرهٔ او با نجشیان یا بهتربگویم رسوا نمودن مقامات به اصطلاح مذهبی دربار وتندی‌کردن به مقامات لشکری و کشوری ارغون شاه و مشاجره‌اش با شخص ارغون بر سردین مبین اسلام و نپذیرفتن دعوت ارغون‌که به دربار بازگردد موجبات کینه و دشمنی خود را دربین طبقات مختلف آنهم در

۱ـ العروه ص ۱۱۳

سطح شخصیت های اول آن پدید آورده، که پیوسته درصدد بودند تا حرکتی یا مطلبی از شیخ بدست آورند آن را بهانه کرده به زندان یا تبعید یا تحت نظر قرارش دهند و نگذارند به ترویج معارف عالی اسلامی بپردازد . لکن شیخ با عنایت الهی به دشمنی آنها پی برده بوده است بهمین جهت چنان با دقت زندگی فرموده و مقاصد خود را در کلام پیاده کرده که جای ایراد و دشمنی نداشته باشد (۱) .

با این تدبیر نقشه جاسوسان را که پیوسته در کمین بوده‌اند تا از رویه و رفتار و حوزهٔ علمی‌معنوی شیخ خرده‌ای بگیرند بعنوان شورش یا اخلال در ارکان مملکت دستگیرش نمایند . در چنین موقعیتی تظاهر به این که فرقهٔ ناجیه را شناخته مسلماً دردرجهٔ اول‌بین‌شخصیتهای‌مذهبی اختلاف به وجودمی آورد، سپس‌دامنهٔ مباحثات ومناظرات وسیع میشد مردمان‌نیزبه طورمستقیم یا غیرمستقیم‌به عنوان طرفداری ازمقام روحانی مورد قبولشان مداخله می‌نمودند ، که زمینه شورش و انقلاب داخلی فراهم می‌گشت و این همان چیزی بود که مقامات سیاسی دربار ارغون آرزویش را می کشیدند تا بدنبال آنهمه رشادت و شهامت که از شیخ دیده بودند انتقام بگیرند .

ب :

بطوری که تاریخ گواهی میدهد پیروان مذاهب اربعه در سراسر ایران آن روز نفوذ قابل توجهی داشتند و کوچکترین نظری که دلالت

---

(۱) در قسمت ارتباط شیخ با شیخ خلیفه مازندرانی بیان خواهیم کرد .

بر آن داشت علاءالدوله هیچ کدام از چهار مذهب مالکی ، حنفی ، شافعی، حنبلی را فرقه ناجیه نمی‌داند ، منشأ اختلاف می‌شد و مسلماً با قدرتی که داشتند مانع اشاعهٔ افکار مترقی و عالی شیخ میشدند .

ج :

ازهمه مهم‌تر اینکه قضاوت دستگاه‌های حکومتی یعنی ازمرکز پادشاهی گرفته تا مراکز فرمانروائی و حکمرانی تمامی پیرو مذاهب اربعهٔ اهل سنت بوده‌اند و براثر تقربی که به سلاطین و فرمانروایان و حکمرانان داشته‌اند با اندك سعایتی می‌توانستند موجبات زحمت شیخ علاءالدوله را فراهم آورند و مانع ارشاد و تدریس اوگردند بعد کشتار دست جمعی از پیروان علاءِ لدوله که فرقهٔ ناجیه را یافته بودند بنمایند .

برای نمونه حادثهٔ خونین سبزوار و رشادتهای بی‌نظیر پیروان شیخ خلیفه مازندرانی را می‌توان نام برد .

د :

از طرفی اوخود معتقدبوده‌است که اعتقاد انسان یك امرشخصی میباشدکه در مواقع ضروری باید آنرا اظهار نمود .

چنانکه درپاسخ‌نامه شیخ تاج‌الدین کرکهری که به همین‌منظور نوشته بوده است مرقوم داشته :

چه عقیده سری است میـان بنده و خدا ، گوخلق هرگز

ندانند ، نه ، به‌کس امیدی دارم و نه بیمی (۱)

و علل بسیار دیگر که قسمت اعظم آن نزد ما آشکار نیست موجب گردیده شیخ مذهب خویش را که همان فرقهٔ ناجیه است پنهان بدارد و از ابراز آن در چنان شرائطی تقیه کند .

تقیه شیخ

حضرت شیخ به علل گوناگونی ناچار بوده است تقیه نموده تظاهر به یافتن و یا پیرو فرقهٔ ناجیه بودن ننماید ، هر چند این حقیقت و راز ناگفتنی آنروز هم در لابه‌لای سطور آثارش به چشم می‌خورد ، ولی تقیه شیخ در آن ایام وظیفه الهی‌اش بوده است چنانکه امروز پس از گذشت قرنها از دوران خفقان و بی فرهنگی و تأسیس مراکزی در کشورها جهت ، همبستگی ادیان و مذاهب در مقابل دشمن ملحد کافرصهیونیزم وبرگزاری سمینارها و کنفرانسهای مهم توسط شخصیتهای روحانی مذاهب و مقامات عالی ادیان جهت حفظ وحدت ، و یافتن راه حلهائی درمقابل اختلافات و حوادثی که ناشی ازاختلاف عقیده‌ای مذاهب است با اینهمه تدابیرو دوراندیشی بازدرچنین فضائی مشکلاتی را ملاحظه می‌نمائید که حوادثی بسیار دلخراش در پی دارد برای مثال میدانید تمامی کشورهای اسلامی دارای مراکز همبستگی بین فرق ومذاهب و ادیان دارند ولی درمراسم حج که یك کنگرهٔ جهانی است و تمامی مسلمین جهان با حفظ حقوق اسلامیشان بایدآزادانه مناسك حج

۱ــ روضات الجنان وجنات الجنان ج ۱ ص۳۴۰ الی۳۴۵ نامهٔ بسیار تاریخی و خواندنی است .

را انجام دهند .

حضرات فقهای عظیم‌الشأن تشیع دامت برکاتهم میفرمایندشیعیان درانجام مناسک‌حج‌تظاهر به اموری که‌موجب ضرروزیان وحدت‌اسلامی باشد یا لطمه‌ای به عظمت این مراسم بزنند ننمایند و حتی بعضی از آن ذوات معظم با حفظ شرائطی که در مناسك خویش اشاره نموده‌اند حکم به تبعیت هم کرده‌اند. ولی باز وهابیت دین ساخته و پرداخته انگلیس چه جنایاتی می‌کند آنوقت نباید انتظار داشت در زمانی که کافری چون ارغون مغول پادشاه کشور است بزرگانی چون شیخ علاءالدولدوله سمنانی آنهم درآن‌ایام بحرانی برای حفظ عقائداسلامی و تربیت شاگردانی ، فردا آفرین تقیه ننماید ، به جای میراث داری ذخائر علمی و فرهنگی تشیع و نشر اعتقادات حقهٔ مذهب جعفری و تربیت شایستگانی در علوم و فنون مختلف آنهم جهت ترویج از فرقهٔ ناجیه ، دست به حرکت ورفتاری نزند که موجبات اذیت وآزارشیعیان را فراهم آورده و سد پیشرفت معارف عالی اسلامی در جوامع آن روز گردد .

در آن عصر بهترین راه پیشرفت و خدمت کردن به فرهنگ غنی تشیع همان روش شیخ بوده است که به خوبی مسئولیتش را ایفاء نموده ، شاگردانی شایسته تربیت فرموده که هر کدام گوشه‌ای از جامعهٔ آنروز را با تشیع روح اسلام اصیل محمدی صلوات الله علیه آشنا نموده‌اند و امثال هندوستان را مسلمان کرده‌اند

نشانه‌های تشیع شیخ

آنچه‌مسلم است‌با شواهدی که عنوان خواهد شد شیخ درمشرب

توحیدی ، فقهی ، تفسیری ، رجالی ، حدیثی از انوار علوم حکمت علوی علیه السلام و حضرات اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام ضیاء میگرفته و بدان ذوات مقدسه در امور الهی تأسی می‌جسته است، هرچند در بعضی از تألیفات خویش بیانی را فرموده باشد که دلالت بر تظاهر تشیع او نمی کند ، ولی نباید فراموش کرد که در طول تاریخ بر اثر فشارهای زیاد ، شیعیان عقیدهٔ خویش را پنهان کرده‌اند و از روی تقیه، تظاهر به مذاهب اربعه نموده‌اند در حالی که درباطن امر از شیعیان بودند .

مهمترین این افراد جناب علی بن یقطین است . و ناگفته نماند که هیچگاه سنی تظاهر به شیعه بودن نکرده ، در این صورت اگر علاءالدوله بعضی از مطالب را مثلا پس از اسم خلفاء راشدین جمله رضی‌الله عنه را مرقوم فرموده است این دلالت نمی کند که ایشان سنی مذهب هستند چرا چون مسائلی را بیان فرموده‌اند که تشیع شیخ را به ثبوت میرساند .

گفتیم شیعه از روی تقیه تظاهر به سنی بودن می کند ولی دیده نشده است که سنی مذهب تظاهر به تشیع کند .

یافته‌هائی که ذیلا بدان اشاره میشود همان شواهدی است که شیخ بزرگوار در سینهٔ آثار خویش نهفته است کـه گویای حقیقت پنهانی او می‌باشد و اغلب مردم عصر او براین حقایق پنهانی مطلع نبودند و ازاو چهره‌ای دیگر می‌شناختند .

چنانکه شیخ خود میفرماید :

دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلید می‌باشد، بعضی نسبت صلبی ، بعضی نسبت قلبی ، بعضی نسبت حقی و این بیچاره را من حیث التحقیق نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه هست و الحمدلله علی ذلك ، و از همه خوش‌تر آنست که این معنی از چشم خلق مخفی است و ظن مردم به من بر خلاف اینست (۱) لکن شیخ این امر را برای آنان که در زمان‌های بعد زندگی میکنند مخفی نداشته است .

یافته‌هائی که ذیلا بدان اشاره میشود همان شواهدی است که آن بزرگوار در آثار خویش نهفته است که گویای مذهب او باشد و اگر زمان بر ایام زندگی او گذری داشت و در این گذر پژوهشگر ومحققی بدیدهٔ علاقه و اشتیاق به دقایق ولحظات زندگی سراسر افتخار آن راد مرد عظیم‌الشأن نگریست بتواند حقایقی را که حضرت شیخ ازروی‌تقیه فرموده ودر لابه‌لای آثارهمیشه زندهٔ اوپنهان است یافته ، مطرح سازد . بهمین جهت است برخی معتقدند ازبعضی کلمات علاءالدوله تشیع او استظهار میشود (۲) فقیر با این بی‌بضاعتی و ناواردی در کار تحقیق و پژوهش مواردی را یافته بطور فهرست‌وار به آنها اشاره می‌نمایم .

۱- شیخ میفرماید : وشما را باید که **ائمه اهلبیت را بس معظم دانید و در حق ایشان متابع عوام اهل سنت نباشید** (۳)

۲- شیخ فرموده : سرحلقهٔ اولیاء ومقدم عارفان واتقیاء و وصی مصطفی علیه الصلوة والسلام وعلی وصیه الی یوم القیامه در خطبهٔ‌بلیغهٔ خود در نهج‌البلاغه که با کمیل‌بن زیاد رحمة‌الله میگفت (۴)

۱ــ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱

۲ــ ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۵۸

۳ــ چهل مجلس ص ۷۵

۴ــ العروه نسخه خطی آستان قدس رضوی ص ۱۰۴

۳ـ شیخ میفرماید : که حضرت رسول (ص) فرمود در حق آن خلیفه که دل او در مقابل دل آنحضرت افتاده بی‌واسطه و حجاب رفع گشته یعنی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و ارضاه و علیه سلام و انت منی به منزلة هارون من موسی ولکن لا نبی بعدی (۱) ای علی تو ازمن به منزلهٔ هارونی از موسی اما بعد ازمن پیغمبری نیست ودرحجةالوداع به حضور مهاجر و انصـار بوی فرمود : هر کس را که من مولایم ، علی مولای اوست ، خداوندا دوست‌دار هر که او را دوست دارد و دشمن‌دار هرکه او را دشمن دارد (۲) این سخنان در حدیث صحیح متفق علیه نوشته شده (۳)

۴ـ شیخ میفرماید : تا این که ابوبکر به ابوعبیده میگوید : ترا به کسی می‌فرستم که در مرتبه آنکسی است که او را بصورت کم کرده‌ایم . می‌باید که به حسن‌ادب سخن گوئی‌با اویعنی با امیرالمؤمنین علی‌علیه‌التحیة والسلام که دروقت وفات‌حضرت‌نبوی‌اورامیخواست(۴) اشاره به آن مسئله مهم است که رسول اکرم (ص) درآخرین لحظات عمرامرفرمود علی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌را به حضورمبارکش احضار کنند و امر خلافت را به آن بزرگوار کتباً واگذارکنند که مانع شدند و عمر نسبت هذیان به آن ذات مبارك داد .

۱ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۵۸۳ و روضه‌کافی‌ص ۱۰۶ وبحار الانوار ج ۳۷ ص ۲۵۴ و امالی شیخ طوسی ج ۱ ص۴۹

۲ـ مسند احمد حنبل ج ۴ ص ۲۸۱ و سنن ابن‌ماجه ج ۱ ص ۴۵

۳ـ العروه ص ۱۳۳

۴ـ العروه ص ۱۳۳

هـ: شیخ‌حتی‌درباره حضرت‌مهدی روحی‌فداه میفرماید:
و امید می‌دارم ظهور مهدی موعود که حدیث مصطفوی علیه الصلوة والسلام بدان ناطق فرموده :

لولم یبق من العالم الا یوم واحد بطول‌الله ذالك الیوم لخروجه

و دیگر فرموده :

المهدی من ولد فاطمه اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض قسطاً وعدلا کماملیت جوراً و ظلما (۱)

۶- : شیخ در رساله‌ای که در واقعهٔ غدیر مرقوم فرموده‌اند در آن رساله واقعهٔ غدیر را اثبات نموده و این فرمایش را دارد : ان‌النبی صلی الله علیه و علی آله خیر آل اذا انزل علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم‌تفعل فما بلغت رسالة والله یعصمك من‌الناس قام قایماًفی غدیرخم واخذ یدعلی‌علیه‌السلام وسلام‌رسوله علی‌علی‌علاء من المهاجرین والانصار وقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و هذا حدیث صحیح و فیه امرصریح بالتمسك بحبل مولاته والاجتناب عن ذل معاداته (۲)

۷- : جای دیگر در رساله فوق فرموده است : لایذهب بها الا الی‌الحق‌حسبی‌حجة لوجوب محبة علی‌الامةقوله‌تعالی: قل لااسئلکم‌علیه اجراًالاالمودة فی‌القربی‌والعمری اده آل‌العبآء سادات ذوی‌القربی و هم فاطمه‌وعلی‌والحسن‌والحسین‌سلام‌الله‌وسلام رسوله‌علیهم‌والملاءالاعلی(۳)

۱ـ العروه نسخه خطی ص ۱۰۳

۲ـ رساله مناظر المحاظر للمناظر الحاضر نسخه‌خطی موجود درکتابخانه ملك بشمارهٔ ۳۹۷۳ ص ۲ از ورقهٔ ۱

۳ـ رساله مناظر المحاظر للناظر خطی ص ۱۲

۸ـ : در خاتمه همین رساله میفرماید :

اللهم اجب دعائی بحق نبیك المصطفی و ولیك المرتضی و آله ائمة الهدی و اصحابه بمصابیح الدجی ولتابعین لهم باحسان الی یوم ... (۱)

در این فراز، ساحت قدس حضرت رب الارباب استدعا می کند که دعایش را بحق رسول و علی مرتضی استجابت فرماید .

۹ـ : مولانا نورالدین جعفر بدخشی که از افاضل مریدان امیر سید علی همدانی است نقل نموده که شیخ محمد ادکانی که شیخ حدیث بود در اثنای درس حدیث به من گفت :

چون در خدمت شیخ علاء الدوله سلوك را به کمال رسانیدم به من اجازه داده، امر فرمودند که بوطن معاودت نمایم امتثالالامره العالی بوطن رفتم وپدر من شیخ شرف‌الدین محمد بن احمد اسفراینی وفات یافت پس بعضی ازاصحاب ومریدان او گفتند که یکی از اصحاب را خلیفه می‌سازیم و بعضی گفتند از شیخ شنیده‌ام که میفرمود : الحمدلله ازدنیا نرفتم تا فرزند خود را در مقام خود دیدم بلکه مقام او را اعلی از مقام خود شناختم . آنگاه بعضی اول گفتند مراد بزرگان این طایفه از فرزند ، فرزند معنوی است ، پس اتفاق نموده مردی بین ما صفا را خلیفه پدر من ساختند و چون با آن تصریح که از پدر در شأن خود شنیدم این مخالفت ازاصحاب اودیدم بغایت آزرده گردیدم واز ایشان جدائی گزیدم پس جای نمازخود را بر دوش انداختم وعزلت صوفی‌آباد وخدمت شیخ علاءالدوله را با خود مصمم ساختم، چون بخدمت

۱ـ رساله مناظر المحاظر للمناظر الحاضر خطی ص۱۴

شیخ رسیدم لطف بسیار دربارهٔ من فرمودند و از کیفیت مصاحبت من با اصحاب پدرسئوال نمودند صورت‌خلاف ازاصحاب پدردراستخلاف بعرض رسانیدم.

پس شیخ تبسم نموده و گفت :

اصحاب پدر با تو همان‌کردند که اصحاب پیغمبر با علی ابن ابیطالب کردند (۱)

یعنی چون حق علی علیه‌السلام را اصحاب رسول خدا (ص) از اوگرفتند اصحاب پدر تو هم حق ترا از تو گرفتند . این عقیدهٔ پیروان مذهب حقهٔ تشیع است

۱۰- در رساله شریفة لابد منه فی‌الدین که در احکام شریعت و آداب طریقت مرقوم فرموده میفرماید: بعد از رکوع قنوت خوانده و بهترین ودرست‌ترین اقوال در آنست که ازامیرالمؤمنین حسین بن علی رضی‌الله عنهما روایت شده و میفرماید اللهم اهدنا فمن هدیتو و عافنا فمن عافیت .... (۲)

۱۱- در همین رساله میفرماید : بعد از تشهد نماز صلوات بفرستید (۳)

البته باید توجه داشت که در بین اهل سنت و جماعت ، قنوت در نمازها و صلوات پس از تشهد مرسوم نیست.

۱۲- خواجوی کرمانی که ازمریدان وارادتمندان حضرت شیخ

۱- مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۳۵

۲- رساله لابد منه فی‌الدین نسخه خطی ص ۱۲ موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه

۳- رساله لابد منه فی‌الدین ص ۱۳

است در حق وی می‌گوید :

هرکو بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمهٔ حیوانی
ازوسوسهٔ عبادت شیطان وارست مانند علاءالدولهٔ سمنانی شد

۱۳ـ نامه‌ای که شیخ در پاسخ شیخ تاج‌الدین کرکهری مرقوم فرموده‌اند که ذیلا عیناً نقل می‌کنیم اگر شیخ با اعتقاد، شیعه نباشد نمی‌دانیم پس چه کسی شیعه خواهد بود؟ علاءالدوله در پاسخ نامه تاج الدین کرکهری بعد از مقدمات نامه مرقوم داشته است :

التماسی که فرموده بودید درشرح فضایل اهل بیت طهارت و بیان عقیدهٔ این بیچاره در حق ایشان، این می‌گوید که انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیراً (۱) عن عایشه قالت : خرج رسول‌الله صل‌الله علیه وآله و سلم ذات یوم و علیه مرط مرحل من شعر أسود، فجلس فأتت فاطمة فادخلها فیه، ثم جاء علی فأدخله فیه، ثم جاء حسن فادخله فیه، ثم جاء حسین فادخله فیه، ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهر کم تطهیراً فارسلها رسول‌الله صل‌الله علیه و آله و سلم الی فاطمة وعلی و الحسن و الحسین فقال، هولاء اهل بیتی، فقلت : یا رسول‌الله أما انا من اهل البیت؟ قال صلی‌الله علیه وآله وسلم، انشا الله وعن زید بن أرقم یقول: اما بعدِ ایها الناس انما انا بشر یوشك ان یأتین رسول ربی فاجیبه فانی تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور، فتمسکوا بکتاب الله وخذوابه، فحث علیه ورغبت فیه، ثم قال : فاهل بیتی اذکرکم‌الله فی اهل بیتی وعن ابی‌سعید الخدری قال : سمعت رسول الله صل الله علیه و آله وسلم یقول :

۱ـ سوره احزاب آیه ۳۳

انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی، احدهما اکبر من الاخر ، کتاب الله ممدود بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی ألا و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض هر کس که گویندهٔ لااله الاالله است وجویندهٔ رضای محمد رسول الله است اگر بدین وصایا که در صحت آن کافهٔ أهل اسلام را سخنی نیست عمل نکند محمدی نباشد وجز محمدیان کس محبوب صمدیت نیست ، آخر نه بیان قرآنست ؟

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ، نه اشارت حق است؟ که قل لا اسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی به اتفاق علی وفاطمه و حسن وحسین اند سلام الله وسلام رسوله علیهم وعلی اولادهم الطاهرین و الطاهرات . به نزدیك این بیچاره آنکه **گوینده لا اله الا الله تا جویندهٔ رضای محمد رسول الله نباشد مسلمان نباشد و جویندهٔ رضای محمد رسول الله تا بمودت اهل بیت طهارت ممتلی نشود مؤمن** نیست و هر که بی‌محبت اهلبیت در مودت پیغمبر مکافات خیر می‌طلبد محسن نیست ، آخر قدم اول در ارادت تسلیم است و تسلیم حقیقی آنست که تو شیخ خود را از خود دوست‌تر داری و بهرچه او فرماید هیچ حرجی درباطن نیابی چنانکه نص صریح از آن بیان میفرماید که فلا و ربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً وحدیث صحیح بدان اشارت می کند اذقال عمر یا رسول الله انك احب عندی من جمیع اهلی و مالی الا نفسی ، قال رسول الله صل الله علیه و آله وسلم :

لا یا عمر حتی أکون احب عندك من نفسك ، فقال عمر : أنت أحب عندی من نفسی فقال : الآن یا عمر

و شیخ ما و مشایخ ما در هر سه شعبهٔ جعفری وحسنی و کمیلی علی است (۱)

در قسمتی دیگراز این نامه نوشته است :

و قد نص فی حق علی فی غدیر خم علی ملامن المهاجرین و الانصار اذ انزل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس واخذ بید علی رافعاً صوته بقوله : من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه وعاد من عاداه، ثم نزل بعد هذا التبلیغ : الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و قد ظهر سر هذه الوصیة فی اولیاء امته و تمتعوا بها فی متابعتهم سید الاولیاء علیاً علیه السلام (۲)

در قسمتی دیگر از نامه آمده است : **دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلیدی باشد بعضی‌صلبی بعضی نسبت قلبی‌بعضی نسبت‌حقی و این بیچاره را من حیث التحقیق نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه هست و الحمدلله علی ذلك وازهمه خوش‌تر آنست که این معنی از چشم خلق مخفی است و ظن مردم بمن برخلاف اینست.** (۳)

اخفاها احلاها اگر نه بسبب اقتراح خاطر عزیز شما بودی و آن مبالغه که نموده ، هرگز این معنی برقلم نراندمی ، چه عقیده

---

(۱) روضات‌الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۱ و ۳۴۲

(۲) روضات‌الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۳

(۳) این کلام حضرت شیخ دلالت برآن دارد که تشیع ایشان از نظر خلائق مخفی است

سری است میان بنده و خدا، گو خلق هرگز ندانند نه بکس امیدی دارم و نه بیمی. قولوا فما أردتم قولوا (۱)

در قسمتی دیگر از نامه آمده است:

عجب است که مردم در نهج البلاغه نمی‌نگرند که حضرت امیرالمؤمنین صفت مشیعت خود بر چه وجه می‌فرمایند (و با عبدالله عباس در آن نامه چه خطاب می کند و می‌فرمایند) که: و الله لوان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هوادة و لا ظفراً منی بارادة (۲)

عندالامتحان یکرم الرجل اویهان، در سیرت ائمه اهل بیت نگاه باید کرد و در سیرت خود تا معلوم شود که موافق کیست و مخالف کیست سخن دراز است و کاغذ کوتاه آنچه راست است اینست که می‌نویسم:

ز هر بدیم که دانند هزار چندانم
مرا ندانند از این گونه کس که من دانم
به آشکار بدم در نهان ز بد بترم
خدای داند و من آشکار و پنهانم

فامابحمدالله و حسن توفیقه که از خاندانم و دوستدار خاندانم و اگر همه طاعات اولین و آخرین را بر من عرض کنند با نسبت صحیحهٔ جدهٔ خود مقابل ندانم (۳)

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۳

۲ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ مصر ج ۱۴ ص ۱۶۷ - ۱۷۲

۳ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۴

در قسمتی دیگر از این نامه آمده است :

اهل بیت طهارت از مدح مستغنی‌اند و این بیچاره هم از اظهار محبت لانه یعلم السر واخفی فاما یاران ما باید که بر این عقیده باشندکه در این بیاض مسوده است تا همیشه سفید روی باشند انشاء الله العزیز (۱)

۱۴ـ شیخ در وقفنامه‌ای که برده نمك بر املاك قبیله کاکوئی(۲) مرقوم فرموده می‌نویسد :

سروردنیا و دین وفریادرس نفس و اپسین حضرت امیرالمؤمنین وبر آل اطهار وعترت اخیار آن حضرت که بدورسماء خلافت‌وشموس فلك امامت ومشاعیل محفل جان وقنادیل محراب ایمان‌اند صلوات‌الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین . (۳)

۱۵ـ درهمین وقفنامه مرقوم رفته است : دودانگ قریه مذکور را وقف نمود بر فقراء و مساکین و زوار جناب ضامن الغرباء علی بن موسی‌الرضا علیه الاف تحیة والثنا (۴)

۱۶ـ در قسمتی از این وقفنامه فرموده است: او را از این منزل روانه نمایند تا در هنگام آستان بوسی آن امام مظلوم ... (۵)

۱۷ ـ، درآخرنامه مرقوم فرموده است : اهل بیت طهارت از مدخ مستغنی‌اند واین بیچاره هم از اظهار محبت‌لانه یعلم السرواخفی،

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۵

۲ـ طایفه مادری حقیر از این قبیله هستند

۳ـ فرهنگ ایران زمین ج ۱۹ ص ۱۳

۴ـ فرهنگ ایران زمین ج ۱۹ ص ۱۳

۵ـ فرهنگ ایران زمین ج ۱۹ ص ۱۴

فاما یاران ما باید که بر این عقیده باشند که در این بیاض مسوده است تا همیشه سفید روی باشند انشاء الله العزیز والسلام علی من اتبع الهدی تمام این مکتوب شریف را جناب حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان وجنات الجنان جلد اول صفحهٔ ۳۴۰ ـ ۳۴۵ بیان فرموده است.

۱۸ ـ و کسی که ادعا دارد که امام ما ازخلافت ابوبکر و عمر و عثمان راضی بوده است از آنچه امام ما در مورد آنها فرموده بی‌اطلاع است

القاب و کنیه‌های شیخ

به مناسبات و جهاتی که در زندگی شیخ رخ داده است آن بزرگوار را به القاب و کنیه‌هائی خوانده‌اند که به‌برخی از آنها اشاره می‌نمائیم .

علاءالدوله : حضرت شیخ را بر اثر موقعیت خاصی که در دربار ارغون مغول داشت در عنفوان جوانی او را علاءالدوله لقب دادند .

رکن‌الدین : پس از تلمذ درحوزهٔ علمی‌ومعنوی‌مولانانورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی شیخ‌الشیوخ‌عصرطبق‌سنت سنیه‌ای که عندالمشایخ در طریقت مرسوم بوده است خطبهٔ اعطای لقب بنام شاگرد وارسته واول شخصیت علمی و معنوی حوزهٔ آنروز خوانده شده از آن پس شیخ را رکن‌الدین خوانده‌اند .

ابوالمکارم : پس از اینکه شیخ دربار ارغون را ترک فرمود، به سیروسلوك پرداخت و به عالیترین مراتب معنوی نائل آمد سجایای

اخلاقی و عظمت روحی و از خود گذشتگی ، عفوو اغماض ، جود و بخشش او چنان به اوج خود رسید که مکنی به ابوالمکارم یا ابی‌المکارم گردید .

شاه علاء الدوله : پس از اینکه بر سریر خلافت فقر محمدی جلوس نمود و خطبهٔ پیشوائی طریقت بنام آن بزرگ مرد خوانده شد بین حضرات عرفا به شاه علاء الدوله معروف گردید.

امیرشیخ علاء الدوله : برخی معتقدند چون خاندان اوازملوك سمنان بوده‌اند حضرتش را امیرعلاءالدوله خوانده‌اند .

مرحوم میرزا محمدعلی مدرسی حضرت شیخ را به **علاءالدین** یا شمس‌الدین موصوف به **سلطان المتألهین** خوانده است (۱)

مسافرتهای شیخ

در دو مرحله از ایام عمر حضرت شیخ مسافرتهائی فرموده‌اند ، در جوانی که از شخصیت‌های عالیرتبه دربار ارغون بوده‌اند وباموکب سلطنتی ازسال ۶۷۴ تا ۶۸۵مسافرتهائی شاهانه داشته است ولی پس از ترك دربار ارغون که آغاز زندگی معنوی ایشان است مسافرتها نیز از تمامی جهات فوق داشته .

سفر به بغداد : در سال ۶۸۷ که سن مبارکش بیست و هشت سال‌بوده جهت تلمذ درحوزهٔ علمی ومعنوی‌مولانانورالدین عبدالرحمن اسفراینی به بغداد عزیمت نمود که اولین سفر شیخ پس ازترك ملازمت ارغون می‌باشد .

---

(۱) ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۵۷

تشرف به حج : اولین بار در سال ۶۸۷ پس از تصفیه باطن و تزکیه نفس تحت توجه و تربیت پیرو مرادش جهت فیض یا بی‌مشرف به حج گردید و در سال ۷۱۲ بسن سی وپنج سالگی در ایام قطبیت و پیشوائی نیز یك بار دیگر مشرف به زیارت خانه خدا و حضرت رسول اکرم (ص) وحضرات ائمه‌بقیع علیهم‌السلام‌گردیده است وسفر دیگری در سال ۷۳۲ بسن هفتاد و سه سالگی در حالی که عده‌ای از مشایخ مجاز وخلفای حضرتش چون شیخ تقی‌الدین علی دوسی‌سمنانی واخی محمادهستانی اورا همراهی میکردند به‌مکه معظمه و مدینهٔ طیبه‌مشرف شده‌اند که گویا این آخرین سفر حج شیخ محسوب میشود.

عتبه بوسی حضرت رضاعلیه‌السلام : شیخ در خلال سالهای ۶۸۳ تا ۶۹۶ که سن مبارکش بین بیست وچهار سالگی تا چهل وهفت سالگی بوده است در ایام حکمرانی امیرنوروز مشرف به شرافت عتبه بوسی حضرت سیدنا علی بن موسی‌الرضا علیه السلام گردیده است.

سفر به سلطانیه : چون سلطان احمد الجایتوخدابنده بنای شهر سلطانیه راتمام نمود برای بازدید شخصیت‌های علمی، روحانی، سیاسی از این پایتخت جدید دعوت بعمل آورد که علاء الدوله و آیةالله حلی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیز از سوی شاه دعوت شده بودند که در این سفرشخصیت علمی ومعنوی علاءالدوله‌نزد حضرات‌فقهاء ومحدثین و مفسرین و فلاسفه و حکما معلوم گردید و مطالب علمی بین ایشان مطرح شده پس ازحل وفصل مسائل بدیدهٔ دیگری به شیخ‌نگاه میکردند که در گوشهٔ صوفی آباد چه شخصیت عظیمی به اداره حوزه و تربیت شاگردان اشتغال دارد.

سفری دیگر : بسن ۶۸ سالگی در سال ۷۲۷ بنابر التماس و

درخواست واستدعای امیرچوپان عازم سلطانیه گردید تابین امیرچوپان و ابوسعید جهت اختلافی که دارند وساطت فرماید شاید اصلاح شود.

شاگردان شیخ

حقیقت شخصیت او چون آفتاب جبروت که از مشرق هویت غیب طلوع میکند طلوع نموده برمدارج مراتب عقول ونفوس کثیری گذر کرد به مغرب جان سوختگان بیابان محبت غروب نمود.

از مصر، روم، شام، عراق، خراسان، سیستان، هندوستان و ترکستان دلباختگان بسیاری برای تلمذ در حوزهٔ علمی و معنوی اول شخصیت عرفان اسلامی شیعی بدرگاه فیض آثارش به صوفی‌آباد رحل اقامت افکندند چنانکه شیخ خود فرموده :

شما اینجا جمع آمده‌اید یکی از سیستان یکی از عراق یکی از خراسان هریك از اقلیمی شما را عنایت ازلی برانگیخته و اینجا آورده وتوفیق داده این را خوارنمی‌باید داشت وعمر ضایع نمی‌باید کرد(۱)
در جای دیگر که سخن از سمنان و درویشان آن دیار می‌نماید : (۲)
میگوید :

ز غرجستان و ترکستان جاجرم و دهستان او
برون آورد مردانی در این میدان درویشان

بین عاشقان بسیاری که در حلقهٔ ارادتش درآمده بودند و پروانهٔ بال و پر سوختهٔ شمع افاضت آن جان جانان بشمار میرفتند چهره‌های

۱ــ شرح احوال و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۴۵ و ۴۶

۲ــ خمخانهٔ وحدت ص ۱۰۹

درخشانی بودند که درآسمان عرفان اسلامی شیعی ستاره‌های فروزانی بشمارمیرفتند و هر کدام منشاء تحولات علمی و معنوی جوامع بشری شدند که مشاهیر آنان بدین قرارند شیخ محمود مزدقانی که خلیفةالخلفا بوده‌اند و اخی علی مصری که از اهل مصر بوده‌اند و شیخ عبد الله گرجستانی و شیخ عبیدالله بیدآبادی و شیخ تقی‌الدین دوسی سمنانی و شیخ نجم‌الدین محمد بن شرف‌الدین ادکانی اسفراینی و شیخ اخی محمد دهستانی و عبدالکریم زرین کمر و شاه علی فراهی و امیر اقبال سیستانی و ابوالعطا کمال‌الدین‌محمود خواجوی کرمانی واخی شرف‌الدین سمنانی.

مشاهیری که به صحبت شیخ رسیده‌اند.

عده کثیری از فقهاء، محدثین و مفسرین شخصیتهای عالیرتبه و عظیم‌الشان حوزه‌های علمی ومشایخ عظام طریقت و پادشاهان و وزراء و امراء بشرف صحبت شیخ نائل آمده‌اند.

ملاقات با علامه حلی: آیت‌الله شیخ جمال‌الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی فقیه و مفسر و محدث و ادیب و حکیم و متکلم که ازهد و اورع (۱) و یگانه زمان بوده است در حدود سال ۷۰۵ یا ۷۰۶ بنابردعوت الجایتوخدابنده به سلطانیه رهسپار شدند و در آنجا با شیخ علاءالدوله ملاقات داشته‌اند (۲)

شیخ صفی‌الدین اردبیلی شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی که

۱ـ ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۶۸

۲ـ شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاء الدوله سمنانی ص ۸۰

از مشاهیر مشایخ طریقت بشمار میرود مرید و خلیفه شیخ تاج الدین زاهد گیلانی در علوم عقلی و نقلی ماهر و در تشیع بی‌نهایت متعصب بوده است ، در مجلسی که سلطان الجایتو محمد خدابنده ازشخصیتهای معنوی و علمی و ارکان مملکتی بهنگام اتمام سلطانیه ترتیب داده بود.

صفی‌الدین اردبیلی در آن مجلس ، شیخ علاء الدوله سمنانی را ملاقات نموده است

می‌نویسند وقتی که طعام آوردند شیخ علاء الدوله از آن طعام نخوردند و شیخ صفی‌الدین خورد بعد از آنکه از مجلس بیرون آمدند بعضی از ارباب خباثت و اهل حقه و حسد که همیشه می‌باشند و کار ایشان اینست که فتنه انگیخته ، آشوب به پا نمایند ، بخدمت شیخ علاء الدوله آمده ، گفته‌اند :

چونست که شیخ صفی‌الدین اردبیلی از این طعامها خورد مگر وی احترازی از حرام ندارد ؟

شیخ علاءالدوله فرمود : که بندگان ، شیخ صفی الدین دریائی است که به اینها متغیر نمی‌شود و از کجا که این طعام حرام بوده باشد ؟ همان شخص به‌خدمت شیخ صفی‌الدین آمده گفت : که شیخ علاءالدوله چرا از این طعام نخورد با آنکه شما خوردید :

شیخ‌صفی‌الدین فرمود : که شیخ علاءالدوله شاهباز بلندپروازی است که برهر مرداری ننشیند (۱)

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج۲ ص ۲۸۸

شیخ خلیفه مازندرانی
درحضور شیخ علاءالدوله سمنانی

شیخ خلیفه در جوانی به تحصیل علم همت گماشت و در اندك زمانی در رشته‌های گوناگون به مدارج عالی رسید در همان ایام که به فرا گرفتن علوم گوناگون و معارف عالیه اسلامی اشتغال داشت در خدمت قرآن کریم بوده تا حافظ قرآن شود و عاقبت نامش در زمرهٔ حافظان قرآن برده شد .

علوم ظاهری اورا سیراب ننمود به آغوش عرفان عالی اسلامی شیعی پناهنده شد تا شاید گمشده‌اش را در آن وادی یافته به مقصد و مقصود رسد ، به‌همین جهت در آمل نزد شیخ بالوی زاهد که ازمشایخ آن عصر بوده است رفته پس از مدتها تلمذ و فراگرفتن مقدمات سلوك بدنبال آوازهٔ شیخ الشیوخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی که از اعاظم و مشایخ و قطب زمان بشمار می‌رفت بسوی سمنان رهسپار شد حلقهٔ ارادت شیخ را بگوش کشید و در حوزهٔ معنوی آن راد مرد بزرگ عرفان به مراتب عالی نائل آمد .

پس از مدتی عازم بحرآباد گردید تا شیوخ آن دیار (که از فرزندزادگان سعدالدین حموی بودند) را درك نماید .

مورخین وشرح احوال‌نگاران‌ازحافظ ابروداستانی نقل کرده‌اند که مبدأ و منشاء نوشته‌های بعد از او شده است و داستان اینست که شیخ علاءالدوله از خلیفه پرسید که وی پیرو کدام یك از چهار مذهب برحق تسنن می‌باشد ؟

خلیفه پاسخ داد : آنچه من می‌جویم از آن مذاهب اعلاست شیخ علاءالدوله سمنانی که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی دین را نداشت دوات خود را بر سر خلیفه شکست پس آنگاه خلیفه به بحرآباد نزد شیخ الاسلام غیاث‌الدین هبةالله حموی رفت (۱)

لکن داستان حافظ ابرو که مأخذ آن را یاد نکرده قابل قبول نیست زیرا در طریقت پایه های اصلی سلوك بر مبانی احکام شریعت مصطفوی صلوات‌الله علیه است و مایه‌های اصلی دستورات شیخ ازقرآن کریم و سنت حضرت ختمی مرتبت و اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام گرفته می‌شود ، در اینصورت طالبی که تحت تعلیم قرار می‌گیرد وبه خلوت می‌نشیند باید به آداب ودستوری که به اوداده میشود عمل کند و غیر ممکنست مرشد از مذهب طالب ناآگاه باشد ، شیخ طریقت حتماً بخاطر دستورات سلوکی و ریاضاتی که جهت تزکیه می‌دهد باید از مذهب و اعتقاد طالب در همان اولین برخورد اطلاعات کافی بدست آورد از طرفی خواند میر مؤلف تاریخ حبیب‌السیر به این داستان اشاره نکرده می‌نویسد :

شیخ خلیفه در اوائل حال در مازندران دست ارادت به شیخ بالوی آملی داده است و بعد از چندگاه در عقیده‌ای که به شیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده به‌سمنان رفت وبه خدمت مقرب‌بارگاه سبحانی شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی قدس‌الله سره شتافته روزی چند در

۱ـ نهضت سربداران خراسان تألیف ای . پ . پطروشفسکی ص ۳۵ از زبدة التواریخ حافظ ص ۲۱، ۲۰

خانقاه‌معارف پناهش بسربرد و ازسمنان به قصبه بحرآباد رفته ... (۱)
لکن مسئله‌ای راکه مورخان ومحققان بدان توجه نداشته‌اند نحوهٔ تفکر اجتماعی شیخ خلیفه بوده است که موجب جدائی او از شیوخ طریقت گردیده درزمان شیخ خلیفه فشارچادرنشینان مغول وترك به طبقهٔ ضعیف جامعه و بهره کشی امیران و ملوك الطوایف از روستائیان به اوج خود رسیده بود و هجوم پی درپی خراج‌گیران و هجوم لشگریان تجاوزگر وغارتگر امیران فئودال مغول ویرانگرمردم را به تنگ‌آورده بود .

شیخ خلیفه آنچه که پس از فراگرفته‌ها برایش اهمیت داشت موضوع قیام بر علیه ظلم و ستم مغولان بوده که درسبزوار به‌آن شکل داد و منجر به قیام سربداران گردید .

مورخین کوچکترین اشاره‌ای به اختلاف بین شیخ علاءالدوله سمنانی شیخ الشیوخ عصر و شیخ خلیفه مازندرانی نکرده‌اند و بلکه نوشته‌اند وقتی امیران مغول‌درصدد برآمدند ازمشایخ شریعت وطریقت حکم قتل شیخ خلیفه را بگیرند شیخ بزرگوار علاءالدوله سمنانی چنین فتوائی نداد و ازطرف دیگرازشیخ خلیفه هم مطلبی‌که بوی بی‌اعتقادی و بی‌ارادتی نسبت به شیخ علاءالدوله باشد دیده نشده است بهرحال هرچه صورت گرفته مسلماً با توافق یك دیگر بوده است که نظائر آن در تاریخ زیاد دیده شده است .

شرف صحبت یافتن پادشاهان

در حدود سال ۷۰۵ یا ۷۰۶ که بنای شهر سلطانیه به اتمام رسید

۱ـ تاریخ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۳۵۸ و ۳۵۹

شیخ بنا بردعوت الجایتو به سلطانیه رفتند ، سلطان محمد خدابنده درك محضر پر فیض حضرت شیخ را نمود .

ابو سعید نیز یك بار به زیارت شیخ رفته و بار دیگر در سلطانیه ازفیض‌حضورش بهره‌مندگردیده است ازوزراء دورهٔ مغول وزیرمشهور و نامی و دانشمند خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به حضرت شیخ ارادت داشته مکرر به خدمت شیخ شتافته از فیض حضورش بهره‌مند گردیده است .

ازامراء بزرگ مغول‌امیرنوروز وامیرچوپان‌نسبت به‌آن‌حضرت اخلاص تمام داشته‌اند و مکرر مشرف حضورش شده‌اند .

ناشران تفکر شیخ

آنان که مذاق‌جانشان‌چاشنی درد عشق‌چشیده بود ودل ناتوانشان بارملامت فراق‌کشیده بود ، بوئی ازنغمهٔ رحمانی شیخ به مشام جانش رسیده از وی نشانی یافته پس از طی مسافت زیادی به حریم حرمت جنابش روی آورده بودند ، دست ارادت به آن نور دیدهٔ اهل بینش دادند ، پروانهٔ عاشق ، شمع وجودش میشدند و در کوی آن جان جانان اعتکاف می‌گزیدند .

جان سوخته به‌آتش اشتیاقشان به زلال‌وصال‌حیات بخش‌میرسید ودل مهجورشان ازبرکت فرقت بدولت وصلت می‌پیوست ، دیدهٔ رمد دیدهشان به مشاهدهٔ جمال جانان روشن می‌گردید . وتا به‌گلزار حقیقت معنوی‌اونزدیك میشدند ، بوی خوش‌آن بوستان ولایت درمشام جانشان غوغا بپا میکرد و دل بیقرارشان را رسوا می‌نمود . طائران تند پرواز

فضای بی‌منتهای معرفت شدند و هر کدام در تاریخ عرفان منشاء یك سلسله حوادث مهم گردیدند .

فهرست‌وار به مشاهیر آنانی که در آن حوزهٔ علمی و معنوی تربیت شدند و عارفان و عاشقان الهی گردیدند اشاره می‌نمائیم وبه یاد آن سالکان دیار حقیقت و مسافران اقلیم قدس تبرك می‌جوئیم .

شیخ محمود مزدقانی : خلیفة الخلفاء بوده است که پس‌ازرحلت شیخ به مقام قطبیت رسیده سالها به ارشاد طالبان و دستگیری عاشقان همت ورزیده است .

اخی علی مصری : ازمشایخ مصربود خود وتمامی ارادتمندانش دست بیعت به شیخ دادند وکاملی مکمل‌بودکه نسبت مشایخ بزرگواری چون شیخ حافظ بهاءالدین ابردهی‌وفخرالدین لرستانی به اومیرسد(۱)

شیخ عبدالله گرجستانی : که به حسن‌التفات شیخ به مقامات عالیه رسیده ومورد عنایت ولطف خاص بوده چون به مرتبه کمال رسیدجهت دستگیری عاشقان و ارشاد طالبان به طوس اعزام شد.

شیخ تقی‌الدین علی دوسی از خواص اصحاب عالیقدر و عظیم‌الشأن شیخ می‌باشد و نزد شیخ دارای مقام و منزلتی بوده است ، شیخ بنابر التماس اوکار پر زحمت استنساخ وتحریرسومین نسخه کتاب العروه تالیف‌خویش‌را بخط خود انجام داده‌است، شیخ علی‌دوسی (۲) استاد طریقت امیر کبیر سید علی همدانی نیز بوده است .

شیخ نجم‌الدین ادکانی عارف ومحدث معروف که ازبزرگان

۱ـ نفحات الانس ص۴۵۰ و۴۵۲

۲ـ نام طایفه‌ای از طوایف سمنان است

مشایخ طریقت و اصحاب حضرت شیخ است ، درحوزهٔ علمی ومعنوی صوفی آباد به مقامات عالیه نائل آمده ، در زادگاهش اسفراین به ارشاد طالبان پرداخته درسن ۸۰ سالگی بسال ۷۷۸ به ملاءاعلی عروج فرمود .

شیخ عبیدالله بیدآبادی از شخصیتهای ارزنده ، علمی حوزه حضرت شیخ بوده است پس ازطی مراتب برمسند ارشادنشسته شخصیتهائی چون زین‌الدین تایبادی و بزرگانی دیگر از قبیل او به برکات ارشاد و توجه جناب ایشان به سر منزل مقصود رسیده‌اند .

اخی محمد دهستانی از خواص اصحاب شیخ است که دارای حالات و اطوار غریبه و شگفت‌آوری بوده سالها در نزد شیخ تلمذ نموده ، در بعضی سفرها ازجمله تشرف به زیارت بیت‌الله‌الحرام ملتزم رکاب و مصاحب شیخ بوده است .

شیخ دربارهٔ اخی محمد دهستانی می‌فرماید من مدت سی وهفت سال است به اشارت شیخ به ارشاد مشغولم و چندین طالبان را دیدم همچنین مردی که این محمد است ، او را به لذت دنیا و نفس خود هیچ میلی نباشد ندیدم ومدت بیست وپنج سال است که درمیان درویشان است و برادر او خادم است و دیگر خادمان که پیش از این بوده‌اند هیچکس از لفظ او نشنیده باشد که مرا چیزی می‌باید نه از طعام و نه از جامه ، و هرگز چیزی که به حظ نفس تعلق داشته باشد کسی از زبان او نشنیده ، با آنکه رنجوری‌ها کشیده هرگز کسی او را خفته ندیده و با کسی نگفته و از هیچ آفریده‌ای دوا نطلبیده .

شاه علی فراهی اصلش از فراه یا فراهه که جزونواحی سیستان است بوده ، آوازه و شهرت شیخ او را به سمنان کشیده است و پس

ازسالها تلمذ درحوزهٔ حضرت شیخ به‌عالیترین مراتب نائل آمده اجازه ارشاد و دستگیری یافت و عده کثیری از مشایخ در نزد او طی‌مراتب نموده‌اند و به سر منزل مقصود رسیده‌اند .

خواجوی کرمانی ابوالعطا کمال‌الدین‌محمود بن‌علی معروف به خواجو مرشدی کرمانی از بزرگ‌زادگان کرمان و صاحب فضل و خوشگوی است سخن او را فاضلان و بزرگان‌در فصاحت بی‌نظیر می‌دانند و او را نخل بند شعرا می‌نامند ، او همواره سیاحت میکرد و در کرمان قرار نداشت در اثنای سیاحت به صحبت شیخ رسیده مرید آن بزرگوار شد و سالها در صوفی‌آباد اقامت داشته اشعار حضرتش را جمع می‌نمود.

عبدالکریم زرین‌کمر سمنانی از جمله خواص اصحاب است که به امر شیخ خادم رز (۱) بوده است و در خدمت شیخ

اخی‌شرف‌الدین سمنانی از مقربان ویاران خاص‌الخاص شیخ بوده، مدتها بخدمت درخانقاه صوفی‌آباد اشتغال داشته است ودربعضی سفرها از جمله تشرف به بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ حضرت ختمی مرتبت ملتزم رکاب بوده است

امیر اقبال سیستانی جلال‌الدین‌بن سابق سبحستانی از اصحاب خاص و مریدان مقرب شیخ است که سالها در صوفی آباد به خدمت و سلوك اشتغال داشته و از محضر شیخ مستفیض گردیده است بهنگام تدریس و افاضات علمی و معنوی حضرت شیخ فرمایشات آن یکه‌تاز میدان معنویت را به رشته تحریر درآورده رساله اقبالیه یا چهل مجلس را تقریرنموده که‌آغازش ازروزفطر ختمش روز عید قربان بوده است.

۱ــ در زبان محلی سمنان (رز) به معنی باغ است

خلاصه عده کثیر دیگر چون شیخ صدرالدین حمویه و سراج الدین قزوینی و امام الدین مبارك بکری نیز از کسانی هستند که نزد شیخ تلمذ نموده و اخذ حدیث کرده‌اند و چون سلمان ساوجی که از اعاظم و مشاهیر شعرا می‌باشد از ارادتمندان شیخ است .

انتساب مشایخ
به شیخ علاءالدوله سمنانی

فیض ارشاد شیخ به جائی رسید که عده کثیری ازمشایخ سلاسل طریقت نسبت حدیث وخرقه و تلقین ذکرشان به‌شیخ علاءالدوله سمنانی می‌رسد و گوش زمانه این رباعی را از زبان آن راد مرد بزرگ شنید .

هر رند که در مصطبه مسکن دارد   بوئی ز من سوخته خرمن دارد
هرجا که سیه گلیم و آشفته دلی است   شاگرد من است وخرقه از من دارد

دلباختگان بسیاری از دور دست‌ترین نقاط اجتماعات بشری برای خوشه چینی ازخرمن فیض او به درگاهش روی آورده و صوفی - آباد سمنان ، مهد عرفان و عارفان اسلامی شده بود ، عاشقان شیفته و طالبان دلباخته از کشورهای مصر ، روم ، شام ، عراق ، سیستان ، هندوستان ترکستان و سراسر ایران در دامن کویر سمنان و صوفی آباد پروانه شمع افاضت شیخ بودند ، از تلامذه حوزهٔ حضرت شیخ عده‌ای بمقام ارشاد و دستگیری رسیده در کشورهای اسلامی سجاده ارشاد گسترده ، به ارشاد و دستگیری پرداختند . و دیگر سالکان دیار حقیقت و مسافران اقلیم معرفت که شراب توبه و انابه از جام هدایتش می نوشیدند لوای

بی‌نیازی برافراشته و علایق دنیا را زیر پا می‌گذاشتند ، رهنوردان کوی حقیقت را راهبری بینا و سالکان راه طریقت را آموزگاری دانا شدند و هر کدام در جان خلایق کثیری عطشی فرو ریختند که جزبه زلال وصال آسایش نمی‌پذیرفت ، بدین وسیله صیت شهرت شیخ و معارف عالی اصیل‌ترین طریقت عرفانی اسلامی شیعی بوسیلهٔ خلق و شاگردان شیخ به اجتماعات دوردست راه یافت .

کبرویه علاءدولویه : منسوب به شیخ احمد رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی است (۱) که بوسیله شیخ اسماعیل سیسی که از جمله خلفای ایشان بوده ادامه یافته است(۲) ونسبت‌عده‌ای‌ازشخصیتهای عرفان به ایشان میرسد (۳)

انشعابات علاءدولویه : بوسیلهٔ خلفاء و جانشینان علاءالدوله ، شاه علی فراهی (۴) اخی علی مصری واخی عبدالله حبشی واخی رومی علاءالدینی وشمس‌الدین گیلانی وشرف‌الدین سمنانی (۵) وملاحسین هروی (۶) و شیخ عبدالله غرجستانی (۷) و شیخ نجم‌الدین محمد

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۴ پاورقی

۲ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۹۶ و ۹۷

۳ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۹۸ و ۹۹

۴ـ روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة الهرات بخش ۲ ص ۴۰ ، طریق‌الحقایق ج ۲ ص ۳۳۹ و نفحات الأنس از ۴۵۴ تا ۴۵۶

۵ـ تاریخ سمنان ص ۵۷۸ و ۵۸۸

۶ـ تذکره علماء هند لطیف رحمان ص ۵۰

۷ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۵۷۷

ادکانی (۱) در ایران ، مصر ، شام ، هندوستان ، ترکستان ، عراق پیشرفت که امروزه هنوزخاطرات آن شخصیتهای علمی معنوی بصورت خاطرات تاریخی محفوظ مانده است ومزارشان پس ازقرنها زیارتگاه صاحب‌دلان است .

تایبادیه : منسوب به شیخ زین الدین علی تایبادی است که از اجله و مشاهیر عرفای قرن هشتم هجری قمری است نسبت خرقه‌اش به ابوطاهرخوارزمی از او به عبیدالله بیدآبادی از او به شیخ علاءالدوله سمنانی میرسد (۲)

همدانیه : منسوب به سید علی همدانی ملقب به علی ثانی است که جامع علوم ظاهری و کمالات باطنی بوده تحت تعلیمات شیخ تقی‌الدین علی دوسی سمنانی تربیت شده ، لکن خرقه از دست شیخ محمود مزدقانی خلیفة‌الخلفاء علاءالدوله سمنانی پوشیده‌است‌وطریقتش بواسطهٔ چهل تن از شاگردانش در سراسر ممالك اسلامی کشیده شده است (۳) که تا امروز هم پیروانی دارند.

علاء الدوله نوربخشیه : منسوب به امیر سید محمد نوربخش که به غوث اعظم معروف می‌باشد ایشان به سه واسطهٔ فرزندش شاه قاسم فیض بخش (۴) و شاگردانش شیخ شمس‌الدین لاهیجی شارح گلشن راز(۵) وپیر محمد همدانی (۶)ادامه یافته است . وتا عصرحاضر

۱ـ تذکرة الشعرا سمرقندی ص ۲۵۲

۲ـ شرح احوال و افکار وآثار شیخ علاءالدوله ص ۷۷

۳ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

۴ـ ریاض السیاحه صفحات شجرة مشایخ و مدارك زیاد دیگر

۵ـ طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

۶ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج۱ ص ۱۱۰

مشایخ این طریقت بـه تربیت طالبان و دستگیری عاشقان همت داشته‌اند (۱)

علاء الدوله عبداللهیه: منسوب به امیر سید عبدالله برزش ـ آبادی است که تذکره نویسان معتقدند چون خواجه شهید سید اسحاق ختلانی با امیر سید محمد نوربخش بیعت کرد و او را خلیفة الخلفاء خواند و لقب نوربخش به او عنایت فرمود ، جناب برزش آبادی فرمود :

اگر خواجه با او بیعت کرد ما از خواجه برگشتیم، دراین‌هنگام خواجه شهید هم از روی مکاشفه آنچه جناب سید عبدالله برزش آبادی برزبان رانده بود دریافت و به درویشان در این باره مطالبی فرموده‌اند که در تذکره‌ها ضبط است (۲) ازآن پس در اثبات و نفی این مسئله کتابها نوشته‌اند وتفسیرها ازآن واقعه داشته‌اند .

ولی آنچه مسلم است خواجه شهید سید اسحاق ختلانی درمسئله جنگ بین امیر سید محمد نوربخش و شاهرخ شاه تیموری که رخ داد با دو فرزند و عده‌ای از اصحاب و اقوام و برادران خود در آن جنگ شرکت داشته که عاقبت هم‌به درجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل آمده ، اگرمسئله جانشینی و قطبیت امیر سید محمد نوربخش مورد قبول و تأئید خواجه شهید نبودتا شهادت اورا یاری نمی‌فرمود ولااقل همان مسائلی که‌نسبت

۱ـ دعوت صوفیه نوربخشیه ص ۴۰

۲ـ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۴۴ و مدارك زیاد دیگر .

به امیر سید عبدالله برزش آبادی نقل کرده‌اند می‌بایستی نسبت به امیر-سید محمد نوربخش هم جائی دیده میشد که اصلا جز تأئید دیده نشده است .

ولی اصلا مسائلی نیست که بیان شود درویشی ترك قیل و قال است آن دوبزرگوار امیر سید محمد نوربخش وامیرسید عبدالله برزش-آبادی هردو به وظائف الهی خود آشنا بوده‌اند و همان کرده‌اند که مورد رضای حضرت حق بوده است .

همیشه این اطرافیان هستندکه چوب تأئید و تکذیب ، رد و قبول میزنند .

لکن اگر تذکره نویسان در شجرهٔ سلسلهٔ ذهبیه عبداللهیه بر اثر این موضوع اشکال کنند سید عبدالله برزش آبادی ازشاه قاسم انوار (۱) هم مجاز بوده است و او هم از شیخ صفی الدین اردبیلی او از شیخ ابراهیم تاج الدین زاهد گیلانی او از شیخ جمال الدین عین الزمان گیلی (۲) او از شیخ نجم الدین کبری و شیخ شهید از کهف الدین اسماعیل قصری (۳) شجرهٔ خرقه ایشان هم در تاریخ مشخص است .

۱ـ اصول تصوف ص۳۲۹ ذهبیه‌تصوف علمی آثار ادبی ج۱ ص ۲۵۴

۲ـ تاریخ ادبیات در ایران دکترصفا ج ۳ ص ۱۶۸ و تاریخ فرشته ج ۱ ص ۷۱۰ و تاریخ جنبش سربداران ص ۹۷ و مقدمه دیوان شاه قاسم انوار

۳ـ به پاورقی همین مقدمه ص۵۸ رجوع شود



مشرب فکری شیخ

عموم اهل عرفان دارای یك عقاید و افکار مشترکی می‌باشند و خویش را از جنجالها کنار کشیده قیل و قال را به مدرسه حال راه نداده به تصفیهٔ باطن پرداخته و هدف رسیدن به حقیقت و اتصال به مبداء را دنبال می‌کنند ، ولی آنچه بین این عاشقان ، پا ازسر ناشناخته جدائی می‌افکند و آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند طریقهٔ وصول و شرایط و نحوهٔ سیر و سلوکشان میباشد ، بهمین جهت که آداب و رسوم آنان درسیروسلوك با یك دیگر اختلاف داشته و حتی دیده شده است معتقدات مذهبی و آداب ورسوم آنها ، از زمان و تحولات اجتماعی ایشان، مکان و اوضاع جغرافیائیشان، وازهمه مهمتر افکار شخصی ودریافت‌های خصوصی پیشوای طریقتی ، در طریقه و سلوك تازه واردان تأثیر قابل توجهی گذاشته است .

مثلا عده‌ای عقل و استدلال را درطی طریق نمودن مؤثرندانسته و علوم عقلی و فلسفی را به باد حملات شدید گرفته بدیده تمسخر می‌نگرند درحالی که عدهٔ دیگری از همین طایفه برخلاف آنان معتقدند، اینجاست که اصحاب سکر واصحاب صحو گروه بندی میشوند .

سکریان بعلت کشف و شهود خویش را محو جمال حضرت جمیل میدانند و به علت وارد روحانی قوی مست جلوه‌ای از جلوات حضرت محبوب شده ازخویش بی‌خود می‌گردند که در بعضی ازفرق ایشان به سماع می‌پردازند .

دشمنان این گروه معتقدند که اینان احکام و تکالیف شرع انور را مقدمات سلوك دانسته و به‌محض وصول به هدف نهائی که قرب‌حق است خویش را مؤدب به آداب شرع نمی‌دانند و مسلماً عرفای عظیم‌الشان اسلامی‌شیعی چنین تفکری ندارند بلکه این رفتار مشتی صوفی مآب است

اصحاب سکر چیزی بر خلاف ظاهر شرع انور نگفته‌اند ، از چهره‌های درخشان اصحاب سکرابومغیث حسین بن منصورحلاج زاهد و عارف شهیر و با یزید بسطامی عارف نامی را میتوان نام برد.

اصحاب صحو : کسانی می‌باشند که در سلوك دارای عقیده و روش معتدلانه‌اند که به عشق و دلباختگی وتدبر وتفکر اهمیت خاصی می‌دهند و حق همین است که سالك قرآن را به یك دست گرفته وسنت حضرت مصطفوی و اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را بدست دیگر گرفته در روشنائی این دو شمع همیشه فروزان طی طریق نماید.

شیخ علاء الدوله نیز از زمرهٔ پیشوایان اصحاب صحوبوده‌اند دارای عقاید معتدل و سخت درمراعات موازین شرع دقت داشته وحتی مقید به مستحبات بلکه متعصب و سخت‌گیر بوده است .

شیخ و وحدت وجود

پیش ازمحی‌الدین عربی درفرهنگ اسلامی مسئله وحدت وجود دیده نمی‌شد و او نخستین صوفی است که زیربنای این تفکر را نهاده که فتوحات مکیه و فصوص الحکم سند پایدار و دلیل استوار وبرهان قاطع است که وحدت وجود دین و روح و فکر محی‌الدین را بخود

مشغول نموده بوده ، بنابراین اوپیشوای بزرگ عرفان وحدت وجودی است که اصحاب سکر نیز به محی‌الدین ابن عربی پیوسته‌اند واز آن پس تفکر وحدت وجود محور عقاید و اندیشه اغلب صوفیان گردید که معتقدند یك حقیقت کلی در همهٔ اشیاء ساری است و به منزلهٔ جان و روح عالم وجود است

همین معنا اختلاف متشرع و متصوف را از آنچه بود شدیدتر و سخت‌تر گردانید وفدیه‌های بزرگی ازسوختن و پوست کندن جماعت صوفیان به‌بار آورد ونهال جوان وحدت وجود به تدریج درخت تنومند و پربارو بری گردید . بهمین نحو این تفکر منشاء بروز هزاران نوع عقاید گوناگون گردید که بعضی از لحاظ دینی و برخی از نظر علمی نادرست‌است وچه بسا که اعتقاد بتوحید ویگانه پرستی‌را تغییرشکل‌داده سر از شرك و بت‌پرستی بیرون می‌آورد .

شیخ علاءالدوله‌ازمخالفین سرسخت عقیدهٔ وحدت وجودمی‌باشد که به پیروی از مشایخ و پیران خرقهٔ خود که عموماً از پیشوایان طریقه صحو بوده‌اند پیروی کرده حتی علاوه بر مخالفت با عقیدهٔ وحدت وجود بلکه با آن عقیده مبارزه هم کرده‌اند و این تفکر و اندیشه را در حوزهٔ معنوی پیر و مرادش نورالدین عبدالرحمن اسفراینی آموخته است حتی درنامه‌ای که به شیخ عبدالرزاق کاشی شاگرد و پیرو محی - الدین مرقوم فرموده اشاره کرده است :

فاما آنچه از شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی‌قدس الله سره روایت کرده ، مدت سی و دو سال تشرف صحبتش یافته‌ام هرگز این معنی بر زبان او نرفته است بلکه از مصنفات ابن العربی منع فرموده تا حدی که چون شنود که مولانا نورالدین و مولانا بدرطوسی رحمهماالله

فصوص جهت بعضی طلبه میگویند شب آنجا رفت و آن نسخه ازدست ایشان باز ستد و تنذیر و منع کلی کرد آنچه به تقریر اعز اکرم صاحب قرآن اعظم ایده الله بالتوفیق و اقرعین قلبه بنور التحقیق حواله کرده است بر زبان مبارکش رفت که من از این اعتقاد و معارف بیزارم (۱)

مکتوبات شیخ

شیخ در کنار تدریس معارف عالی اسلامی و تألیف رسائل گوناگون علمی و سلوکی و ادارهٔ مراکز علمی و اعزام مقامات علمی و معنوی جهت بلاد مختلف وتربیت شاگردانی که شخصیت مذهبی و علمی آنان در تاریخ عرفان بخش عظیمی را بخود اختصاص داده‌اند و منشاء رویدادهای مهم تاریخ علم و فضیلت شده‌اند.

به سؤالاتی که بوسیلهٔ مکتوب ازسراسر ممالك اسلامی آن روز میرسید پاسخ می‌فرمود که این روش را حتی در آخرین سالهای عمر مراعات کرده شخصاً به مکتوبات رسیده جواب میفرمود که نمونه‌ای چند از نحوهٔ نگارش و گونه سؤالات و پاسخ آن بزرگمرد علم و فضیلت را متذکر میشویم.

پاسخ به مکتوب شیخ حسن نخجوانی

شیخ صلاح‌الدین حسن نخجوانی از مشاهیر عرفای قرن هفتم هجری است که با حضرت شیخ مکاتبه داشته و شیخ را فرزند خطاب نموده است، شیخ در پاسخ سؤالاتی که از او شده جوابی مرقوم

۱ـ مکتوب شیخ علاءالدوله به شیخ عبدالرزاق کاشی

فرموده‌اند (۱)

و نامه‌ای است که شیخ در پاسخ به سئوال تاج الدین کرکهری مرقوم فرموده‌اند وبسیار مطالب عالی دارد متن این رقیمه شریفه دلالت بر تشیع شیخ دارد (۲)

ونامه‌هائی که شیخ به نورالدین عبدالرحمن اسفراینی پیر ومراد و مرشد خویش نوشته که دارای لطائف خاصی است و خوشبختانه قسمتی از آن نامه ها وپاسخ هائی که ازاسفراینی‌به شیخ رسیده بصورت کتابی منتشر شده است . (۳)

و نامه هائی است که به شیخ عبدالرزاق کاشانی مرقوم فرموده و اندیشهٔ وحدت وجود محی‌الدین عربی را نپذیرفته‌بلکه مخالف مبانی اعتقادی اسلامی شیعی دانسته است . (۴)

نامه‌ای است که شیخ‌به عارف نامی‌شیخ صدرالدین‌ابوالمجامع ابراهیم حمویه جوینی‌فرزند شیخ سعد الدین‌حموی مرقوم فرموده‌برای آن جناب چهل عدد انار فرستاده است . (۵)

نامه‌ای است که شیخ به شاگردش شیخ عبدالله گرجستانی مرقوم فرموده‌ازکسالتهایش‌سخن رفته است‌ودر قسمتی ازنامه مرقوم داشته‌اند: در این بیابان می‌خواستم فرزند علی دوستی که پروردهٔ دلم است در

۱ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۱۵۱ ، ۱۵۴

۲ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۰ ـ ۳۴۵

۳ـ مکاتبات نورالدین عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی

۴ـ نفحات‌الانس ص ۴۸۸

۵ـ اسناد و نامه‌های تاریخی ص ۲۵۶

غیب و شهادت به خدمت اینجا رسد ، قیام نماید حق تعالی او را به خدمت دیگر مشغول گردانید فرزند محمد دهستانی لایق بود که طالبان از او بیاسایند او نیز چنانست که آن فرزندی می‌داند جز مرد خود نیست (۱) این نامه بسیار زیبا و شیوا و خواندنی است .

اجازه ارشاد

اجازه ارشادی است که حضرت شیخ جهت یکی‌ازخلفاء خویش مرقوم فرموده‌اند

نوشتم این مجموعه را به خط خود از برای فرزند اعز اخص عبدالله بن احمد بن محمد بن البقی ، برخوردار گرداند خدای تعالی او را با این و توفیق دهد او را از برای علم و عمل به آن چیزی که در مجموعهٔ نوشته است واجازت دادم او را روایت کند از من همه چیزی که شنیده است از من ونقل کرده است ازمن وبرمی‌خوانده و تصنیفات مرا بعد ازآنکه به یقین بدانسته باشد برشرط صحت از غیر زیاده و نقصان و دور باشد از تحریف و تصنیف و ممکن نیست این روایت مگر از تعمق بسیار در علوم و امید میدارم از خدای تعالی که او را عالم ربانی گرداند و عامل روحانی انشا الله العزیز و ماذلك علی الله بعزیز و اجازه دادم مر اورا نیز که تلقین ذکر کند آن کسی را که واصل گرداند خدای تعالی بسوی او بعد از آنکه دیده‌ور گردد براستعداد این

۱ــ کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۳۴۵۷/۳

۲ــ اسناد و نامه‌های تاریخی صفحه ۲۵۶

و نافذگردانیدن ذکر در وجود این شخص و اجازه روحانی این فقیرو
و اشارت روح نبی صلی الله علیه وسلم و اشارت حق سبحانه و تعالی
بعد از تعیین کردن او و به آنکه اشارت نباشد از قبیل مکر و استدراج
و علامت های آن و نباشد پراکنده کردن از برای طلب جاه و آنکه
باشد خاص از نفس و تلقین ذکر هم چنانکه گرفته است از من تلقین
ذکر و اجازه کردم او را به این صفت به آنکه بپوشاند خـرقه
ارادت و خرقه تبرك و تشبه و خرقه تصوف و خرقهٔ تصرف (۱) .
بشرطی که پوشیده‌ام من آن خرقه را بدان شرط از برای او و ازبرای
آن خطاب کرده شده‌ام در اینها و بدان اجازت کرده شده‌ام مر او را
در پوشیدن این خرقه‌های پنجگانه ، اجازت کردم و امید می‌دارم که
آن مکمل گرداند اربعین از عمر در صحبت من واجازت کردم مراو را
نیز که بنشاند درویشان را درخلوت بعد از فراست درویشان که‌صلاحیت
نشستن در خلوت دارد و صلاح نیست یکی را از برای نشستن در
خلوت مگر بعد ازآنکه خدمت صوفیان کند یکسال واحد همچنانکه
حق خدمت باشد و مشغول شود به ذکر بتنهائی یکسال بعد از خدمت
درویشان‌برطریق‌مراقبه ومجاهده وبیشترمراقبه وشرط خلوت همچنانکه
تربیت کرده‌ایم به او تربیت کند درویشان را همچنانکه تربیت کرده‌ایم
او را به اهل خلوت حرام باشد برو آنکه نکند یکی را بر صفتی که
تربیت کرده‌ام او را از برای آنکه او مخصوص بوده به آن تربیت و
بوده‌ام من الهام یافته شده و مجبور در تربیت او از برای آنکه من

۱ـ اقسام خرقه‌ها راکه نام برده‌اند درطریقهٔ ایشان هرکدام به جهتی
به کسی داده میشود

بوده‌ام ازاو به منزلت قطب از رجال و او ازمن به منزله قطب از آسمان
وبدانید ای یاران من و فرزندان من و پدران من آنکه بزرگترین وسیلهٔ
منست به خداوند تعالی پس نظر کنید بسوی وی به چشم من ونظرمیکنند
بسوی اوبه چشمی که شماراست طلب فایده بکنید ازآن خیر که ودیعت
نهاده خدای تعالی در سراو ولیکن می‌ماندکه باشید ازیاران وفرزندان
و برادران او و نظرنکنید بظاهر او و از باطن او اقتباس گیرید یا از
نورهای او تا ، رسید به کمال پس بر وی بادکه اجازت ندهد مگر بـه
اشارت روحانی این فقیرو اگرصادرشود این اشاره ازحضرت صمدیت
یا به ولایت نبوت اشاره در اجازه ایشان پس بایدکه مشورت کند از
روحانیت من از برای آنکه از این حضرت ها بعضی امتحانی باشد و
بعضی استدراجی ممکن نیست، فرق کردن میان این اشارت مگربه‌اشاره
روحانی شیخ . پس ای فرزند اعز اخص وجیه الدین عبدالله زادك الله
توجهاً و جامعة فی‌الدارین باش خادم یاران که تراست و مشفق برایشان
و منصف باش غیر متصف خواننده باش ایشان را و خاصه در وقت که
ظن اجابت باشد ، خاصه از پس نمازهائی که بگذارند و در خلوت ها
فراموش نکنی مرا به دعای صالح از برای آنکه وفادار است ارادت
تو وکشیده است ولایت تو وکتابت کرد این سطرها را الفقیرالی الله
احمد بن احمد البیابانکی المعروف به علاءالدوله سمنانی .

تکفیر شیخ

نظام‌الدین شیخ‌الاسلام ، فقیه ومفتی معاصرسلطان ابوسعید بهادر
درمکتوبی که به حضورحضرت شیخ علاءالدوله سمنانی اول شخصیت

علمی و معنوی حوزهٔ اسلام آن عصر تقدیم می‌دارد ، حکم به تکفیر شیخ می‌نماید لکن وقتی نامه به صوفی آباد می‌رسد و حضرت شیخ مطلع می‌شود که تکفیرنامه شیخ‌الاسلام است در جمع یاران تکفیرنامهٔ خویش را قرائت فرموده ، سپس زار زار می‌گرید و به خود خطاب می‌فرماید :

ای نفس دون و ای زراق پرفسون هفتاد سال بتو گفتم که کافری باور نمی کردی اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان ومفتی‌جهانیان به کفر تو حکم کرده است گردن بنه و بعد از این مرا مرنجان ، در آن حین این رباعی فرمود :

نفسی‌است‌مرا که غیرشیطانی‌نیست   وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین‌کردم   این‌کافرراسر مسلمانی نیست (۱)

درطول تاریخ چنین روحیهٔ بزرگی از شخصیتی دیده نشده‌است و تنها اوست که با کمال شهامت به اقبال مردم و اخلاص مریدان بی - اعتنا بوده خود نیز مکتوب سربسته را گشوده و حکم تکفیر خویش را می‌خواند ، باید ازنظام‌الدین پروری‌ها تنها در تاریخ نامی می‌ماند آن هم بخاطراینکه به‌شخصیت بزرگی‌جسارت کرده‌اند نه به‌خاطرخودشان ولی هر چه از عمر روزگار می‌گذرد عظمت و شخصیت آن نابغه علم و عرفان بیشتر آشکار میگردد .

یادبودهائی ازشیخ

شیخ از آغاز سیر و سلوك در اندیشه بود که سنت حضرات و

---

(۱) هفت اقلیم ج۳ ص ۹۲ آتشکده آذر ج ۱ ص ۴۱۵

مراکزمهم تدریس وتعلیم عرفانی راکه از بین رفته یا در شرف ویرانی است تعمیرنموده مورد استفاده قرارگیرد . بهمین جهت خانقاه سکاکیه را بازسازی فرمود و اطراف شهر نیز مساجد و خانقاه‌هائی بنا نمود و سپس قسمت اعظم ازدارائی خویش وقف برمساجد وخانقاه‌ها ومصارف فقرای الی‌الله و احیاء رسم عرفا بالله فرمود که خود می‌فرماید : تنها من حساب می‌کنم پانصد هزار دینار املاك وقف کرده‌ام برصوفیه که بر طریق ما باشند (۱) و وقف نامه‌ای بسیار دقیق و منظم تنظیم فرمود تا موقوفات به مصارف معینهٔ خود برسد . (۲)

لکن دست ابناء بشر آنهمه توجه و احتیاط را که ازاحکام الهی و سنت حضرت رسول‌الله و اهلبیت عصمت وطهارت صلوات‌الله علیهم اجمعین حیات گرفته بود نادیده گرفته ، بندگان زر و سیم به عناوین مختلف دراملاك موقوفه تصرفاتی‌نمودند قسمتی‌هم مورد تعدی دیوانیان دورهٔ نادری قرار گرفت و بصورت خالصهٔ دولتی در آمد که در زمان فتحعلیشاه قاجاربنیانگزارمسجد سلطانی معروف سمنان تمامی‌آن املاك وقف برمسجد سلطانی شده وامروزاگرآن موقوفات بصورتی‌که شیخ یعنی واقف شرعی و اصلی می‌خواستند باقی می‌ماند و بدان عمل میشد هم خانقاه سکاکیه برقرار بود وهم مزارشریف آن رادمرد علم وفضیلت که با شهامتی بی‌نظیر و شجاعتی کم نظیر آنچه از دنیا داشت در راه خدا و احیاء علوم الهی انفاق فرمود بصورت ویرانه‌ای در نمی‌آمد .

۱ــ نفحات‌الانس ص ۴۴۲

۲ــ در همین مقدمه قسمتی از وقف نامه را متذکر شده‌ایم که از نظر خواننده گذشت .

بنـای شبستـان مسجد جـامع

دربارهٔ تاریخ بنای مسجد جامع سمنان نوشته‌اند :

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب علیه السلام آن حضرت امر فرمودند که از کوفه تا آنجا را هزار و یك مسجد بنا کنند ، در حکومت عبدالله بن عمراعیان سمنان مسجد حالیه این بلد را ساختند ولی این بنا را چندان عظمتی نبود ، بعدها به دفعات اشخاص عدیده بر بنای اول افزودند وهر کس چیزی علاوه وملحق نمود ، مثلاگنبد غربی وشبستان شمالی را با منار خواجه وند خواجه ابوسعید سمنانی‌وخواجه نظام‌الدین در عهد سلطنت سنجر سلجوقی ساختند و شبستان جنوبی را شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی (۱) که شیخ در آن شبستان اقامهٔ نماز میفرمودند و باغچهٔ مسجد هم از آن شیخ بوده است

بازار شیخ علاءالدوله

بازاری در شهر سمنان بنام شیخ است که امروز قسمت اعظم آن بر اثر احداث خیابان از بین رفته لکن هنوز یادبودی از آن همه زیبائی معماری‌برجا مانده است ارتفاع سقف این‌بازار به حد متوسط ومعمولی است ولی‌عرض آن نسبتاً کم می‌باشد وچون انتهای‌این بازار به‌گورستان سابق شهر که در جوارمرقد پیر علمدار بود ختم میشود و اجسادمردگان را ازاین بازارحمل میکردند نزد عوام به بازار مرده‌ها معروف شده بود

۱ــ تاریخ سمنان ص ۴۶۸

ولی در کلیهٔ اسناد اداری بازار را به نام شیخ علاءالدوله خوانده وثبت می کنند.

آب سمنان

اهالی سمنان آب مورد استفادهٔ خویش را جهت آشامیدن وحمام و زراعت از رودخانه مهم سمنان که گل رودبار نام دارد تأمین میکردند و همیشه بین محله‌های مختلف این شهر بخاطر نحوهٔ تقسیم بندی آب درگیری رخ میداد که موجب خونریزی بی‌شماری شده بود، حضرت شیخ آب را بنحوی که امروز مورد استفاده اهالی است تقسیم بندی نمودند (۱) و برای همیشه به نزاع‌ها و گرفتاریهائی که از نحوهٔ تقسیم آب بوجود آمده بود خاتمه دادند.

باغ شیخ

به موازات بازار شیخ باغی‌مستطیل‌شکل‌بوده است که به نام‌شیخ رز یعنی باغ شیخ می‌نامیدند که تا قبل از ایجاد خیابان داخل شهر باقی مانده بود، عده‌ای ازنویسندگان که آثار تاریخی شهر سمنان را مورد بررسی قرارداده‌اند به‌احتمالاتی سرای‌ومنزل شهری وخانقاه اختصاصی حضرت شیخ را درحوالی همین‌باغ دانسته‌اند.

خانقاه شیخ

خانقاه شیخ در صوفی‌آباد سمنان بوده که در اواخر قرن هفتم و

۱ــ تاریخ سمنان ص ۳۸۶

اوائل قرن هشتم هجری یکی از مراکز مهم علمی و تجمع عارفان و شاعران بوده است که عده‌ای برای برخورداری از خدمت و صحبت حضرت شیخ مدت مدیدی در آنجا اقامت می‌گزیدند و امروز نیزیکی از بناهای مهم تاریخی آن شهر بشمار می‌رود .

صوفی آباد

دهکده‌ای است که در پنج کیلومتری بیابانك جلگهٔ سمنان واقع شده و دارای آب و هوای معتدل و خشك میباشد احداث آن با قنات و مزرعه به دست حضرت شیخ بوده که پس از عمران و آبادانی مرکز تربیت عاشقان طریق الی‌الله و تدریس معارف عالی اسلامی حوزهٔ تجمع شخصیتهای معنوی و علمی آن روزگردید .

صوفی آباد در زمان شیخ ، آباد و پرجمعیت و دارای باغها و مسجد وگرمابه و خانقاه وگورستان بوده است که از اهمیت خاصی برخوردار بوده زیرا یکی از مراکز مهم علمی بشمار میرفته کهٔ علاوه بر قیام شخصیتهای علمی در فنون مختلف ، پیشوایان مذهبی ، مقامات عالی‌رتبه علمی ، رجال سیاسی ، به صوفی‌آباد جهت زیارت حضرت شیخ رفت و آمد داشتند .

شیخ در اغلب نوشته‌های خویش آنرا صوفی‌آباد خداداد نامیده است زیرا براثر الهام قلبی احداث و مشکلات آن برطرف گردیده که داستان مفصل آن را شیخ خود بیان فرموده‌اند (۱) و اشعاری در این زمینه سروده است . از جمله اشعار زیر می‌باشد

۱ـ خمخانه وحدت ص ۱۳۹

منزل اهل صفا

صوفی آباد خداداد

صوفیا باد خدا داد نه جائیست که آن
کس تواند که کند تا به قیامت ویران
آیتی‌هست که خدایش بظهور آورده است
همه عالم‌چو تن‌است این‌به‌یقین‌همچون‌جان
هان ، هان تا نشوی از این بقعه ملول
که بر آن بقعه نظرهاست خدا را پنهان
منزل اهل صفا خوانش و میدان به یقین
جای ارباب کمال است و در او زنده دلان
پاك بازان قوی بازوی با همت یار
نیست از راهروان هیچ کسی جز ایشان
پیششان هر دو جهان وزن ندارد یك جو
سود این هر دو سرا هست یقین عین زیان
وصل حق می‌طلبند و ز خودی آزادند
بندگی بین که کنند از دل و جان آزادان
تا جهان هست علاءدوله جوان باد دلت
باد این بقعه خورشید محل آبادان
دشمنان از خوشی باغ صفایش گریان
دوستان پسته صفت از ثمراتش خندان

جای دیگر دربارهٔ صفای صوفی‌آباد فرموده است :

صافی است از شرك شرکت صوفیاباد ای عماد
کرده‌ام بر لطف ایزد در بنایش اعتماد
آب آن جاری و صوفی باد برخوردار از آن
تا جهان آباد باشد آن بنا آباد باد
وقف کردم حاصلش برصوفیان و ذاکران
تا دل صوفی شود صافی درین انشاد شاد
فارغم از دنیی و آزاد از نیك و بدش
طفل نفس من ز مادر فارغ و آزاد زاد
بندگی کردی علاءالدوله و آزاد شد
شکر حق کن چون‌ترا در بندگی او داد داد (۱)

دربارهٔ الهام قلبی ویافتن چشمه خروشان زیر زمین میفرماید :

چشمه خداداد

چشمه‌ای زیر زمین پنهان بود / حق بدان چشمه مرا راه نمود
نام این چشمه خدا داد نهاد / نظر رحمت از آن دور مباد
هر شقیی که در آن طعن زند / ایزدش در دو جهان لعن کند
حق بمن داد من از راه نیاز / وقف کردم وبدو دادم باز(۲)

کلمات شیخ

حضرت شیخ را فرمایشاتی است ارزنده که گویای حقایق و

۱ـ خمخانه وحدت ص ۱۳۵
۲ـ خمخانه وحدت ص ۱۵۶

سرمشق سلوك وتزكيه نفس است که به پاره‌ای از آنها اشاره میکنیم .

گناه

در این جمله کوتاه چنان لطف و توجه دیده میشود که جز او انتظار لطائف‌گوئی و باریك نگری نیست اگر انسانی گناه را خوار شمارد و خویش را در چنگال اوگرفتار نبیند و به عبادات خویش بنگرد در خطر خواهد بود باید همیشه خویش را گناهکار بشمارد و مقر به گناه باشد شیخ می‌فرماید :

نزدیك این بیچاره هیچ گناهی بدتر از آن نیست که بنده خود را مقصر و مجرم نداند (۱)

ارشاد به طریق حق

علاءالدین هندو که حلقهٔ ارادت شیخ را بگوش کشیده بود ، شخصی به اعتراض گفت :

یا شیخ ، علاءالدین‌هندو ظالم است و تواو را ارشاد میکنی ؟ !

شیخ در جواب فرمود :

او خود مسلمان است اگر یهودی یا ترسا نزد من آید او را به طریق حق ارشاد کنم و سعی خود دریغ ندارم تا او در سلوك خود مشاهده کند که کدام دین کاملتراست (۲)

۱ـ نفحات الانس ص ۴۴۳

۲ـ چهل مجلس ص ۴

عالم باغ خدای تعالی است

شیخ در مناظره‌ای که با نجشیان داشت فرمود :

این عالم باغ خدای تعالی است و محمد علیه الصلوة و السلام باغبان است و خلایق چون درختان و محمد (ص) میداند که کافران شاخه های بدآنند (۱)

نزد اهل دنیا رفتن

وقتی شیخ فرستادگان ارغون را جواب رد فرمود ، اخی علی مصری به حضرت شیخ عرض کرد :

پیغمبران بنی اسرائیل‌بعضی‌ها بوده‌اند که رکاب ملوکی گرفته‌اند تا ایشان سوار میشده‌اند ، اگر بندگی مخدومی شیخ برفتی جهت مصلحت مسلمانان نیز بد نبودی (۲)

شیخ فرمود :

روا نباشد که به مراد خود نزد اهل دنیا رفتن و از مصلحت مسلمانان بهانه ساختن وحکایت با خود و خلق راست نهادن که با خالق غیرآن باشد ، هر کس که بر اهل دنیا رود هر آینه بی‌مصلحتی نرود (۳)

۱ــ چهل مجلس ص ۲۳

۲ــ کنایه از اینست که اگر فرستادگان ارغون را مورد تفقد قرار می‌دادید بد نبود

۳ــ چهل مجلس ص ۲۴

سه چیز پیر در مرید نتواند آموخت
سه چیز واجب است که آموزد

شیخ فرموده‌اند : سه چیز است که پیر نمی‌تواند آنرا به مرید بیآموزد و متقابلا سه چیز را باید به او آموزد . آن سه چیز که نتواند آموخت :

طلب و ارادت و عشق است و آنچه بتوان آموخت : راه خانهٔ معشوق بکدام کوی است و توان آموخت که : در راه خانهٔ او با مردم چگونه زندگانی کند تا ترا منع نکنند و از وصل معشوق باز ندارند و توان آموخت چون معشوق را یافتی ادب و خدمت او چگونه نگاه‌دار تا ترا نرانند (۱)

پاسخ امراء بزرگ دربار

شیخ پس از ترك دربار ، عازم بغداد شد که ایلچیان مانع سفرش شدند و او را به دربار آوردند مناظره شدید بین شیخ وارغون درگرفت ، امراء وقتی رنجیدگی ارغون وبی‌اعتنائی شیخ را دیدند به او گفتند : تو از نزدیك ما گریخته و تاجیکی چگونه چنین دلیری میکنی ؟

شیخ فرمود :

آنگاه که با شما بودم بندهٔ شما بودم ، اکنون که خداوند خود بشناختم بشما نمی‌پردازم و از شما باك نمی‌دارم (۲)

۱ــ چهل مجلس ص ۵۶ تصحیح عبدالرفیع

۲ــ چهل مجلس ص ۱۵۱ تصحیح هروی

خدا مرشد را محتاج نداشته

شیخ فرموده‌اند : که این‌مردمان عجب اعتقادها دارند که درویش می‌باید گدا و محتاج باشد که نمی‌دانند حق تعالی هیچ مرشد را محتاج نداشته است به خلق وچرا باید بندگان خدای تعالی محتاج باشند ؟آخر این دنیا را با اینهمه نعمت و برکت ، بخاطر ایشان به پای می‌داردبلکه مقصود از آفرینش ایشانند ، نه آخر شیخ مجدالدین قدس الله روحه هرسال خرج سفره خانقاهش دویست هزار دینار زر سرخ بوده است و من حساب می کنم پانصد هزار دینار املاك وقف کرده‌ام بر صوفیه که برطریق ما باشند (۱)

در دنیا سه طایفه‌اند

شیخ خطاب به امیر چوپان فرموده است :
در دنیا سه طایفه‌اند :

مردانند و نیم‌مردانند و نامردانند .

مردان ایشانند که سخن حق بگویند و نترسند و اگر سخن حق بشنوند بتفسند ، نیم‌مردان ایشانند که سخن حق نتوانند گفت اما چون بشنوند بتفسند ، نامردان ایشانند که ازسخن‌حق‌گفتن بترسند واگربشنوند بتفسند حق تعالی ما را و ترا از نامردی نگاه دارد .

۱ـ چهل مجلس ۲۵۱ تصحیح هروی نفحات‌الانس ۴۲۲

درویش به سخن رنگین فریفته نشود

خطاب به درویشان میفرماید : درویشان می‌باید که زود به سخنان رنگین و عبارات مزخرف فریفته نشوند و بهر کس اقتدا نکنند (۱)

انبیاء آمده‌اند

درزمینهٔ بعثت حضرات انبیاء فرموده است جمله انبیاء بر آن آمده‌اند تا چشم خلق را بگشایند بعثت خود و کمال حق و به عجز خود و قدرت حق ، به ظلم خود و عدل حق ، به جهل خود و علم حق ، و بذلت خود و عزت حق و به بندگی خود و خداوندی حق و فقرخود و غناء حق و به تقصیر خود و نعمتهای حق و به فناء خود و بقاء حق و هم براین قیاس نیز شیخ برای آنست که چشم مریدان را به این معانی بگشاید (۲)

شخصیت مولوی نزد شیخ

از حضرت شیخ نسبت به جلال‌الدین محمد خراسانی سئوال میکنند میفرماید :

خوش کسی بوده است هرچند در سخنان او نشان استقامت و تمکین نیست اما خوش وقتی داشته ومن سخنان او را هرگز نشنیده‌ام که وقت من خوش نشده است (۳) ، مرا با این سخن بسیار از وی خوش

۱ـ تذکرهٔ مشایخ نور بخشیه ص ۱۱۵

۲ـ تذکرهٔ مشایخ نور بخشیه ص ۱۱۳

۳ـ چهل مجلس ص ۱۲۴

آمده که خدمت مولوی همیشه ازخادم سئوال کردی که در خانه ماامروز چیزی هست ؟ اگر گفتی : خیر هیچ نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که الحمدلله خانه ما امروز به خانه پیغمبر و اهلبیت علیهم‌السلام می‌ماند و اگر گفتی اسباب مطبخ مهیا است منفعل گشتی و گفتی از این خانه بوی خانه فرعون می‌آید (۱)

نفس مظهر صفت ربوبیت

شیخ فرموده است : بدان که نفس مظهر صفت ربوبیت است و لهذا رسول فرمود : که هر کس نفس خود را شناخت به تحقیق که پروردگار خود شناخته و نگفت خدا را شناخت (۲)

ای طالب از من بشنو

فرموده است : ای طالب حقیقت و نعیم آن ، از من بشنو و قلب را با صفای بیارای اگر طالب جمال محبوب هستی به‌کلیت قلب به او توجه کن بطوری که در قلبت غیر او را نشنوی ، پس از دنیا و اهل آن درظاهر با تجرید روی بگردان وباطن خود را با تفرید بیارای بکلی متوجه توحید باش تا به مشاهده جمال ملك مجید مشرف گردی (۳)

۱ـ شرح احوال و افکار وآثار شیخ علاءالدوله ص ۱۲۳

۲ـ لمعات درج در تذکره اقطاب اویسی ج ۴ ص ۱۲۱

۳ـ لمعات درج در تذکره اقطاب اویسی ج ۴ ص ۱۲۱

خواب و خوراك و كلام

فرموده است :

نوم دوگونه است :

خواب غفلت و خواب حضور ، خواب غفلت موروث کسالت در بدن و قساوت در دل است و خواب حضور موروث نشاط در بدن و راحت در قلب و شهود است .

خوردن نیز دوگونه است :

خوردن به‌اشاره مولی وخوردن باتباع هوای، پس اکل به‌اشاره مولی مثمر سبکی دربدن است گرچه زیاد باشد ومیزان ذکر را درقلب شعله‌ور میسازد و اکل به متابعت هوی مثمر سنگینی در بدن می‌گردد گرچه یك لقمه باشد و مشاهده را با دود مکدر میسازد .

کلام دوگونه است :

کلامی به الهام رحمان و کلامی به القاء شیطان .

اما آنکه به الهام رحمن است در ذوق در مکاشفه می‌افزاید ، اما کلامی که از شیطان است ذوق را خارج کرده و درقلب ، الم ظاهر می‌گرداند اگرچه سالم باشد (۱) .

اشعار شیخ

شیخ علاوه برآثاری که پیرامون موضوعـات فقهی ، تفسیر ،

۱ـ لمعات درج در تذکره اقطاب اویسی ج ۲ ص ۱۲۶

حدیث، عرفان به زبان فارسی‌وتازی تألیف فرموده دارای آثارمنظومی نیز می‌باشد که بعضی معتقدند بصورت دیوان پنج جلدی تدوین شده در کتابخانه ملی پاریس موجود است.

گزیده‌ای از اشعار شیخ را نقل می‌کنیم :

ماهرویا روی پنهان می‌کنی
دل به بردی غارت جان می‌کنی
از غم و اندوه ما باکیت نیست
هرچه خوش می‌آیدت آن می‌کنی

***

این ذوق و سماع ما مجازی نبود
وین وجد که می‌کنیم بازی نبود
با بی‌خبران بگو ای بی‌خردان
بیهوده سخن بدین درازی نبود

***

ای عشق طبیب درد مائی دیوانهٔ عشق را دوائی
دل خانهٔ تست خوش فرود آی بیگانه نه ای بس آشنائی

***

شادی دلم توئی نگارا هرچند که بیش غم فزائی
گویند همه که ما ترائیم با ما بگو که تو کرائی

***

در عشق تو گر سوخته‌ای هست منم
ور با غمت آموخته‌ای هست منم

در مجلس انس عاشقانت امروز

گر شمع برافروخته‌ای هست منم

***

در کوی تو روی از دو جهان تافته‌ام

آزادی دل ز بندگی یافته‌ام

از بندگی تو دارم آزادی ها

تا جامهٔ عشق بر قدمت بافته‌ام

***

آثار شیخ

شیخ در کنار تمام کارهای سنگین خویش از ادارهٔ حوزه علمی و معنوی خودگرفته تا بازسازی مساجد و خانقاه‌ها و نصب ائمه جماعات و شیوخ ، ملاقات با بزرگانی که جهت دیدار شیخ به صوفی‌آباد وارد می‌شدند ، و پاسخ به مکتوبات بسیار مهم که از طرف مقامات مذهبی و شخصیت‌های روحانی معنوی و رجال سیاسی می‌رسید و با توجه به این‌که بیش ازدوسوم از عمر شریفش‌رابه ریاضت‌گذراند که می‌نویسند ۱۳۰ اربعین فقط در خانقاه سکاکیه داشته و سفرهای متعددی که به زیارت بیت‌الله الحرام وعتبه‌بوسی‌حضرت سیدناموسی‌الرضا علیه‌السلام و مشاهد مشرفه متبرکهٔ عراق و پاسخ به دعوت‌های رسمی که توأم با سفر بود و مشکلات وگرفتاریهای پیش بینی نشده‌ای که تاریخ برآنها گذر نکرده است ، باز با تمام این مسئولیت‌ها در نشر معارف

عالی عرفان اسلامی ازراه قلم تألیف کوتاهی نفرموده و رسائل و کتبی ارزنده به زبان فارسی و تازی تألیف نموده است تا جائی که خود فرموده :

هزارطبق کاغذ در راه و رسم تصوف سیاه کردم (۱) و متأسفانه امروزه اغلب آن آثار دردسترس نیست و جز نامی از آنان باقی‌نمانده است ما فقط به آثاری که درکتابخانه ها موجود است اشاره می کنیم :

۱ـ آداب خلوة(۲) ، ۲ـ آداب سفره (۳) ، ۳ـ اجازه‌نامه‌هائی که‌شیخ به اخی‌علی‌دوسی(۴) وعبدالله‌بن‌احمد غرجستانی داده‌اند (۵)، ۴ـ ارشادالمؤمنین(۶)، ۵ـ اسرارحالات نبوت (۷)، ۶ـ بیان الاحسان لأهل العرفان فارسی (۸) ، ۷ـ تبیین المقامات و تعیین الدرجات (۹) ،

۱ـ آتشکدهٔ آذر ج ۱ ص ۴۱۱

۲ـ فیلم آن در دانشگاه ش ۴۴۱

۳ـ دارالکتب قاهره شماره ۲۵۴

۴ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۸۰

۵ـ کتابخانه ملك شماره ۴۱۳۷

۶ـ کتابخانه آصفیه شماره ۱۶۶۶

۷ـ خلاصة الاشعار ، احوال خواجه فضل‌الدین نصوح

۸ـ کتابخانه سپهسالار شماره ۱۲۳۴ (۳۳ پ - ۴۳ر)

۹ـ العروه ص ۳۵۶

۸ـ تجلیات (۱) ، ۹ـ تذکرة المشایخ (۲) ، ۱۰ ـ تفسیر آیات قرآنیه فی الصبر والاحسان (۳) ، ۱۱ ـ تفسیر عوارف (۴) ، ۱۲ ـ چهل مجلس (۵) ، ۱۳ـ حواشی فتوحات مکیه (۶) ، ۱۴ ختام‌المسك (۷) ۱۵ـ دیوان شیخ علاء الدوله (۸) ، ۱۶ـ ذکرالخفی المستجلب للاجر الوفی (۹) ، ۱۷ـ رسائل النور فی شمائل اهل‌السرور (۱۰) ، ۱۸ـ سر النقطة تحت باء البسمله (۱۱)، ۱۹ـ سرلحاع(۱۲)، ۲۰ـ سواطع (۱۳)، ۲۱ـ سربال‌البال فی اطوار سلوك اهل‌الحال (۱۴) ، ۲۲ـ صلوة‌العاشقین و سکتة المشتاقین (۱۵) ، ۲۳ـ شرح حدیث ارواح المؤمنین (۱۶) ،

۱ـ دیوان عطار ص ۴۵۱

۲ـ چاپ درجشن نامه هانری‌کربن

۳ـ دارالکتب قاهره شماره ۱۱ (گ ۱۳۶ ـ ۱۴۱)

۴ـ کتابخانه حکیم اوغلو در استانبول شماره ۵۴

۵ـ چاپ شده است .

۶ـ ذهبیه تصوف علمی و ادبی ج ۱ ص ۲۷۹

۷ـ دارالکتب قاهره در مجموعهٔ شماره ۱۱ (گ ۱۴۱ ـ ۱۴۴)

۸ـ کتابخانه مرکزی فهرست فیلمها ج ۱ ص ۹۶

۹ـ کشف الظنون حاجی خلیفه ج ۱ ص ۲۰۵

۱۰ـ چاپ شده است .

۱۱ـ کتابخانه سنا سابق شماره ۹۶

۱۲ـ دارالکتب قاهره در مجموعهٔ ۱۱ (گ ۱۸۹ ـ ۱۹۳)

۱۳ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۱۲۶

۱۴ـ فهرست فیلمهای کتابخانه مرکزی ج ۳ ص ۱۶۵

۱۵ـ کتابخانه دانشگاه شماره ۹۸۶۳

۱۶ـ کتابخانه سپهسالار شماره ۲۸۴۴ (گ ۳۲۱ ـ ۳۲۸ ر)

۲۴ـ شطرنجیه(۱) ، ۲۵ـ العروة لاهل الخلوة والجلوة(۲)، ۲۶ـ فوائد العقائد (۳) ، ۲۷ـ فتوت نامه (۴) ، ۲۸ـ فلاح (۵) ، ۲۹ـ فتح المبین لاهل الیقین (۶) ، ۳۰ ـ فواید (۷) ، ۳۱ ـ فرحة العاملین و فرحة الکاملین (۸) ، ۳۲ـ قصد الاصول(۹) ، ۳۳ـ قدسیه (۱۰) ، ۳۴ـ لمعات(۱۱) ، ۳۵ـ مکاشفات (۱۲) ، ۳۶ـ مصابیح الجنان (۱۳)، ۳۷ـ موارد الشوارد (۱۴) ، ۳۸ـ مدارج المعارج فی الوارد الطارد بشبهة المارد (۱۵) ، ۳۹ـ موضح مقاصد المخلصین و مفضح عقائد ـ

۱ـ کتابخانه رضوی شماره ۴۴۱

۲ـ چاپ شده است

۳ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۲۹۹

۴ـ کتابخانه بایزید ولی‌الدین افندی شماره ۱۷۹۶

۵ـ الذریعه ج ۹ ص ۷۳۴

۶ـ دارالکتب قاهره در مجموعهٔ شماره ۱۱

۷ـ فهرست فیلمها ج ۳ ص ۱۶۵ کتابخانه مرکزی

۸ـ دارالکتب قاهره در مجموعهٔ شماره ۱۱

۹ـ کتابخانه اسعد افندی شماره ۱۴۳۱

۱۰ـ حبیب السیر ج ۳ ص ۱۲۵

۱۱ـ کتابخانه ملك شماره ۶۰۹۶

۱۲ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۸۱۱

۱۳ـ ایضاح المکنون ج ۲ ص ۴۸۹

۱۴ـ ذهبیه تصوف علمی ادبی ج ۱ ص ۴۷۹

۱۵ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۶۴۰

المدعین (۱) ، ۴۰ـ مشارع ابواب القدس و مـراتع الانس (۲) ، ۴۱ ـ مفتاح (۳) ، ۴۲ ـ مطلع النقط و مجمع اللقط (۴) ، ۴۳ ـ مقالات (۵) ، ۴۴ ـ نامه های شیخ به کر کهری (۶) وبه عبدالرزاق کاشانی (۷) و به شیخ عبدالله غرجستانی (۸) و بـه شیخ حسن نخجوانی (۹) و به شیخ صدرالدین حمویه (۱۰) و چند نامه دیگر که در دارالکتب قاهره در مجموعه شماره ۱۱ موجود است ، ۴۵ ـ نجم القرآن فی تاویلات القرآن (۱۱)، ۴۶ نوریه(۱۲) ، ۴۷ـ وصیت(۱۳)

۱ـ مجالس المؤمنین ص ۳۰۰

۲ـ اصول تصوف ۲۵۴

۳ـ تذکرة الشعرا سمرقندی ص ۲۸۱

۴ـ کتابخانه ملی شماره ۱۰۴۷

۵ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۷۸۲

۶ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۰

۷ـ نفحات الانس ص ۴۸۳

۸ـ مجلس شورای اسلامی مجموعهٔ شماره ۳۴۵۷

۹ـ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۱۵۱ و ۱۵۴

۱۰ـ اسناد و نامه‌های تاریخی ص ۲۵۶

۱۱ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۸۱

۱۲ـ کتابخانه گنج بخش شماره ۴۴۰۹

۱۳ـ دارالکتب قاهره در مجموعهٔ شماره ۱۱

جملهٔ: جای او بادا بهشت = ۷۳۶ مادهٔ تاریخ وفات حضرتش می‌باشد (۱)

قطعه زیر را نیز در تاریخ وفات شیخ نقل کرده‌اند (۲)

تاریخ وفات شیخ اعظم سلطان محققان عالم
قطب الحق و دین علاء الدوله بر مسند خود نشسته خرم
بیست و دوم مه رجب بود اندر شب جمعه مکرم
از هجرت خاتم النبیین هفتصد بگذشت وسی و شش هم
بر بوی وصال دوست جان داد صد جان جهان فدای آن دم

۱ــ ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۵۸

۲ــ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۴ تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۸۱ طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۲

رسالهٔ حاضر

رساله مناظر المحاظر للناظر الحاظر که در واقعهٔ غدیر خم و اثبات وصایت و امامت حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است از جمله تألیفات حضرت شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز می‌باشد نسخهٔ خطی منحصر بفردآن در کتابخانه ملك به شمارهٔ ۳۹۷۳ موجود است، از نسخهٔ ملك با مشکلاتی که در تهیه عکس وجود دارد با محبت عزیزان مسئول ، عکسی تهیه نموده به عزیز الوجودی سپرده شد که متأسفانه بعدها اظهار بی‌اطلاعی نمودند ، در همین ایام که مصمم بودم دوباره مسئولان عزیز کتابخانه ملك را به زحمت اندازم لطف ومرحمت عزیزی از دیار حبیب « دل رمیـدهٔ ما را انیس و مونس شد » دانشمند محترم آقای دکتر نصرالله‌پور جوادی نسخهٔ چاپی رساله مورد نیاز ما را بعنوان یکی از رسائل حضرت شیخ در اختیار گذاشتند آنوقت « روز هجران و شب فرقت یار آخر شد » از صمیمیت و محبت ایشان تشکر نموده رجاء واثق دارم که این عرض ادب به پیشگاه حضرت مؤلف بزرگوار مقبول افتد ، یازدهم/فروردین/۱۳۶۸.

خاك پای شیعیان

حسین حیدرخانی مشتاق علی

آنچه در رساله قابل توجه است

نظر خوانندگان علاقمند را قبل از شروع رساله شیخ قدس‌الله روحه العزیز به نکاتی قابل توجه و پراهمیت جلب می‌نمایم :

الف: این که شیخ رساله مورد نظرما را درواقعهٔ غدیرخم تدوین نموده‌اند و در شروع رساله به‌آن اشاره کرده‌اند .

ب : مهم‌این که اساس‌مطلب رساله‌را برمنطق‌قرآن که نورالله فی ظلمات است و نهج البلاغه که آن را دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق دانسته‌اند قرار داده ، یعنی شأن الهی نهج البلاغه را درکنار شأن الهی قرآن نهاده با این عمل ظریف خویش به انسان در ادوار و اعصار مختلف فهمانده که نزد او نهج البلاغه چون قرآن مقدس وقابل

احترام می‌باشد و فرمایش حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه را که فرموده :

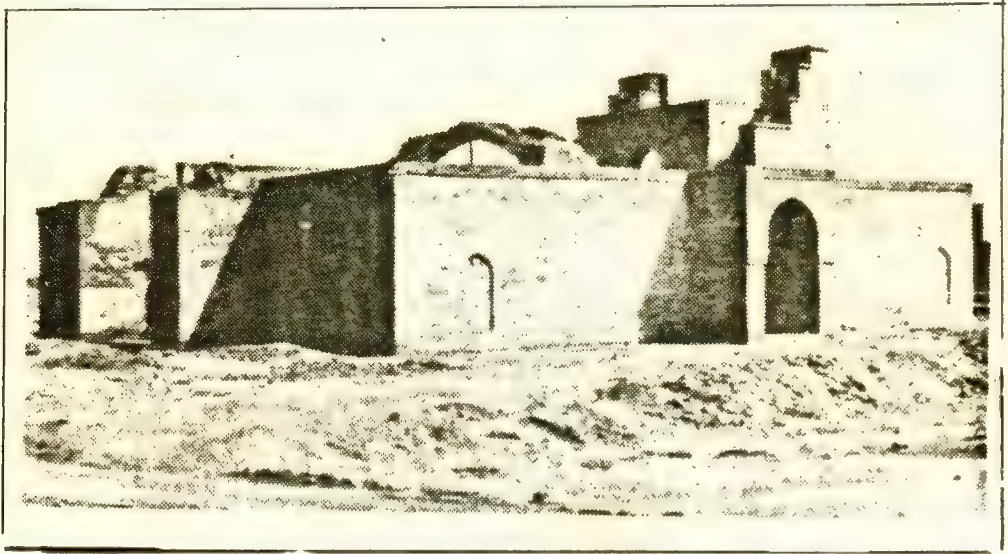
« علی با قرآن و قرآن با علی است » را به ظهور رسانیده .

ج : درتمام این رساله‌شریفه به‌مولی الموحدین‌علی‌امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب « امام ما » نموده است و هر کجا نام مبارك آن نفس نفیس حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه را بیان نموده با کلماتی چون « علیه السلام » و « سلام الله وسلام رسوله » عرض ارادت وادب نموده، و هر کجا از صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسنین علیهم السلام در رساله نام می‌برد ، با کلمهٔ « سلام الله و سلام رسوله علیهم و الملاء الأعلی » ابراز ارادت و اخلاص می‌نماید .

د : ومتقابلا درتمامی‌رساله هر کجا ازغیر ازحضرات معصومین علیهم‌السلام یاد می کند رضی‌الله عنه به کار می‌برد و در پاورقی ۱۴۸ مطالبی در این زمینه متذکر شده‌ایم .

ه :در این‌رساله شیخ می کوشد با تدبیری عالمانه و بسیاردقیق اعتقادات مهم خویش راکه گویای تشیع اوست بیان دارد .

و : به پاورقی‌های رساله‌توجه داشته باشید و بدون مطالعه آن‌ها نسبت به آنچه شیخ بیان‌کرده قضاوت ننمائید .



نمای خانقاه حضرت مولانا شیخ علاء الدوله سمنانی
در صوفی‌آباد سمنان

مناظر المحاضر للمناظر الحاضر

للشيخ العارف الكامل المتقى
شيخ علاء الدوله السمنانى
عليه رحمة البارى



الحمد لله الذی هدانا الی الطریق النقیة الرضیة ، و نجانا من التقیة الغیر المرضیة ، و اظهر نور الولایة العلیة فی قلوب اهل الصفة الصفیة، و ابرز من کمام الهدایة نور العنایة الازلیة، و اینع علی اغصان اشجار الصوفیة الصفوتیة ثمرة الوقا التی هی الکفایة الابدیة

۱ـ (۱) در این زمان که روشنی راه، و پاکی از هر خباثتی مستولی

۱ـ حضرت شیخ قدس الله روحه العزیز مطالب مورد نظر بحث شده را با شماره بندی مطرح کرده‌اند و به این وسیله قسمتی را از قسمت دیگر جدا کرده‌اند .

است ، به من الهام گردید که از معادن کمالات کاملات ولایت ولویه علویه جواهر اسرار حقیقتی را که در گنج های پربها محروم مانده ، از جایگاه پاك و نیکویش درآورم و غبار تیره گیهای بشری را از حقیقتی که به روحانیت خاتم انبیاء صلوات الله علیه مزین است زدوده ، به نام وصایت علوم لدونیه بیرون آورده آشکار سازم (۱) .

این رساله را به نام **مناظر المحاضر للمناظر الحاضر** می‌نامم تا وسیله شفاعت نیکوکاران کامل و راستگویان ثابت قدم بر راه صدق کامل حسنیه حسینیه (۲) کمیلیه (۳) صادقیه (۴) باشد . و در تدوین آن

۱ــ این مختصر که می‌توان آن را مقدمه یا پیشگفتار رساله دانست ، گویای همان حقیقتی است که درمقدمه قسمت مذهب شیخ به‌آن اشاره شده، وآن حقیقت اینست که آنچه در عصر شیخ ما بعنوان اعتقادات مذهبی مردم دیده میشده به غبارتیره گیهای بشری‌آمیخته بوده یعنی حقیقتی که ازروحانیت و حقیقت محمدیه به اراده الهی ظهورکرده دستخوش اغراض و خواسته‌های بشر شده می‌بوده‌که شیخ به این راز رسیده و مصمم شده در این رساله آن غبارها را از روی حقیقت اصلی بزداید .

۲ــ حضرت شیخ در این جا اشاره به انتساب صلبی خود میفرمایند چنانکه درپاسخ نامه شیخ عارف تاج الدین کرکهری هم می‌نویسند :

« و دوستی مردم اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را بعضی تقلیدی باشد بعضی نسبت صلبی بعضی نسبت قلبی بعضی نسبت حقی و این بیچاره رامن حیث ــ التحقیق نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه هست و الحمد لله علی ذلك و از همه خوشتر آنست که این معنی از چشم خلق مخفی است » .

(روضات الجنان و جنات الجنان جلد ۱ ص ۳۴۳)

و در قسمت شروع همین نامه نیز مرقوم فرموده:

←

سبیل متصف به صفات طلاب حق را که سلوك نموده‌اند ، را انتخاب کرده‌ام، زیرا نه متمایل به سوی افراط و نه تفریط شده‌اند . تا خداوند مرا نیزراهرو ، راه وسط و امت وسط خود قرار دهد انشاء الله تعالی.

۴ ـ بدان ای آنکه درگمراهی تقلید راهی نداری وقتی که آیه :
« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان

←

« و شیخ ما و مشایخ ما در هـرسه شعبه جعفری و حسنی و کمیلی علی علیه سلام الله و سلام رسوله است »

(همان مدرك ج ۱ ص ۳۴۲)

حضرت شیخ دراین‌جا اشاره به نسبت صلبی‌خود فرموده‌اند چون‌جده بزرگوارشان سیده بوده است آنهم از سادات طباطبائی که نسبت سیادتشان به سیدنا امام حسن مجتبی علیه السلام و سیدنا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام میرسد ،که خود میفرماید :

« فاما بحمدالله که از خانه ائمه و دوستدار خاندانم و اگرهمه طاعات اولین وآخرین را برمن عرضه‌کنند با نسبت عقیده جدهٔ خود مقابل ندانم »
(روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۴)

۳ـ اشاره‌به سند خرقه ارشادشان فرموده‌اندکه‌به ساحت قدس‌حضرت کمیل‌بن‌زیاد نخعی یار شهید وصاحب اسرارمولی‌العارفین علی امیرالمؤمنین علیه السلام میرسد و در صفحهٔ ۵۷ مقدمه بطور مفصل بیان شده است .

۴ـ این اشاره نیز گویای انتساب‌آن بزرگوار در مذهب است‌که‌بدون تردید شیخ ما از معتقدان ومروجان مذهب حقهٔ شیعه اثنی عشری بوده است.

لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس » (۱)
بر پیامبر صلی الله علیه و آلـه نازل شد ، در غدیر خم در برابر دیدگان انبوهی از مهاجرین و انصار بر پا ایستاد و دست علی علیه ـ سلام الله و سلام رسوله راگرفت و فرمود :

« من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » (۲)

و این حدیثی است صحیح(۳) که در آن یك امربه جا وصحیح

۱ـ سورهٔ مائده آیه ۶۹

۲ـ صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۲۵ مسند احمدبن حنبل ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۷۱ و فصول المهمه ص ۲۴ و تـذکرة الخواص ابن جـوزی ص ۱۷ و مدارك بی شمار دیگر .

حافظ ابونعیم اصفهانی با سندمتصل‌خود از عکرمه ازابن‌عباس روایت کرده‌که رسول خدا (ص) فرمود :

« هرکس شادان است که به حیات من حیات داشته باشد ، و همانند من مردنش بوده باشد و در بهشت عدن که پروردگارمن آن را کاشته است سکونت‌کند ، باید بعد از من ولایت علی را داشته باشد و ولایت مولی علی را نیز داشته باشد .... » (حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۸۶)

۳ـ واقعه غدیر و حدیث « من کنت مولاه فعلی مولاه ... » را ازلحاظ سند روائی صحیح میداند چنانکه‌شهاب‌الدین احمدبن‌حجرمکی درصواعق محرقه باب اول ص ۲۵ با کمال تعصبی‌که دارد می‌نویسد :

« این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست به تحقیق که روایت نموده‌اند این حدیث را جماعتی چون ترمذی و نسائی و احمد و طرق جداً بسیار می‌باشد ».

در دست یابی به ریسمان دوستی آن حضرت در آن مشهود وهویداست و اجتناب از مـذلت و دشمنی (از آن حضرت) درك میشود . و این موضوع را احدی انکار نمی کند مگر شقی خود سر و یا ستیزه جـوی تجاوزگر (۱) و آن که سعادتمند وهدایت شده باشد از مضمون این آیه پیام قهری را میفهمد که برای وی گزیری جز ابلاغ آن نیست اگرچه حضار را نارضایتی و ناخشنودی پدید آید و از نسیم این پیام استشمام میشود که باریتعالی پیامبرش(ص) را امربه ابلاغ این معنا فرمود و اورا رحمتی به یاران و شفقتی به کسانی که اندك محبتی از علی علیه سلام۔ الله و سلام رسوله در دل داشتند نمود که با مهربانی و ملایمت آنچه راکه در دل دارند به این رحمت وشفقت غیرآنرا از دل بیرون ریزند و سپس آنچه را که خداوند به وی امر فرمود به ایشان ابلاغ فرمود ، چراکه خداوند در ضمن آیه با این گفته مبالغه کرد که :

« و ان لم تفعل فما بلغت رسالته »

و بعد میفرماید :

« والله یعصمك من الناس »

تا در ابلاغ این آیه به احدی اعتنا نکند و به همین جهت امـر به دوستی ومحبت و ترك عداوت را به مردم رسانیده ، و در آن تأکید بسیار فرمودند .

۱ــ شیخ نه تنها از اهل سنت نبوده بلـکه در تشیع تعصب هم داشته زیرا انکارکنندهٔ حدیث‌شریف‌را شقی خودسرویاستیزه جوی تجاوزگرمی‌داند.

۳ـ و آن امرتنها محدود به دوستی شخص علی (علیه‌السلام) و دشمنی‌اش نبوَد بلکه درآن اشاره‌ای نیزبه بهره‌گیری وی در علم نهفته ولایت الهی و وصایت نبوی شده است (۱) زیراآنکس که ازدر وارد شود بهره‌مند است .

از پیامبر راستگو صلی‌الله علیه وآله روایت شده که فرموده :

انا مدینة العلم و علی بابها (۲)

من شهر علمم و علی دروازه هـای آن است ، و در حقیقت این حالت را مشاهده نموده‌ام .

۴ ـ آنچه‌برصحت گفتارم‌دلالت دارد که‌حضرت‌رسول‌علیه‌السلام ابلاغ را از جهت شفقت به امت خیر اعلام فرمود سخن حذیفه است : گفتند یا رسول الله

لو استخلفت

۱ـ شیخ دراین فراز ازرسالهٔ شریفهٔ خود قول‌آن‌کسانی‌راکه «ولی» را به دوستی معنی‌کرده‌اند، یکی ازمعانی «ولی» دانسته یعنی در جای خودش پذیرفته ، ولی معتقد است‌که دلالت برولایت علی‌امیرالمؤمنین علیه السلام و وصایت نبوی برای آن بزرگوار می‌کند ، که این نیز دلیلی دیگر بر تشیع شیخ ما دارد .

۲ـ صحیح ترمذی ج ۲ ص ۹۲ و حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۶۴ و کنزالعمال ج ۲ ص ۴۰۱ و تاریخ خطیب ج ۱۱ ص ۲۰۴ .

فرمود :

ان استخلفت علیکم فعصمتموه عذبتم و لکن ما حدثکم حذیفة فاخذ من اخذ و ترک من ترک (۱)

اگر سخن سازگار نمی‌بود از پیامبر (ص) روایت نمی‌شد که بفرماید :

« یا علی یهلك فیك اثنان محب غال و مبغض » (۲)

۵ ـ آنطور که نهج البلاغه تصریح دارد نسبت به خوارج در آن مطالبی یاد شده که اظهارش برمن دشوار است و اختلاف اندازان در آن برمن اشکال گرفته‌اند (۳) از آن جمله آن گفته‌اش که می‌فرماید :

۱ـ تاحدود امکانات بررسی شد لکن متأسفانه سند گفتگوی جناب حذیفه با حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه بدست نیامد .

۲ـ مدرك حدیث فوق دیده نشد لکن حضرت امیرالمؤمنین در ذیل حکمت ۱۱۷ ازکلمات قصار میفرماید :

« هلك فی رجلان محب غال و مبغض غال »

البته این سخن بطورمتواتر با الفاظ مختلف از ناحیه مقدسه حضرت امام علیه السلام صادر شده است از جمله حکمت ۴۶۹ نیز می‌باشد و در الحیوان ج ۲ ص ۹۰ و درمحاسن و مساوی بیهقی ص ۴۱ و درغررالحکم ص ۳۲۹ و در معدن الجواهر کراجکی ص ۲۲۶ دیده میشود .

۳ـ این فرمودهٔ شیخ ما دلالت برتوجه او به ساحت مقدس نهج البلاغه می‌کند و حتی دلیل برنقل فرمایشات مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که عده‌ای مخالف و تندرو براو ایرادکرده‌اند که شیخ ما

فان ابیتم الا ان تزعموا انی اخطأت و ضللت فلم تضللون عامه امـة محمد (صلی‌الله علیه وآله) بضلالی و تاخذونهم بخطائی وتفکرونهم بذنوبی؟ سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البر و السقم و تخلطون من اذنب بمن لم یذنب وقدعلمتم ان رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) رجم‌الزانی المحصن ثم صلی عایه ثم ورثه اهله وقتل‌القاتل وورث میراثه اهله وقطع السارق و جلد الزانی غیرالمحصن ثم قسم علیهما من الفی ونکحا المسلمات فاخذهم رسول‌الله صلی الله علیه و آله، بذنوبهم واقام‌حق‌الله فیهم ولم‌یمنعهم سهمهم‌من‌الاسلام و لم یخرج اسمائهم من بین اهله ، ثم انتم شرارالناس ومن رمی به‌الشیطان مرامیه و ضرب به تیهه و سیهلك فی صنفان : محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی‌غیرالحق وخیرالناس فی‌حالا النمط الا-وسط فالزموه والزموا السواد الأعظم فان یدالله علی‌الجماعة و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذهب الا من دعا الی هذا الشعار فاقتلوه و لوکان تحت عمامتی‌هذه. وانما حکم الحکمان‌لیحییا ما احیاالقرآن

→

خود اشاره به سند ایرادکنندگان هم نموده‌که میفرماید :

« از آن جمله آن گفته‌اش که میفرماید .... » سپس ادامه‌کلام را به فرمایش علی علیه السلام می‌سپارد که دلیل مخالفت ، ایرادکنندگان به شیخ می‌باشد .

ویمیتا ما امات القران واحیاه الاجتماع علیه و اماتته الافتراق عنه فان جرنا القران الیهم اتبعناهم و ان جرهم الینا اتبعونا فلم آت ـ لاابالکم بجراً ولااختلتکم عن امرکم ولالبسته علیکم انما اجتمع رای ملئکم علی اختیار رجلین، اخذنا علیهما ان لایتعد یاالقرآن فتاها عنه وترکاالحق وهما یبصرانه وکان الجور هوا هما فمضیا علیه و قد سبق استثناؤنا علیهما فی الحکومة بالعدل و الصمد للحق سوء رایهما و جور حکمهما : (۱)

اگرمخالفت شما با من برای آن است که فکرمی کنید خطا کرده و به گمراهی افتاده‌ام پس چرا همهٔ امت محمد (صلی‌الله علیه و آله) را به گمراهی من گمراه می‌دانید ، و آنان را به خطای من می گیرید وبگناه من تکفیرشان می‌نمائید .

شمشیرهایتان را که برروی دوشهایتان است برمواضع سالم وهم بیمار فرود می‌آورید و کسیرا که گناهی مرتکب شده با کسی که گناهکار نیست یکی می کنید ومی‌دانید رسولخدا (صلی‌الله علیه و آله) زانی را که متاهل بود سنگسار کرد و بعد بر او نمازخواند و میراث وی را به وارث اوداد و قاتل را کشت وارث اورا به وارثانشان تقسیم کرد دست دزد را برید و زانی بی‌همسررا تازیانه زد بعد از آن مالیکه مسلمانها به غنیمت آورده بودند بین ایشان تقسیم کرد وآنان نیز زنهای مسلمان را به نکاح خود درآوردند، پس رسول‌خدا (صلی‌الله علیه و آله) ایشان را بگناهشان گرفته و حق خدا را دربارهٔ آنان جاری ساخت و ازبهرهٔ آنها

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۲۷

از اسلام جلوگیری ننمود و اسمشان را از بین مسلمین خارج نفرمود.

شما شریرترین مردم و بدترین کسانی می‌باشید که شیطان او را به گمراهی خود کشانده و به حیرت وسرگردانی مبتلا نموده است و به‌زودی دوطایفه درموردمن به هلاکت می‌رسندیکی دوستی که دردوستی بامن افراط کند بطوریکه محبت بی اندازه، او را براه باطل کشاند و دیگردشمنی که ازحد خود تجاوز کرده و عداوت بی‌اندازه، او را به غیرراه حق وارد نماید، وبهترین مردم درمورد من گروه میانه می‌باشند، پس همراه این گروه میانه بوده وازسواد اعظم (پیروان حاکم عادل) پیروی کنند، زیرا دست خدا بر سر این جماعت است و برحذر باشید از مخالفت و جدائی، زیرا تنها ویك سو شدهٔ از مردم دچار شیطان می گردد چنان که گوسفند تك رو طعمهٔ گرگ میشود.

آگاه باشید هر که کسی را با این رویه (شعارخوارج که اغواگر و تفرقه انداز است) دعوت کند او را بکشید اگر چه زیر عمامهٔ من باشد. و جزاین نیست که حکمین (۱) تعیین شدند تا احیاء کنند، آنچه را که‌قرآن‌مرگ آن را خواسته وزنده کردن قرآن‌هم آهنگی بادستورات آن است و میرانیدن آن جدائی از آن است اگر قرآن ما را به سوی ایشان ببرد از آنها پیروی می کنیم واگر آنها را به سوی ما سوق دهد پیرو ما باشند.

پس ای بی‌پدرها ــ من شری بجا نیاوردم و شما را فریب نداده و به اشتباه نینداختم بلکه رای و اندیشهٔ خودتان بود که این دو مرد را

۱ــ یعنی ابوموسی و عمروعاص

اختیار نمودید ما هم از آندو پیمان گرفتیم که از حدود قرآن تعدی و تجاوز ننمایند ، ولی آنان گمراه شدند و دست از حق شستند و حال آنکه هر دو بحق بینا بودند و ظلم و ستم آنها از روی هوی و هوس نفس بود که به آن رفتار نمودند و پیشتر پیمان گرفتیم که حکومت باید از روی عدل و درستی باشد و حق را درنظر بگیرند ولی بدرأئی و حکومت کردن ایشان ازروی ظلم وستم میان ما وآنها را جدائی انداخته است .

۶ـ آنچه که نسبت به معتقّدات خود به آن نیازمندیم در لابلای کلمات خود مـا را به آن خبر داده است و بدین لحاظ وظیفهٔ خود می‌دانیم که شیوهٔ میانه و وسطی راکه سابقاً به آن متذکر شدیم ، بروز داده و بنمایانیم و نیز همانطور که فرمود :

«راه میانه همان راهی است که درکتاب (قرآن) و آثار نبوت (محمد مصطفی صلی‌الله علیه‌آوله) باقی‌است» ازآن جمله سنت ونجات سنت (رسول) است کـه سرنوشت و عاقبت ما به سوی آن رهنمون می‌باشد .

و روشن شدن آن امکان ندارد مگر آن افراطی‌های بر ضلالت افتاده را بشناسیم که ایشان از صراط مستقیم خارج شده‌اند (و به وادی ضلالت گرفتار آمده‌اند) .

۷ـ پس با جدیت تمام بفهم ودرك کن وپا فراترمگذار، که سخن ازچه در این مقوله گفته شده است .

عاشق افراطی که درراه به غیر حق میرود و هم چنین آنانکه به بغض وعداوت دچارشده‌اند سه دسته وگروه‌اند .

نخست : آنانکه درعشق مفرط ادعای حلول و یگانگی وخدائی بودن (وی را) می کنند .

گروه دوم : اورا در نبوت شریك می‌دانندگر چه نبوت ظاهر ولایت است و ولایت‌باطن نبوت و ظاهرش پیش ازآن عذابی وباطن آن در رحمت (حق متعال) است .

این‌گروه را سخنانی است که ازعقل و تدین بدور است و این مقال وکتابت را ملوث به مزخرفات ایشان نمی‌سازیم .

۸ــ سومین‌گروه‌ادعای‌آن دارندکه تولای اومنوط است‌به تبرای ازهرصحابه خواه مهاجرباشد وخواه ازانصار، مگرسیزده نفروهمسران پیامبر صلی‌الله علیه وآله و سلم ، این دسته ، بزرگان و انصار را دشنام می‌دهند (۱) پیشتر سخنان امام را با خوارج ، پیرامون رسوا نمودن آنان‌که برخی ازصحابه را تکفیر نموده‌اند قید نمودیم وفرمود :

«که پیامبرصلی‌الله علیه وآله و سلم قاتل راکشته و دست سارق را قطع و زانی را رجم نمود و نام ایشان را از بین مسلمانان خارج

۱ــ البته می‌دانیدکه دشنام دادن با لعن کردن‌کسی دو عنوان جداگانه است. دشنام همان‌کلماتی است‌که عامه مردم باآن آشنائی‌کامل دارند وبعضی هم در مواقعی که عنان کار را عصبیت از دستشان می‌برد آنرا ادا می‌کنند . ولعن نیزهمان است که‌در زیارت عاشورا‌می‌خوانیم «اللهم‌العن اول‌ظالم ظلم حق‌محمد وآل‌محمد وآخرتابع له‌علی‌ذلك» (البته‌پاورقی‌شماره۱ صفحهٔ۱۴۷ را حتماً مطالعه کنید)

نفرمود (۱) و (بازماندگان ایشان را) وارث اموال مورد مجازات قرار گرفتگان گرداند و برجنازهٔ آنها نمازاقامه کرد» .

پس چگونه دشنام بــه صحابه رضی‌الله عنهم و رضواعنه (۲) و

۱ـ لازم به تذکر است که اگر برجنازه قاتل و سارق اقامه نماز میت فرموده‌اند یا می کنند به‌این دلیل می‌باشد که مسلمانی گناه قتل ودزدی مرتکب شده ، معتقد به مبانی الهی اسلامی بوده است لکن مرتکب آن گناه شده . ولی کسی که با اساس معتقدات اسلامی مخالف باشد ومنکراصول دین وضروریات دین شود بدون تردید نزد حضرات فقهای عظیم‌الشأن امامیه کثرالله امثالهم حکم دیگری دارد .

۲ـ کلمهٔ رضی‌الله عنهم ورضواعنه را ممکنست دلیل براهل تسنن بودن شیخ بدانند. درحالی که این‌طور نیست بلکه لطیفه‌ای میتوان ازآن برداشت نمود که چنین شخصی از او رفتاروکرداری دیده شده است که من نمی‌توانم طلب مغفرت از اوکنم بلکه باید حق تعالی ازآن بگذرد . از طرفی شیخ در تمام این رساله هر کجا نام نازنین حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه را برده‌اندباکلمه «صلی‌الله علیه وعلی‌آله خیرآل» (بند ۱۰ همین‌کتاب)

ادای احترام و عرض ادب کرده‌اند و در پی نـام مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام «علیه سلام‌الله و سلام رسوله » را مکرربکاربرده‌اند (بند ۳۱ همین‌کتاب) و در پی نام مبارك حضرت فاطمه و علی امیرالمؤمنین وحسنین علیهم‌السلام باکلمه «سلام‌الله وسلام رسوله علیهم و الملاء الا علی» (بند ۳۵ همین کتاب) عرض ادب و ارادت نموده و در آثار اهل تسنن نیز درپی نام مبارك حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌بینیم که کرم‌الله وجه بکار رفته است .

همسر پیامبررا روا می‌دانید (۱) و امام ما در مورد وی پس از حرمت اولی‌اش می‌فرماید :

۱ـ این مسلم است که باید در تمام امور مذهبی که شامل اجتماعی و خصوصی میشود از قرآن و حضرات اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که مظاهر توحید و خلفای الهی‌اند تبعیت نمود ، و بدون تردید کوچکترین سلیقهٔ شخصی انسان را از صراط قرآن و عترت علیهم‌السلام منحرف نموده به صراط بدعت می‌کشاند . و این اصل باید در تمامی شؤن زندگی مراعات شوده‌خصوصاً درمسائل‌مذهبی،بیاد دارم دربعضی‌ازمواقع که‌شرافت شرکت‌در مراسم دعای‌ندبه‌وکمیل‌نصیبم‌میشد، بزرگانی‌را زیارت‌مینمودم‌وازحضورشان مستفیض میشدم‌یکروزشخصیتی عظیم‌الشأن که مورد توجه مؤمنین‌بود درمجلس دعای ندبه حضور داشتند و به خواننده دعا تذکر دادند دعا را همان طور بخوانیدکه به ما رسیده است واضافه نمودند تکراربعضی از فقرات دعا در حالی که ازناحیهٔ مقدسه معصوم علیه‌السلام اشاره‌ای به‌آن نشده صلاح نیست و ما را از تبعیت خارج میسازد و اگر تکرار این کلمـات در دعا ضرورت داشت بدون تردید همان‌طوری که دربعضی ازادعیه مأثوره دیده میشود اشاره به عدد تکرار میفرمودند .

در مورد تولا و تبرا نیز باید همان‌گونه عمل نمودکه از معصوم (ع) وارد است و باید عمل ما مورد تأیید مقام ولایت قرارگیردکه اصولا پیروی و تبعیت جز این نیست .

بهمین جهت شیخ ما به فرمایش مولی الموالی علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام استناد نموده‌که دشنام ندهید البته نفرموده لعن نکنید ، زیرا دشنام به دوجهت مذموم است یکی این‌که در منطق قرآن وحضرات اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دشنام بی‌اثر شناخته شده ، نه تنها دشنام کاری ازپیش نبرده ، واثبات حقوق پایمال شده‌ای را نکرده بلکه‌کینه را هم افزوده است.
←

« والحساب علی‌الله »

حساب با خداست . (۱)

۹ـ آنچه که بر خروج حضرت از مدینه رسیده است دلالت به

« بهمین‌جهت پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستورداده‌اند همیشه روی منطق واستدلال تکیه کنند وبه حربهٔ بی‌حاصل‌دشنام‌نسبت به‌معتقدات مخالفان متوسل نشوند » (تفسیر نمونه ج ۵ ص ۳۹۵)

همان‌طور که شیخ‌ما دربند یازدهم به فرمایش سیدنا علی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبرك جسته‌اند حضرت در نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۷ میفرماید : «انی اکره لکم ان تکونوا سبابین و لکنکم لوصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی‌القول و ابلغ فی‌العذر»

یعنی « من خوش ندارم که شما فحاش باشید ، اگرشما به جای دشنام ، اعمال‌آنها را برشمرید وحالات آنها را متذکرشوید (روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) بحق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر»

۱ـ نقل‌همین کلمه دلالت داردکه شیخ معتقد بوده‌اند: عده‌ای‌ازصحابه وهمسری ازهمسران پیامبرصلوات‌الله علیه پس ازرحلت آن حضرت از سنت و صراط رسول خدا صلوات‌الله علیه دوری‌کرده ، منحرف شده‌اند و به خطا رفته‌اند وتخلف ازامررسول خدا(ص) نموده‌اند ولی شیخ چون سایربزرگان عظیم‌الشأن شیعه معتقد بوده‌اندکه دشنام وناسزا نه تنها حقی را ثابت نمی‌کند بلکه موجب می‌شودکه حقیقت امر درپس پردهٔ تعصب‌های حتی به جا ، پنهان بمانند ، وبرای نمونه شبهای پیشاور که مجموعه مناظرات سلطان الواعظین شیرازی قدس‌الله روحه‌العزیز با علماء اهل تسنن می‌باشد و اثر نفیس الغدیر علامه فقید امینی‌قدس سره را مطالعه‌کنید، دشنامی درآنها نمی‌بینید جزدلیل و استدلال . وشیخ هم درعصر خودکه زمان تقیه بوده همان‌گونه رفتارکرده که نتیجه مثبت داشته باشد .

اجباروجود مقدسش مبنی بر خروج بوده است و فرموده‌اش درهنگامی که وضع و حال طلحه وزبیر را روایت می‌فرماید که همسران خود را در مدینه محبوس نمودند به قرارذیل است :

فخرجوا یجرون حرمة رسول‌الله ـ صلی‌الله‌علیه و آله
[وسلم : و آله] کما تجرالامة عند شرائها متوجهین الی‌البصرة
فحسبا نساء هما فی بیوتهما و ابرز حبس رسول‌الله (صلی‌الله
علیه و آله) (۱)

پس در حالیکه زوجهٔ رسولخدا صلی‌الله علیه (و آله) وسلم را به دنبال‌خود می کشاندند چنانکه کنیزی را درموقع خریدن آن می کشانند (وبه اطراف جهت عرضه می‌برند) حرکت نمودند وبه اتفاق‌او به سمت بصره رفتند و زنهای خود را درخانه‌ایشان بازگذاشته و بازماندهٔ پیامبر خدا را ـ صلی‌الله‌علیه و آله ـ را بخود و دیگران آشکار می‌نمودند .

۱۰ـ حضرت با این فرمایشات اصحاب را از دشنام نسبت به همسران سرکشان درصحنهٔ کارزار و حرب منع می‌فرمودند :

ولا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم وسببن
امرائکم فانهن ضعیفات القوی والا نفس (النفس : والانفس)
والعقول ان کنا لنومربالکف عنهن و انهن المشرکات (۲)

وزنان را به آزار رساندن برنیانگیزید هر چند دشنام به شرافت و بزرگواری شما داده باشند وحتی به سرداران وبزرگانتان ناسزا گویند

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۷۱

۲ـ نهج‌البلاغه کتاب ۱۴

زیرا نیروها وجانها و افراد واندیشهٔ آنها ضعیف وسست است ما مأمور شدیم که از ایشان دست برداریم وحال آن که ایشان مشرکه‌بودند .

دراین سخنان حضرت روشن فرمود که آنان مشرکند .

۱۱ـ هنگامی که وی ازیاران واصحاب شنید مردم شام را دشنام می‌دهند فرمود :

«انی اکره لکم ان تکونوا سبابین ولکنکم لو و صفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی‌القول وابلغ فی‌العذر و قلتم مکان سبکم ایاهم :

اللهم احقن دماء نا و دماء هم و اصلح ذات بیننا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله و یرعوی عن الغی و العدوان من لهج به » . (۱)

من نمی‌پسندم که شما زبان به دشنام بازنمائید و دشنام دهید ولی اگر ازکردار ایشان یاد نموده و حالشان را بگوئید در مقام‌گفتار بهتر و در مقام عذر بلیغ‌تر و رساتر است ، و بهتر آن است که به جای دشنام دادن به آنها بگوئید :

خدایا خون‌های ما و ایشان را ازریختن حفظ بفرما و میان ما و آنها را اصلاح نما و آنها را از ضلالت وگمراهیشان رهائی بخش تا کسیکه نادان‌است‌حق را ازباطل بشناسد وآنکه حریص وشیفتهٔ‌گمراهی و دشمنی است دست ازضلالت وعداوت بردارد .

۱۲ـ درصورتی که ایشان نزد امام ما کافربوده و برای وی جایز

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۷

نبود که باین گفته برایشان دست بدعا بردارد و ایشان را دعا کند.

« اللهم احق دماء نـا و دمائهم »

خدایا خونهای ما و ایشان را از هدر رفتن حفظ بفرما ، بلکه حضرت یـاران را در صفین پیش از مواجه شدن بـا دشمن وصیت می‌فرمود که :

«لاتقاتلوهم حتی یبدؤکم فانکم ـ بحمدالله ـ علی حجة ، و ترککم ایاهم حتی یبدؤکم حجة اخری لکم علیهم فاذا کانت الهزیمة باذن الله فلاتقتلوا مدبراً ولا تصیبوا معوراً ولاتجهزوا علی جریح : » (۱)

تا ایشان جنگ با شما را شروع ننموده‌اند با آنها نجنگید زیرا به حمد خدای (عزوجل) شما دارای حجت و دلیل (راه) هستید واینکه جنگ را با آنها زودتر از ایشان آغاز نمی‌نمائید این مطلب حجت و دلیل دیگری برای شما نسبت به آنهاست پس اگر به امر و خواست خداوند برای دشمنان فرار و شکست روی داد گریختگان را نکشید و درماندگان را زخمی و مجروح ننمائید ومجروحین را ازپای درنیاورده و نکشید.

۱۳ـ و نیز با این فرمایش در امرموعظه مبالغه فرموده که یاران و اصحاب مرتکب عیب جوئی نسبت به مردم نشوند آنجا که حضرت می‌فرماید :

و انما ینبغی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی

۱ـ نهج‌البلاغه کتاب ۱۴

السلامة ان یرحموا اهل الذنوب والمعصیة ویکون الشکر هو الغالب علیهم و الحاجز لهم عنهم فکیف بالغائب الذی غاب اخاه وعیره ببلواه ؟! (۱)

سزاوار است کسانیکه از گناهـان دوری نموده‌اند (دامن از نافرمانی رب غفور برچیده‌اند) و خداوند نعمت پرهیز ازگناهان را به آنها بخشیده (وخدا از سر عنایت و لطف خویش ایشان را ملبس به لباس تقوی نموده) بگناهکاران و کسانی که زیر بار فرمان خدا و رسول نمی‌روند ، مهربانی کنند وسزاوار است که شکر و سپاسگزاری بر آنها چنان مسلط باشد که مانع گردد از اینکه به غیبت گناهکاران پردازند پس چگونه است حال غیبت کننده‌ای که از برادر خود غیبت کرده و او را به گناهی که مرتکب شده مواخذه و سرزنش می‌نماید ؟!

اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی غابه به! و کیف یذمه بذنب قدرکب مثله! (۲)

آیا بیاد نمی‌آورد جائیرا که خداوند گناهش را پوشانده و آن گناه بزرگتر ازگناهی بوده است که برادر خود را به آن مورد غیبت قرارداده است! وچگونه اورا به گناهی سرزنش می‌نماید که خود مانند آن را مرتکب شده است!

فان لم یکن رکب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه مما هواعظم منه و ایم الله لئن لم یکن عصاه فی

۱ـ نهج البلاغه خطبه ۱۴۰

۲ـ نهج البلاغه خطبه ۱۴۰

الکبیر وعصاه فی الصغیر لجرأته علی عیب الناس اکبر: (۱)
پس اگرعین آن‌گناه را مرتکب نشده به طرز دیگری نافرمانی خدا رانموده که بزرگتراز گناه برادرش‌می‌باشد سوگند بخدا اگر گناهی بزرگتر مرتکب نشده باشد و با گناه کوچکی نافرمانی نموده هر آینه جرأت و دلیری او برعیب جوئی و بدگوئی مردم بزرگتر از معاصی و گناهان وی است .

«یا عبدالله لاتعجل فی‌عیب احد بذنبه فلعله مغفورله،
ولا تأمن علی نفسك صغیر معصیة فلعلك معذب علیه فلیکفف
من علم منکم عیب غیره لما یعلم من‌عیب نفسه ولیکن الشکر
شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره» (۲)

ای بنده خدا درعیب‌جوئی و بدگوئی از هیچ‌کس براثر گناه او عجله و شتاب‌مکن که شاید اومورد آمرزش قرارگرفته باشد و برنفس خود ازگناه آسوده مباش که شاید بر اثرآن گناه معذب وگرفتار باشی و هر که ازشما عیب وبدی غیر خود را می‌داند باید ازغیبت خودداری نماید به جهت آنکه به عیب خود آشنا و داناتر است و باید شکر از اجتناب گناهی که دیگران به آن مبتلا هستند را به جای آورد (ومشغول به شکر خدا باشد که آن‌گناه را مرتکب نشده است .)
۱۴ــ پس آنکه قصد پیروی از امام ما را دارد از الگوی امام ما تأسی بجوید وبه این سفارش ووصیت مقید و یقین کند که وی ــ علیه سلام‌الله و سلام رسوله ــ از اصحاب و یارانی که‌گوش دل به مواعظ حضرتش

۱ــ نهج‌البلاغه خطبه ۱۴۰

۲ــ نهج‌البلاغه خطبه ۱۴۰

نمی‌سپردند رضایت نداشت (خاصه) وقتی یك نفر ازخوارج درحالی که فرمایشات حضرت را (که مردم را موعظه می‌فرمودند) استماع می‌نمود زنی ازنزدیکی جمع گذشت وعده‌ای اورا نگاه کردند حضرت فرمودند :

« ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها فاذا نظر احدكم الی امراة تعجبه فليلامس اهله فانماهی امراة كامراة فقال رجل من خوارج قاتله الله كافراً ما افقهه ؟! » (۱)

بدرستیکه دیدگان این نرها (تشبیه به شتر مست شده است) بر آسمان بلند است و اینگونه نگاه کردن سبب هیجان وبر انگیخته شدن شهوت و خوشی است .

پس هرزمان یکی از شما به زنی که او را به نظر خوشایند نگاه کند ، باید با اهل خود هم بستر شود که او نیز زنی مانند زنان دیگر است ، پس مردی از خوارج گفت خدا اورا بکشدچه موضوعی باعث شده که او فقیه و دانشمند شده است ؟!

«فوثب القوم ليقتلوه» (۲)

اصحاب و جماعت برخاستند که آن مرد را بکشند ولی

« فقال ـ عليه‌السلام ـ رويداً انما سب بسب اوعفو عن ذنب » (۳)

۱ـ نهج البلاغه حکمت ۴۲۸

۲ـ و ۳ نهج‌البلاغه حکمت ۴۲۸

امام ـ علیه السلام ـ فرمودند : به وی مهلت بدهید باید به جای دشنام وی دشنامش داد یا ازگناهی که مرتکب شده است گذشت نمود (نه آنکه او را بواسطه عملش به قتل رسانید)

۱۵ـ وجودمقلس‌مولی‌الموالی‌دشنام‌گویی(آن مردازخوارج‌را) به خود گناه تلقی نمود و نسبت کفر به وی نداد و از این رساتر و وآشکارتروصیتی‌بوده که‌آن حضرت به امام حسن‌وحسین(علیهما‌السلام) ـ رضی‌الله عنهما فرموده‌اند که هنگامی که ابن ملجم‌آن ضربهٔ مهلك را چون آتش بر او وارد آورد وصیت فرمود :

وصیتی‌لکم ان‌لا تشرکوا بالله شیئا ومحمدـ صلی‌الله علیه وآله ـ فلاتضیعوا سنته اقیموا هذین العمودین (واوقدوا هذین المصباحین) و خلاکم ذم» (۱)

وصیت و سفارش من به شما آن است که چیزیرا با خدا انباز و همتا قرارندهید وسنت محمد ـ صلی الله علیه وآله را ضایع نسازید واین دو ستون را برپا (واین دو چراغ رامنور وروشن) نگهداری کنید (در این صورت) نکوهش و سرزنش متوجه شما نیست .

« ان بالامس صاحبکم و الیوم عبرة لکم و غداً مفارقکم !»(۲)

من دیروزیار وهمنشین شما بودم وامروزبرای شما عبرت وپندی هستم و فردا از شما دور و جدا می‌شوم ،

ان ابق فانا ولی دمی و ان افن فالفناء میعادی

۱ـ و ۲ نهج البلاغه کتاب ۲۳

اگر ماندم صاحب اختیار خون خود می‌باشم و اگر مردم مرگ وعده‌گاه من است .

و ان اعف فالعفو لی قربة وهو لکم حسنة فاعفوا (الا تحبون ان یغفر الله لکم)

و اگر عفو نمودم بخشش برای من طاعت و بندگی است وعفو برای شما تقربی است پس شما هم عفو کنید (آیا دوست ندارید که خداوند شمارا بیامرزد)؟ ،

والله فجانی من الموت وارد کرهته و لاطالع انکرته و ما کنت الا کقارب وردوطالب وجد(وماعندالله خیر للابرار)

سوگند بخدا که پس از مرگ من در آینده رنجشی به سوی من بعد از مرگ نخواهد آمد و آنچه که نخواسته باشم هویدا و پدیدار گردد ونیستم مگرمانند نهر آبی که‌به‌آب برسد ومانند طالبی که مطلوب خود را بیابد و آنچه نزد خداست برای ابرار و نیکوکاران (از مطاع کم دنیا) بهتراست. (۱)

۱۶ــ امیر مؤمنان آنان را به‌عفو وبخشش (قاتل وضارب خود) ترغیب فرمود و اگر نزد اوعلیه السلام ــ وی‌کافر بود بخشودگی وعفو قربتی از برای وی نسبت به‌ایشان نبود و چنانکه می‌فرماید :

یابنی عبدالمطلب لاالفینکم تخوضون دماءالمسلمین خوضاً تقولون قتل امیرالمؤمنین قتل امیرالمؤمنین الا لایقتلن

۱ــ نهج البلاغه / کتاب ۲۳

بی قاتلی انظرو اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة : (۱)

ای پسران عبدالمطلب نمی‌خـواهم به بهانه این کـه بگوئید امیرالمؤمنین کشته شد امیرالمؤمنین کشته شد ، شما را در دریای خون مسلمین فرو بیابم باید به عوض من کسی دیگر کشته نشود مگر آنکه مرا کشت پس (متوجه باشید) بنگرید هرگاه بر اثر این ضربت که از ناحیهٔ او صادر شده است من مردم به عوض آن ضربت شما نیز ضربتی به او بزنید . حضرت ازبیم آنکه پیشامدی که برای وی رخ داده است اجلش در آن باشد (ایشان را وصیت کامل کرد که مبادا)به غیر از حق قصاص وی را بدرك واصلش نمایند .

۱۷ـ در حالیکه برخورد (امام ما ـ علیه السلام) با ضارب و متهمان قتل خویش اینگونه بوده است نظر و پندارتان نسبت به او در رابطه با بزرگان و مهاجران نخست چیست ؟ واو در پاسخ به معاویه فرمود :

ما للطلقاء و ابناء الطلقاء و التميز بين المهاجرين الاولين و ترتيب درجاتهم و تعرف طبقاتهم :

چه کاری است آزاد شدگان و پسرانشان را با تشخیص بین کسانیکه در آغاز ازمکه به مدینه هجرت نسودند و اینکه برای مراتب ومقامات تعیین مرتبه ومقام کنند وطبقاتشان را به دیگران بشناسانند.(۲)

۱ـ نهج البلاغه / کتاب ۴۷

۲ـ نهج البلاغه کتاب ۲۸

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید :

والسابقون الاولون من المهاجرین والانصارو الذین
اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه :

کسانیکه سبقت گرفتند پیش از آن از مهاجرین وانصار و آنها که پیروی نمودند ایشان‌را بخوبی خدا از ایشان خشنودگشت وراضی شدند از آن . (۱)

۱۸- تنها سخن اینست که دشنام در مورد صحابه و همسر پیامبر نزد ما (شیعیان امیر المؤمنین و اولیاء الله تعالی) رضایت بخش نیست، انسان نیز باید ازبدگوئی به پیامبر که حبیبش (منظور حبیب خدامحمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله است) می‌باشد خود داری کند(و این عدم بدگوئی) به کسی که درسختی‌ها و هجرتها پیامبر راضی ازوی رحلت فرمود (برهمگان) واجب است وچگونه چرا نه ؟ (حال آنکه) خداوند متعال در قرآن حمید وی را مبرا ساخته و می‌فرماید :

مبرؤن مما یقولون (۲)

۱- سوره توبه آیه ۱۰۰

۲- سوره نور آیه ۲۶

منظور شیخ ازبیان آیه مبارکه همان ماجرای عائشه وصفوان بن معطل سلمی است که عائشه در جنگ بنی مصطلق همراه پیامبر بود و در مراجعت ازقافله مانده، صفوان اورا به منزل رسول خدا صلوات‌الله‌علیه که با لشکریان فرود آمده بودند رسانید ، عده‌ای از منافقین سم پاشی کردند و نسبت ناروا دادندرسول خدا (ص) به عائشه فرمودند اگرتوبیگناهی حضرت حق برائت

بی‌زارند از آنچه می‌گویند، حضرت ختمی مرتبت (ص) او را مفتخر به لقب ام المؤمنین (۱) فرمود و هر کس که مادر خود را به ناسزا و دشنام یاد کند عاق است، (۲) و شکی ندارم که امام

تو را ظاهر گرداند برای دانستن تمام ماجرا به تفسیر جامع ج ۴ ص ۴۷۶ رجوع کنید.

و این آیه تنها یك تهمت را از عائشه برطرف میسازد ولی مسائلی را که عائشه بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت بوجود آورد حکمش همان است که شیخ در بند ۸ رساله خود صفحه ۱۴۹ همین کتاب بیان کرده که علی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «والحساب علی الله»

۱ـ میدانید که اگر کسی لقب ام المؤمنین به همسران رسول خدا صلوات الله علیه داد دلیل بر این نیست که گوینده آن از اهل تسنن می‌باشد بلکه مرسوم چنین بوده است که به زوجات رسول خدا صلوات الله علیه ام المؤمنین میگفته‌اند چنانکه سلطان الواعظین شیرازی قدس الله روحه العزیز در صفحه ۷۲۲ شبهای پیشاور میفرماید: زوجات رسول الله همه امهات المؤمنین‌اند البته باید توجه داشت که هر ام المؤمنینی‌هم بر صراط الله وصراط رسول الله نبوده است چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد. واگر شیخ هم به این لقب استناد نموده فقط به خاطر اینست که نباید به آنها دشنام داد.

۲ـ مرحوم سلطان الواعظین شیرازی که ازمفاخر روحانیت می‌باشد معتقدند دشنام به زوجات رسول خدا (ص) از «حلقوم یك عده نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود می‌خواهند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها می گویند» (شبهای پیشاور ص ۷۱۷) جای دیگر فرموده‌اند «آنچه دربارهٔ عائشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده‌اید دروغ محض است و اشتباه بزرگ حاشا ثم حاشا هرگز از طرف شیعیان حتی عوام هم چنین امری واقع نشده» (شبهای پیشاور ص ۷۱۷) به همین جهت بزرگان معتقدند که دشنام و ناسزا و فحاشی کردن از روش شیعیان و معتقدان و پیروان حضرات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیست

ما مخالفینش را ازگمراهان بحساب آورد و هنگامی که شخصی به او گفت (عرض کرد) :

اخبرنا عن الفتنه و هل سالت عنها رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله ؟

(سلام خدا وسلام رسول بر او باد درپاسخ فرمود) :

ما را از فتنه خبر ده آیا از رسول خدا که صلوات خدا بر او و آلش باد چگونگی آن را پرسیده‌ای ؟

[سلام خدا و رسول بر او باد (درپاسخ) فرمود]

لما انزل‌الله‌سبحانه‌قوله «الم احسب‌الناس ان‌یترکوا ان یقولوا : «آمنا و هم لا یفتنون » (۱) } علمت ان الفتنه لا تنزل بنا و رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله ـ بین اظهرنا فقلت یا رسول‌الله ما هذه الفتنه [التی] اخبرك‌الله سبحانه بها ؟ فقال : یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی » فقلت یا رسول‌الله قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من‌استشهد من المسلمین و حیذت عنی الشهاده فشق ذلك علی فقلت لی ابشر فان الشهادة من ورائك» ؟ فقال لی‌ان ذلك لكذلك فكیف صبرك اذاً؟ فقلت یا رسول‌الله لیس هذا من مواطن الصبرولكن من مواطن‌البشری و الشکر

چون خداوند سبحان کلام خود را فرو فرستاد (منظور آیهٔ دوم سورهٔ بیست‌ونهم‌است)دانستم مادامیکه‌رسول خدا ـ صلی‌الله‌علیه وآله ـ

۱ـسوره عنکبوت آیه ۲

در بین ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمی‌آید لهذا گفتم ای رسولخدا این فتنه‌ای که حضرت رب ترا به آن خبر داده چیست !

فرمود: ای علی به زودی بعد از من امتم در فتنه و تباهکاری خواهند افتاد.

پس گفتم:

ای رسول خدا (ص) آیا نبود در روز احد آنجا که گروهی از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و کشته شدند و کشته شدن در راه خدا از من باز داشته شد و کشته نشدنم بر من دشوار شد (۱) فرمودی: بشارتت می‌دهم که بعد از این کشته خواهی شد.

پس به من فرمود:

آنچه عنوان نمودی و بیان کردی درست است، هنگام دریافت شهادت صبروشکیبائی توچگونه خواهد بود؟

گفتم ای رسول خدا این کار از موارد صبر نیست بلکه محل و جای مژده و سپاسگزاری دارد.

وقال یا علی ان القوم سیفتنون بعدی باموالهم ویمنون (بدینهم) علی ربهم ویتمنون رحمته ویأمنون سطوته ویستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهدیة والربا بالبیع فقلت یا رسول‌الله بای المنازل انزلهم عند ذلك؟ ابمنزله رده‌ام بمنزلة فتنه فقال بمنزلة فتنه.

۱ــ حضرت مولی العارفین علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از اینکه در احد بدرجهٔ شهادت نرسیده‌اند اظهار تأسف می‌فرمایند.

و فرمود ای علی زود باشد که بعد از من مسلمانان بوسیله مال و ثروتشان درفتنه‌افتند وبسبب دینشان برپروردگارشان منت نهاده ورحمت ومهربانی وشفقت او را آرزونمایند و ازخشم او ایمن و آسوده خاطر باشند وبه سبب شبهه‌های نادرست و غلط و خواهشها و تمایلات غافل کننده حرام او را حلال گردانند پس شراب را تشبیه به آب انگور و خرما و رشوه را به هدیه و ارمغان و ربا را به معاملهٔ حلال می‌شمرند پس گفتم‌ای رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله وسلم ـ درآن زمان ایشان را بکدام مرتبه از مراتب حساب آورم!

آیا آنها را مرتد وکافر ویا سرگشتگان افتاده به‌وادی فتنه بدانم؟
فرمود : در مرتبهٔ فتنه و آزمایش (ایشان را بدان وبشناس) . (۱)

۱۹ـ آنان را نه مرتد خواند و نه کافر قرارداد و هم چنین فرموده‌اش :

مالی ولقریش و الله لقد قاتلتهم کافرین و لا قاتلنهم
مفتونین و انی لصاحبهم بالامس کما انا صاحبهم الیوم :
مرا با قریش چه کار است ؟

سوگند به خدا در وقتی که کافر بودند با آنها جنگیدم واکنون هم که فتنه وفساد پیش گرفته‌اند وازراه حق قدم بیرون نهاده‌اند با آنان می‌جنگم و من همانطور که دیروز با ایشان همراه بودم امروزهم همراه هستم (۲)

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۵۵
۲ـ نهج‌البلاغه خطبه ۳۳

خداوند متعال می‌فرماید :

وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئی الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما :

و اگر دو طایفه از مؤمنین را نزاعی درگرفت پس میان آن دو را اصلاح کنید و اگر یکی از آن دو ستمی روا داشت پس با آنکه ستم کرده کارزار کنید تا به سوی فرمان خدا باز گردد و اگر بازگشت پس بین ایشان اصلاح امر کنید . (۱)

۲۰- امام فرمود :

لاتقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه

بعد از من خوارج را نکشید زیرا کسیکه حق را بدست آورد و اشتباه کرده (گمراه شده) مانند کسی نیست که درراه باطل قدم نهاده و آنرا در یافته است . (۲)

منظوروی ازاین سخن دربارهٔ خوارج این است که آنان طالب حق بودند و بی راهه رفتند و معاویه باطل را خواست و به آن دست یافت و رسید .

من پیرو امام خودم (۳) علیه سلام الله و سلام رسوله ـ و ملاء

۱- سوره حجرات آیهٔ ۹

۲- نهج البلاغه خطبهٔ ۶۰

۳- در این جا شیخ ما بطور واضح اشاره به پیروی خویش از مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام مینماید .

اعلی هستم ومی گویم :

تلك امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم ولاتسئلون عما کانوا یعملون .

آن امتی هستند که گذشتند برای آنهاست هر چه کردند و برای شماست آنچه که کردید و شما را از آنچه که ایشان نمودند پرسشی نیست (۱) .

در نامه‌ای که به معاویه مرقوم داشت اظهار فرمود :

اما بعد فانا کنا نحن وانتم علی ما ذکرت من الالفة و الجماعة ففرق بیننا و بینکم أمس انا امنا وکفرتم و الیوم انا استقمنا و فتنتم

اما بعد بطوری که بیاد می‌آوری ما وشما (پیش ازطلوع شمس اسلام) دوست و با هم بودیم پس دیروز (اسلام) بین ما و شما جدائی انداخت که ما به (رسولخدا ص) ایمان‌آوردیم وشما کافرشدید وامروز (پس از رسولخدا ص) ما راست ایستاده‌ایم (وبه احکام دیانت مقدس اسلام عمل می‌کنیم) وشما به فتنه وتباهکاری افتاده‌اید (از طریق دیانت خارج شده‌اید) (۲)

پس حضرت اورا از دسته وگروه کسانی برشمردند که به وادی ضلالت وگمراهی افتاده‌اند .

۲۱- بخاری از ام‌سلمه نقل‌کرده که وی گفته است رسول خدا

۱- سورهٔ بقره آیه ۱۳۴

۲- نهج‌البلاغه کتاب ۶۴

صلی الله علیه [وآله] و سلم فرمود :

«تقتل عماراً الفیئة الباغیه»

عمار بدست ظالم ازدین خارج شده‌ای کشته میشود . و وی در صفین در حالی که با امام ما بود کشته شد . (۱)

پس پیامبر- صلی الله علیه و آله - معاویه ویارانش را جزءگروه ستمکاران خطاب فرمود و آنان را کافر قرار نداد ، حال چنانچه وضع معاویه ستمکار و پسر گردن کش‌او اینچنین است، چگونه (وی) بر کسی روا می‌داند که یار غار پیامبر و به یاران حضرت که در حیات وپس از رحلت وی و کسانی که امام مادر نماز و جنگ با اهل رده به آنان اقتدا فرموده و در کلیه مسائل کمکشان نموده و آنان را از آنچه بر ایشان در دین و خیر و صلاح بوده است آموخته زبان درازی کند ؟ و اگر جنگ با آنان نزد امام ما واجب بود از آن کف نمی کرد .

۲۲- مگر نمی‌بینی در جنگ با معاویه می‌فرماید :

وقدقبلت هذا الأمر بطنه وظهره حتی منعنی النوم فما وجدتنی الا قتالهم او الجحود بما جاء به محمد - صلی الله علیه وآله - فکانت معالجة القتال اهون علی من معالجة العقاب

۱- حضرت شیخ ما قدس الله روحه العزیز در این فراز کتاب خود آنان را که در جنگ صفین با حضرت مولی العارفین علی امیرالمؤمنین علیه السلام مقابله نموده‌اند وجنگیده‌اند وعمار صحابی بزرگوار را بدرجه شهادت رسانده‌اند خارج از دین معرفی نموده‌اند که باز دلالت بر تشیع شیخ دارد .

و موتات الدنيا اهون علی من موتات الآخرة : (۱)

من ظاهر و باطن این امر را زیر و رو نمودم بحدیکه (فکر به این موضوع) مرا ازخواب باز داشت پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیدن با ایشان یا انکار آنچه که محمد - صلی الله علیه و آله آورده است پس علاج جنگیدن بر من آسانتر بود از علاج عذاب الهی و مرگهای دنیا برمن آسانتر از مرگهای قیامت است .

۲۳ـ با این همه که آنان را از ستمکاران قرار داد برکشته‌هایشان نماز بجا آورد و خونشان را حلال نساخت مگر در صحنه کار زار واجازه جنگیدن را درصفین دیرتر از موعد خود حس کردند گفتند :

ان الرجل قدشك فی امر الخصم او كره الموت

بدرستیکه این مرد در مورد جنگیدن مردد است و یا از مرگ می‌ترسد ، حضرت در پاسخ فرمودند :

اما قولكم : اكل ذلك كرهيته الموت فوالله مابالی دخلت علی [الی] الموت او خرج الموت الی

اما سخن شما که آیا این همه تأمل ودرنگ من برای ترس از مرگ و کشته شدن است ! پس سوگند بخدا هیچ ترسی از داخل شدن در مرگ ندارم یا اینکه ناگاه مرگ مرا دریابد .

و اما قولكم شكافی اهل شام فوالله ما دفعت الحرب يوماً الا و ما انا اطمع ان تلحق بی طائفة نتهتدی بی و

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۵۳

تعشوالی ضوئی و ذلك احب الی من ان اقتلها علی ضلالها
و ان کانت تبوء با ثامها (۱)

و اما سخن شما در مورد اینکه با اهل شام مرا شك و تردیدی است پس سوگند بخدا یکروز جنگ کردن را بتاخیر نینداختم مگر برای آنکه می‌خواهم گروهی به من ملحق گردیده و هدایت شوند و به چشم کم نور خود روشنی راه من را ببینند و این تأمل و درنگ در کار زار نزد من محبوبتر است ازآنکه آن گمراهانرا را بکشم واگرچه با گناهانشان باز می‌گردند (منظور محشور شدن در روز جزا و قیامت با نافرمانی است .)

۲۴ـ دشمن افراطی که دشمنی اورا به غیر از راه‌حق برده است نیز سه دسته می‌باشند ، اول آنهائی که امام ما را تکفیر کردند ، (۲) دوم آنهائی که وی را گمراه‌دانسته و به اشتباه و خطاء منتسب میکنند و سوم آنهائی هستند که معاویه ستمکار را پس ازخلفاء ازهرگونه‌خطائی مبرا دانسته و خلافت وی را مورد رضایت و رضایت بخش عنوان نموده‌اند (و از او پیروی میکنند) و گفته‌اند که او برای خدا در حد توانائی سعی و تلاش کرد و در کوشش و مساعی خود در اشتباه افتاد در نزد اولیای خدا دومی (آنهائی که وی را گمراه دانسته و به اشتباه

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۵۴

۲ـ منظور شیخ از « امام ما » حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشدکـه در مطالب بندهای شماره ۱۴ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۵ و ۳۶ و ۴۰ همین کاب در صفحات مختلف بیان شده است .

و خطا منتسب میکنند) مسلمان است و اولی (آنهائی که امام ما را تکفیر نمودند) غیر مسلمان میباشند .

بی شك او (منظور اظهار نظر در مورد دستهٔ سوم از مخالفین حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یعنی‌معاویة لعنة‌الله علیه می‌باشد) ملك دنیا را برای هوای نفس خویش می‌خواست ونه برای خداوند متعال، چرا که قدرت خود را در هنگام مرگش به فرزند پلید خویش با وجود اشتهار او به گستاخی و بی دینی‌اش تعویض نمی‌نمود و این دلیلی بر صدق دعوی من نسبت به اوست (معاویه لعنة‌الله علیه)

چنانچه (در جهت مجداسلام) کوشا بود حکم مسلمانان را به فرزندش واگذار نمی‌کرد، اگر بنابر آنطور عمل‌کردن بود که معاویه نمود عمر و ابوبکر آن کار را انجام می‌دادند چرا که محمد ابن ابوبکر و عبدالله‌بن عمررا فضائل بسیارزیادی بود واگر برای فرزندان خود بیعت می‌گرفتند برای احدی خلاف امرشان امکان نداشته و میسر نبود .

کسی‌که ادعا میکند معاویه و فرزند خبیث او ازاهل الله بوده‌اند در وهلهٔ اول در اشتباه است و ستیزه جوئی ننگ آوری نموده و از حق سرکشی کرده و باطل را یاری نموده است . (۱)

۲۵ـ و کسی‌که ادعا داردکه امام ما از خلافت ابوبکر و عمر و

۱ـ دلیل بر اینست‌که در طریق شیعه است زیرا اهل تسنن معاویه را خال‌المؤمنین می‌دانند .

عثمان راضی بوده است ازآنچه امام ما در مورد آنها فرموده بی‌اطلاع است (۱) که آن حضرت فرمودند :

و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحاً و طفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر حتی [ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه] فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی وفی الحلق شجاً اری تراثی نهباً :

و حال آنکه می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا هستم علوم ودانش به اوج رفعت من نمی‌رسد پس جامه خلافت را رها و پهلو ازآن تهی نمودم ودر کارخود اندیشه می کردم که آیا بدون دست حمله کرده یا آنکه در تاریکی کوری صبر کنم که این صبر پیران را فرسوده وجوانان را پژمرده و پیرساخته ، مؤمن رنج می کشد تا بمیرد دیدم صبر کردن خردمندیست ، پس صبر کردم درحالتی که چشمانم را خاشاك و غبار ، گلویم را استخوان گرفته بود و میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم . (۲)

حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان (فلان :

۱ــ دلیل بر تشیع حضرت شیخ می‌باشد .

۲ــ اینجا شیخ بــه فرمایشات مولی الموحدین علی علیه‌السلام استناد می کند که خلافت را تاراج کرده‌اند .

ابن‌الخطاب) بعد (ثم تمثل امامنا بقول الاعشی)

شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر

تا اینکه اولی (خلیفهٔ اول) راه خود را به انتها رسانده وخلافت را به آغوش فلان (منظور از فلان عمر بن الخطاب خلیفهٔ دوم است) انداخت ، (سپس حضرت به تمثیل شعراعشی شاعررا خواندند)، چقدر تفاوت است میان امروزمن که امروز بر کوهان وپالان شتر سوارم و به رنج و سختی سفر گرفتار شده‌ام با روزی که همدم حیان برادر جابر بودم و در نازو نعمت عمرمی‌گذرانیدم .

فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لاخر بعد و فاته لشد ما تشطر اضر عیها فصیرها فی حوزة خشناء یغاظ کلامها ویخشن‌مسها ویکثرالعثارفیها والا عتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لهاتقحم فمنی الناس لعمرالله بخبط وشماس وتلون و اعتراض نصبرت علی طول المدة و الشدة المحنة

جای بسی حیرت است که در زمان حیاتش فتح و بیعت مردم را درخواست می‌نمود ولی چند روزازعمرش مانده خلافت را برای عمر وصیت کرد .

این دوغارتگر ، خلافت را مانند دوپستان شتر میان خود قسمت نمودند وخلافت را در جای سخت و ناهموار قرار داده

درحالی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت و ملاقات با وی رنج‌آوربود واشتباه اوبسیاروعذرخواهیش بی‌شمار بود پس مصاحبت

با او مانند سوار شدن بر شترسرکش و نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته و رها نکنی بینی شترپاره ومجروح میشود و اگررها کرده و بحال خودش بگذاری به رو در پرتگاه هلاکت خواهد افتاد

پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده و اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده و از حق دوری نمودند.

پس من هم در این مدت طولانی صبر کردم و با سختی ومحنت و غم همراه بودم .

حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیالله و للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی اسففت اذا اسفوا و طرت اذا طاروا فصغی رجل منهم لضغنه و مال الآخر لصهره مع هن وهن :

(خلیفۀ دوم) راه خود را پیمود امر خلافت را در جماعتی قرارداد که مراهم یکی از آنها گمان می‌نمود پسر بار خدایا از تو یاری می‌طلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند ، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی می‌دانند و درمورد من شك و تردید میکنند تا جائی که امروز با این اشخاص هم ردیف شده‌ام و لیکن در فراز و نشیب (روزگار) از آنها پیروی کردم، پس مردی‌از آنها حسد و کینه‌ای که (در دل وظاهر) داشت دست از حق برداشته به راه باطل قدم نهاد و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود (با خلیفۀ سوم عثمان) از من اعراض کرد وهم چنین دونفردیگر که موهن و زشت است که نام ایشان برده شود .

الی ان قام ثالث القوم نافجاً حضنیته ، بین نثلیه و
و معتلفه و قام معه بنوامیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة
الربیع الی ان انتکث علیه قتله و اجهز علیه عمله و کبت به بطنته

سوم قوم (عثمان) برخاست در حالتی که باد کرد هر دو جانب خود را میان موضع بیرون دادن و خوردنش (منظور مانند شتری که از خوردن و آشامیدن زیاد باد کرده باشد و کاروی مانند حیوانات خوردن و دفع مدفوع بوده و امر خلافت را به هیچ انگاشته بوده است .) و اولاد و پدرانش با او همدست شدند و مال خدا را می‌خوردند و مانند شتری که گیاهان بهاری را با حرص و ولع و اشتهای بسیار بخورد ، تا اینکه ریسمان تابیدهٔ او باز شد و رفتارش موجب سرعت در قتلش شد و پری شکم ، او را برانداخت .

فما راعنی الا و الناس کعرف الضبع الی ینثالون
علی من کل جانب حتی لقد وطئ الحسنان و شق عطفای
مجتمعین حولی کر بیضة الغنم فلما نهضت بالامر نکثت
طائفة ومرقت اخری وقسط آخرون، کانهم لم یسمعوا کلام الله
حیث یقول (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لایریدون علواً
فی الارض ولافساداً والعاقبة للمتقین) (۱) بلی والله لقد سمعوها
و وعوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها

پس هیچ چیزی مرا بصدمه نینداخت مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بدورم ریخته و از هر طرف به سوی من هجوم آوردند

۱ـ سوره قصص آیه ۸۳

بطوریکه ازازدحام‌ایشان وبسیاری جمعیت حسن وحسین (علیهما السلام) زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامهٔ من پاره شد ، اطراف مرا مانند گلهٔ گوسفند گرفتند پس چون بیعت ایشان را قبول و به امر خلافت مشغول گشتم، جمعی بیعت با مرا شکستند وگروهی از زیر بیعتم خارج شدندوبعضی ازاطاعت خدای متعال بیرون رفتندگویا مخالفین نشنیده‌اند که خداوند سبحان می‌فرماید : خانه آخرت را برای سر کشان و کسانی که در روی زمین مفسدند قرار ندادیم بلکه سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که متصودشان سر کشی وفساد درروی زمین نمیباشد و پاداش نیك و عاقبت برای اهل تقواست .

اما والذی‌فلق الحبة وبرء النسمة لولاحضورالحاضر وقیام الحجة بوجود الناصروماا‌خذالله علی العلماء ان‌لایقاروا علی کظة ظالم ولاسغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکاس اولها ولالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز :

آگاه باشید سوگند بخدائیکه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسیار برای بیعت با من و یاری نمی‌نمودند که حجت بر آنها تمام شود و اگر نبود عهدیکه خدای تعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او (ظالم) هرآینه مهار و ریسمان خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم (تاناقهٔ خلافت بهر کجا که میخواهد برود و در هر خارزاری بچرد ومتحمل بارضلالت وگمراهی هرظالمی

و فاسقی بشود.) و آخر خلافت را به‌کاسهٔ اول آن به آب میدادم (چرا که پیش از این نیز برای خلافت اقدامی نکردم و اکنون نیز برای خلافت کنار میروم و خلافت را رهامیکنم و مردم را درضلالت و گمراهی به حال خود میگزارم، چرا که) فهمیده‌اید که این دنیای شما نزدمن خوارتر و پست‌تر از عطسهٔ بزماده‌ای است.(۱)

۲۶- وهنگامی که مردم مصمم به بیعت با عثمان شدند ـ امام ـ علیه السلام فرمودند:

لقدعلمتم انی‌احق‌الناس بها من‌غیری و والله لاسلمن ماسلمت‌امورالمسلمین ولم‌یکن‌فیها جورالا علی‌خاصة التماساً لاجر ذلك و فضله وزهداً فیما تنافستموه من زخرفه وربرجه:
شما میدانید که من‌برای خلافت ازهر کسی‌شایسته‌تر و سزاوارترم و سوگند بخدا خلافت را رها میکنم مادامیکه امور مسلمین منظم باشد ومادامیکه درزمان خلافت‌دیگری به هیچ کس جور و ستمی وارد نشود (واینکه نمیخواهم واز آن چشم می‌پوشم) برای درك اجر و ثواب‌آن است وبرای بیرغبتی بمال وزینت دنیاست که شما بآن اشتیاق دارید.(۲)

۲۷- وهمچنین فرمودهٔ حضرت درزمانی که (۳) فرمان حکومت

۱- نهج البلاغه خطبهٔ ۳

۲- نهج البلاغه خطبهٔ ۷۳

۳- این بند را هم دلیل بر مطالب بند شماره ۲۵ بیان می‌کند که فرموده بود: «وکسی‌که ادعا دارد که امام ما از خلافت ابوبکر وعثمان راضی بوده است از آنچه امام ما در مورد آنها فرموده بی‌اطلاع است.»

مصر را وامارت آنجا رابه عهدهٔ (جناب) مالك اشتر گذاشت درضمن نامه‌ای به مردم مصر می‌فرماید :

اما بعد فان الله سبحانه بعث محمداً نذيراً للعالمين ومهيمناً على المرسلين ولمامضى ـ صلى الله عليه و آله ـ تنازع المسلمون الامرمن بعده. فوالله ماكان يلقى فى روعى ولايخطر على بالى (على بالى : ببالى) ان العرب تزعج هذا الامر من بعده ـ صلى الله عليه و آله ـ على اهل بيته ولاانهم منحوه عنى من بعده فمار اعنى الاانثيال الناس على فلان يبايعونه ، فامسكت يدى حتى رايت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين الله (الله : محمد) فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان ارى فيه ثلماً او هدماً تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم التى انما هى متاع ايام قلائل يزول منها ماكان كما يزول السراب او كما يتقشع السحاب فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق و اطمأن الدين و تنهنه :

اما بعد خداوند منزه محمد صلی‌الله علیه و آله را برانگیخت تا بیم دهندهٔ جهانیان وگواه بر پیامبران باشد چون آن حضرت ـ صلی‌الله علیه و آله ـ درگذشت پس ازاو مسلمانان دربارهٔ خلافت نزاع وگفتگو کردند و سوگند بخدا دلم راه نمیداد و بخاطرم نمی‌گذشت که عرب پس از آن حضرت ـ صلی‌الله علیه و آله ـ خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند ونه آنکه آنان پس از آن بزرگوار آن

را از من بازدارند و مرا به رنج نیافکند مگر شتافتن مردم بر فلان که با او بیعت کنند پس دست نگه داشته تااینکه دیدم گروهی ازمردم مرتد شدند و از اسلام برگشته می‌خواستند دین محمد صلی‌الله علیه وآله را از بین ببرند ، ترسیدم اگر به یاری اسلام ومسلمانان نپردازم رخنه ویا ویرانی در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت ولایت و حکومت بر شما باشد چنان ولایتی که کالای چند روزی است که آنچه از آن حاصل شود از دست میرود مانند آنکه سراب زایل میگردد یا چون ابر از هم پاشیده می‌شود پس در میان آن پیشامدها و تباهکاری‌ها برخاستم تا اینکه شیرینی و حلاوت نادرستی و تباهکاری گرفته شده و از بین رفت و دین آرام گرفته و از نگرانی باز ایستاد . (۱)

۲۸ـ امام ما در لابلای این سخنان آنچه که گفتنش را با تخمین بر زبان میرانیم روشن فرمود و توضیح داد که در ابتدا دست خود را ازبیعت برگرفت و سپس درآخر بیعت فرمود و درهمهٔ مسایل کمکشان نمود و آنچه را که فراموش می‌کردند به‌یادشان می‌آورد و آنچه را که نمی‌دانستند به ایشان تعلیم می‌داد و در یاری دین حق و تقوی علی‌رغم میل مخالفین ، رضایت خدا و رسول را در نظر داشت .

آنان را مسلمان نامید با آنها در یك مسجد نماز خواند و میان ایشان در مسائلی که برایشان جریان می‌یافت حکم می‌کرد وآنان را از مرتدین قرار نداد بلکه علیه‌السلام فرمود :

الصبر علی‌هاتا احجی

۱ـ نهج‌البلاغه کتاب ۶۲

صبر نمودن عین خردمندیست.

بر خلاف زمان معاویه که پیش‌تر بیان شد فرمود :

ماارى الاالقتال اوالحجود ومعالجةالقتال اهون‌على

آنچه می‌نگرم نیست مگر قتال با ایشان یا انکار آنچه که محمد (صلی‌الله علیه و آله) آورده است ، پس علاج جنگیدن بر من آسانتر بود ، پس چگونه برای کسی لعن آنانی را که امام در موردشان فرمود از نخستین مهاجران می‌باشند جایز میداند و هنگامی که عمر با وی در جهت لشکر کشی وخروج به روم مشورت کرد وحضرت به اوفرمودند:

انك متى تسر الى هذا العدو بنفسك فتلقهم فتنكب لاتكن للمسلمين كانفة دون اقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون اليه فابعث اليهم رجلامحرباً و احفز معه اهل البلاء والنصيحة فان اظهر الله فذاك الذى (اظهرك الله فذاك الذى : اظهر الله فذاك ما) تحب و ان تكن الاخرى كنت ردأ للناس و مثابة للمسلمين :

تو خود اگربسوی این دشمن روانه شوی و در ملاقات با ایشان مغلوب گردی‌برای مسلمانان‌شهرهای دوردست وسرحدات پناهی‌نمیماند بعد از تو مرجعی نیست که به آنجا مراجعه نمایند ، پس مرد جنگ دیده و دلیری را به سوی ایشان بفرست و به همراهی او کسانیرا که طاقت بلا و سختی داشته و پند و اندرز را پذیرا باشند روانه کن پس اگر خداوند غالب گردانید همان است که میخواهی واگر واقعه دیگری

رخ داد تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود . (۱)

۲۹ـ هم چنین هنگامی که با وی مشورت کرد که شخصاً بسوی ایران خارج شود فرمود :

فکن قطباً و استدر الرحی بالعرب و اصلهم دونك نارالحرب فانك ان شخصت من هذه الأرض انتقضت علیك العرب من اطرافها و اقطارها حتی یکون ماتدع و رائك من العورات اهم الیك مما بین یدیك ان ینظروا الیك غداًیقولوا: هذا اصل العرب فاذا اقتطعتموه استرحتم فیکون ذلك اشد بلکبهم علیك و طمعهم فیك

تومانند میخ وسط آسیا (ساکن وبرجای خود) باش و آسیا رابه وسیلهٔ عرب بگردان و آنان را به آتش جنگ درآورده و خود به کار زار نرو زیرا اگر تواز این زمین روی عرب از اطراف و نواحی آن عهد با ترا شکسته فساد و تباهکاری می‌نمایند تاجائی میرسد که حفظ و نگهبانی سرحداتی که در پشت سر گذاشته‌ای نزد تو از رفتن به‌کارزار مهمتر میگردد .

ایرانی‌ها که ترا ببینند میگویند این پیشوای عرب است که اگر او را از بین ببرید آسوده خواهید شد و این فکر حرص آنها را بر تو و طمعشان را در مورد تو بیشتر و زیادتر میکنند .(۲)

۳۰ـ و فرموده‌اش هنگامی که مردم نزد وی آمده ونارضایتیهائی

۱ـ نهج البلاغه / خطبهٔ ۱۳۴

۲ـ نهج البلاغه / خطبهٔ ۱۴۶

را که سببش عثمان بود به وی شکایت برده و عرض تقاضا کردند تا حضرت از طرف آنان با وی سخن گوید و او را مورد مؤاخذه و سرزنش قرار دهد امام ما ـ علیه‌السلام الله و سلام رسوله ـ بر عثمان وارد شده و خطاب به وی فرمودند :

ان الناس ورائی و قد استفسرونی بینك و بینهم و والله ما ادری ما اقول لك ؟ ما اعرف شیئا تجهله و لا ادلك علی امر لاتعرفه انك لتعلم‌ما اعلم (اعلم : نعلم) ماسبقناك الی شی فنخبرك عنه ولاخلونا بشیء فنبلغکه و قد رایت کما رأیناو سمعت کما سمعناو صحبت‌رسول‌الله ـ صلی‌الله‌علیه‌وسلم کماصحبناوما ابن ابی‌قحانة ولاابن الخطاب‌با ولی‌بعدل(من عمل: بعمل) الحق‌منك وانت اقرب‌الی رسول‌الله ـ صلی‌الله‌علیه وآله و سلم و شیجة رحم منهما و قد نلت من صهره مالم ینالا فالله الله فی نفسك فانك «والله» ماتبصرمن‌العمی (العمی: عمی) و لاتعلم من جهل (....) و انی‌انشدك الله ان لاتکون امام هذه الامة المقتول وفانه‌کان یقال : یقتل فی هذه الامة امام یفتح علیها القتل والقتال الی یوم القیامة :

مردم در پشت سر من میباشند و مرا بین تو و خودشان سفیر و و واسطه و حکم قرار داده‌اند وسوگند بخدا نمی‌دانم بتو چه بگویم؟ چیزی نمیدانم که تو خود آن را ندانی وترا بکاری راهنما نیستم که تو نشناسی و میدانی آنچه را که ما میدانیم درچیزی ازتو پیشی نگرفته‌ایم که ترا به آن آگاه سازیم ودر هیچ حکمی خلوت ننمودیم تاآن حکم

را به توبرسانیم و تو دیدی آنچه را که ما دیدیم و شنیدی آن چه را که ما شنیدیم و با رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ آمیزش داشتی و معاشرت کردی آنطور که ما معاشرت کردیم .

پسر ابی قحافه و پسر خطاب بدرستکاری سزاوارتر از تو نبودند ـ درحالیکه تو از جهت خویشی به رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ از آنها نزدیکتری و بدامادی پیغمبر مرتبه‌ای یافته‌ای که ابوبکر و عمر نیافته‌اند پس دربارهٔ خود از خدا بترس ، زیرا بخدا سوگند تواز کوری بینا وازجهل تعلیم نمی‌گیری وترا بخدا درخواست نموده وسوگند میدهم که مبادا پیشوای این امت باشی که به قتل برسی زیرا پیش از این گفته می‌شد که باب خونریزی وجنگیدن تاروزقیامت بر اثر آنکه در این امت پیشوائی کشته میشود مفتوح خواهد شد . (۱)

۳۱ـ ترا بس است فرمودهٔ امام ـ علیه سلام الله و سلام رسوله به ابن عباس آنزمان که امام از آن چه در وضعیت خلافت هر کدام از سه تن رخ داد وانگیزهٔ ترك خلافت خود را میفرمود تا هنگامی که:

اذقام الیه رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع من خطبة فناوله کتاباً فاقبل ینظرفیه (الیه : فیه) فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس : یا امیرالمؤمنین لواطردت مقالتك (مقالتك : خطبتك) من حیث افضیت فقال ـ علیه سلام‌الله وسلام‌رسوله ـ هیهات یابن عباس(فوالله) تلك شقشقة هدرت ثم قرت :

مردی از روستاهای عراق برخاست و نامه‌ای به‌آن جناب داد که

۱ـ نهج البلاغه خطبهٔ ۱۶۳

آن بزگوار به مطالعهٔ آن مشغول شد چون از خواندن آن نامه فارغ گردید ، ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین ای کاش از آنجا که سخن خود را قطع کردی گفتار خود را ادامه میدادی فرمود ای ابن عباس هیهات گویا آن سخنان شقشقه شتری بود که صدا کرد و باز درجای خود قرارگرفت . (۱)

به همین روی آن چه فرموده بود را از پرحرفی معرفی کرد که بشر را خاصه به هنگام کشمکش اوضاع دررضایت ونارضایتی اجتناب ناپذیر است .

۳۲ـ سخن حق دیگری که هست این است که او آدمیزاده بوده وبرای خود لغزشهائی‌داشته (امکان داردسؤوال شود) چطور امکان دارد؟ خیر ، برای حضرت لغزشی نبوده است بهترین انسانها میفرماید :

و انه لنعان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی کل یوم

سبعین مره

و خداوند متعال میفرماید :

واستغفر لذنبك

آمرزش طلب‌برای‌خود (۱) اززبان یوسف ـ علیه السلام ـ (در قرآن آمده است که وی در برابر ستایش کنندگان خویش میگوید :)

و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء

تنزیه نمی‌کنم نفسم راکه او امر کنندهٔ به بدیهاست. (۳) و امام

۱ـ نهج البلاغه خ ۳

۲ـ سورهٔ غافر آیه ۵۵ و سوره محمد (ص) آیه ۱۹

۳ـ سوره یوسف آیه ۵۲

ما میفرمایند :

ما انا و نفسی الا کرائم الغنم کلما اضحیها من جانب
انتشرت من جانب

۳۳- به نظرم وی به مسائل دنیوی بی اعتناء بوده است و در ذهنش تحویل مسئله به ابن فاطمه ـ رضی‌الله‌عنه ـ بوده است وزندگانی صحابه را آنطور که در آن زمان پیامبر ـ علیه‌السلام بوده است می‌پسندید، آنچه دلالت بر گفته‌ام دارد فرمودهٔ حضرت در زمانی است که ازسخن انصار در روز سقیفه جویا شده وفرمودند انصار چه گفتند، عرض کردند که ایشان گفتند :

منا امیر و منکم امیر

از ما امیری باشد و از شما نیز امیری .

حضرت فرمودند :

فهلا احتججتم علیهم بان رسول الله ـ صلی‌الله علیه وآله ـ وصی بان یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم

چرا حجت و دلیل برای ایشان نیاوردید به اینکه رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ وصیت کرده‌اند که‌به نیکو کار آنها نیکو کاری شود و ازبد کردارشان درگذرند

قالوا و ما فی هذا من الحجة علیهم ؟

گفتند این جمله بر انصار چگونه حجت و دلیلی است ؟

فقال علیه سلام الله و سلام رسوله ـ لوکانت الاماره فیهم لم تکن الوصیة بهم

فرمود سلام خدا و رسولش براو باد اگرامارت درایشان می‌بود حاجتی به توصیه برای ایشان نبود

ثم قال فماذا قالت قریش ؟

پس آن حضرت فرمودند : قریش چه می‌گفتند ؟

قالوا حتجت بانها شجرةالرسول صلی‌الله علیه‌وآله:

پاسخ دادند و دلیل آوردند به اینکه آنها از شجرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند

فقال احتجوا بالشجرتو اضاعوا الثمره

حضرت فرمودند: به شجره ودرخت احتجاج کردند و میوه آن شجر و درخت را ضایع وتباه ساختند . (۱)

۳۴ـ وثمرهٔ شجرهٔ رسول خدا ـ صلی‌الله عیله و آله ـ جز حسن و حسین‌علیهما‌السلام (نیست‌ومتعاقباً‌پیروفرمایشات‌قبل‌مولانا امیرالمؤمنین علیه آلاف تحیة و الثناء) حضرت بهنگام اجتماع مردم پس از کشته شدن عثمان در حضور خویش آنگاه که بیعت با حضرت را خواستار بودند حضرت به ایشان فرمودند :

دعونی والتمسوا غیری نانا مستقبلون امراً له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب ولا تثبت علیه العقول و ان الآفاق قد اغامت والمحجة قد تنکرت‌واعملوا انی ان‌احبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاقب و ان ترکتمونی نانا کاحدکم و لعلی [اسمعکم] و اطوعکم لمن

۱ــ نهج البلاغه خطبهٔ ۶۶

ولیتموه امرکم و انالکم وزیراً خیر لکم منی امیراً

دست از من بردارید و دیگری را بطلبید ما بکاری اقدام مینمائیم که آنرا روها ورنگهای گوناگون است و دلها به آن استوار نیست و عقلها زیر بار نخواهد رفت آفاق را ابر سیاه فرو گرفته و راه روشن تغییر یافته و بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم طبق آن چه خودمیدانم رفتار خواهم نمود و به سخن گوینده و سرزنش توبیخ کننده گوش نمیدهم و اگر مرا رها کنید (و به حال خود واگذارید) یکی از جمله شما هستم و شاید بیشتر به سخنان شما گوش دهم و فرمان کسی را که شما او را برکار خویش والی و زمامدار قرار میدهید بهتر انجام می‌دهم وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از این که امیر و زمامدار باشم . (۱)

۳۵- لازم است که پیرامون روش وسط نیز مقداری بحث شود هم چنانکه حضرت در فرموده‌هایش میفرماید :

سیهلك فی صنفان محب مفرط یذهب به الحب الی

غیرالحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیرالحق (۲)

بزودی دوطایفه درمورد من به هلاکت میرسند که‌در دوستی بامن افراط کند بحدیکه محبت بی‌اندازهٔ او وی را به راه باطل بکشاند و دیگری دشمنی است که از حد خود تجاوز کرده و عداوت و دشمنی بی‌اندازهٔ او را به غیر حق وارد کند .

۱- نهج البلاغه خطبهٔ ۹۱

۲- نهج البلاغه خطبهٔ ۱۲۷

با توجه به فرمودهٔ امام ما بخشی از آنچه را که میگویم با توفیق از جانب خدای متعال به این موضوع اختصاص می‌دهم :

روش وسط آنستکه حب و بغض او را به غیر حق سوق ندهد چون شاید یکی از مسلمانان را این فکر دست دهد که او اگر بغض خود را کنار گذارد و محبت کند برای خودش و امت این عمل نیك و پسندیده‌ای است ودر این تصور و امثال آن موجبات نابودی خود را فراهم نسازد زیرا فکر و اندیشه او از دیدهٔ شفقت بر خود و بر امت سرچشمه گرفته است ، پس او را به غیرحق سوق نمی‌دهد چرا که در خیال خویش خطری برای حق ریشه دوانده گر چه آن موضوع حق نباشد و در خیال خود آنرا حق می‌انگاشته است .

خدای متعال را سپاسگزارم که مرا در زمرهٔ کسانی قرار داد که محبت به او (منظور مولانا امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین و عترت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است .)هرگز به جز حق رهنمون نشود و برای اثبات محبت وی بر امت مرا حجتی همین بس که خدای علی اعلی (در کریمهٔ قرآن) فرموده :

قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربیٰ

بگو از شما درخواست اجر وپاداش ندارم مگر محبت به اهل بیتم را (۱)

---

۱ ــ سورهٔ شوری آیه ۲۳

بجانم سوگند یاد می کنم که آل عباء سادات و قرابایند همان (حضرات) فاطمه ، علی ، حسن و حسین سلام‌الله وسلام‌رسوله عایهم و الملاء الاعلی . (۱)

وبرای کمال وضوح بهترین‌وکاملترین وسیله‌ای که به ذهن آید همین بس است که با نسبت مدلل باشد (حضرت شیخ از نسبت فخر انبیاء و سید رسل حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند) بلکه آنان اولیاء الله تعالی هستند که در خاور وباختردر دور و نزدیك گردن سرکشان در برابر ایشان تسلیم شد

۴۶ ـ چه بهتر از اینکه از امام ما نقل شد که ایشان فرمود :

واعجبا اتکون الخلافة بالصحابه ولاتکون‌با لصحابة و القرابة ؟ !

شگفتا آیاخلافت‌با مصاحبت وهمراه بودن می‌رسد ولی‌به سبب مصاحبت و خویشاوندی نمی‌رسد ؟ !(۲)

فان کنت بالشوری ملکت امورهم
فکیف بهذا و المشیرون غیب

---

۱ ـ بازدلیلی دیگر براینکه شیخ ما پیرو مذهب تشیع بوده است تا بحدی‌که برای این حقیقت سوگند یاد کرده‌اند .

۲ـ در اینجا حضرت شیخ بطور واضح به انتخاب سقیفه که براساس مصاحب وهمراه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه بودن صورت‌گرفته ، اشاره فرموده‌اند و بطور تعجب عنوان کرده‌اند جایی که مصاحب و همراه حضرت رسول خدا صلوات‌الله علیه بودن دلیل وحجت بر خلافت بعد ازآن حضرت میشد چطور مصاحب و خویشاوندی (منظورشان گونه‌انتساب سید نا علی علیه السلام است) نمی‌تواند حجت و دلیل خلافت شخصی باشد .
که این نیز خود دلیل برتشیع شیخ ما قدس‌الله روحه العزیز میباشد .

وان كنت بالقربى حججت خصيمهم

فغيرك اولى بالنبي واقرب

اگر تو به سبب شورای امت زمام امور مردم را بدست گرفتی پس چگونه به این مطلب رسیدی که صاحبان رأی ونظر حاضر نبودند و اگر به خویشاوندی بر خصم آنان غلبه و برتری یافتی پس دیگری به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر است. (۱)

۳۷- من ازدوگروه درحیرتم دسته‌ای که غیر از اوپس ازپیامبر - علیه‌السلام - وی رامطلقاً ترجیح می‌دهند(۲) ودسته‌ای که ادعا دارند شیعه وی هستند و به وجه دشنام بر بزرگان از مهاجرین وانصار بسنده میکنند و اکثریت مردم را تکفیر مینمایند. (۳)

روش نهج (البلاغه) را که نزدشان نص است قرائت کرده و و میگویند که آن از سخنان خالق کمتر و از سخنان مخلوق بالاتر، ولی در عین حال برای رضای خدای متعال در زهد و قناعت و جوع و

۱- نهج البلاغه حکمت ۱۸۵

۲- منظور شیخ ما اینست که چرا گروهی بطور مطلق غیر ازاو (حضرت علی امیر المؤمنین) را برای خلافت انتخاب کرده‌اند.

۳- بدون تردید اینگونه نظریه‌های شیخ ما درکنار مطالبی که صریحاً اشاره به تشیع شیخ دارد از تدابیر ایشان برای مطرح کردن حقایقی بوده که تحریف شده و مردم آن زمان ازآن بی اطلاع بوده‌اند و اگر غیر ازاین روش‌را شیخ ماانتخاب میفرمودند بدون تردید اجازه بیان وارشاد وتدریس نداشتند.

تشنگی و پوشیدن لباس زبر و خوردن غذای ساده را جهت رشد و تعالی‌خود مقید نمی‌شوند ، حتی اوقات نمازخود را به سه وقت تقسیم نموده‌اند با وجود یقین آنان به اینکه او (امیرالمؤمنین روحی‌له الفداء) به محمدابن ابی‌بکر فرمود :

صل الصلوة لوقتها الموقت لها ولاتعجل وقتها لفراغ و لاتوخرها عن وقتها لاشتغال واعلم ان کل شیء من عملك تبع لصلوتك :

نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده بجای آور و از جهت بیکاری آن را پیش از وقت آن بجا نیاور و به جهت کار داشتن آن را از وقتش مگذران وبدان هرچیزی از عملت پیرو نمازت است . (۱)

۳۸ـ ضمناً اوقات پنج‌گانهٔ آن را درطی نامه‌ای که به حاکمان و امیران شهرهای عمده وپر جمعیت درمورد تعاهد نماز متذکر شده و مرقوم داشته معین فرموده :

تعاهدوا الصلوة [تعاهدوا الصلواة :

« تعاهدوا امرالصلواة] و حافظوا علیها [واستکثروا منها وتقربوا بها فانها کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً] (۲)

الاتسمعون الی جواب اهل النار حین سئلوا «ماسلککم فی‌سقر؟ » قالوا :

۱ـ نهج البلاغه کتاب ۲۷

۲ـ سوره نساء آیه ۱۰۳

«لم نك من المصلين»(۱)

و انها لتحت الذنوب حت الورق و تطلقها إطلاق الربق و شبهها رسول الله ـ صلی الله علیه و آله ـ بالحمة تكون على باب الرجل فهو يغتسل منها في اليوم والليلة خمس مرات فماعسى ان يبقى من الدرن [و قد عرف حقها رجال من المؤمنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع و لاقرة عين من ولد و لامال يقول الله سبحانه :

«رجال لا تلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكاة»(۲)

و كان رسول الله ـ صلی الله علیه و آله ـ نصباً بالصلوة بعد التبشير له بالجنة يقول الله سبحانه :

«و امر اهلك بالصلوة واصطبر عليها»(۳)

[فكان يامر اهله ويصبر عليها نفسه] (۴)

امر نماز را مراعات کنید و آنرا محافظت نمائید و بسیار بجا آورید و به وسیلهٔ آن تقرب بجوئید زیرا (همانطور که درقرآن حمید می‌فرماید برمؤمنین فریضه‌ای است مکتوب و وقت آن مشخص ومعین است) آیا به پاسخ اهل دوزخ نمی‌نگرید آنگاه که ازآنها می‌پرسند چه چیز شما راگرفتار دوزخ ساخت ؟ میگویند از نمازگزاران نبودیم.

۱ـ سوره مدثر آیه ۴۲ و ۴۳

۲ـ سوره مدثر آیه ۳۷

۳ـسوره طه آیه ۱۳۲

۴ـ نهج البلاغه خطبه ۱۹۰

ونماز گناهان را میریزد همانند ریزش برگ از درختان ، و رها میکند مانند رهائ کردن بندها ، رسولخدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ نماز رابه‌چشمهٔ آب گرم تشبیه فرمودند که بردرخانهٔ مردی باشد ووی شبانه‌روز پنج نوبت به آب آن خود را بشوید ، پس چرکی باقی نخواهد ماند و حق نماز را مردانی از اهل ایمان ومعرفت یافتند که زینت متاع دنیا و روشنی چشم از فرزند و ثروت و دارائی ایشانرا به خود مشغول و غافل از نماز نکرد ، خداوند سبحان می‌فرماید مردانی هستند که تجارت و بیع آنها را از یاد خدا غافل نمیگرداند .

و رسولخدا ـ صلی الله علیه و آله ـ با اینکه به جنت بشارت داده شده بود برای نماز خود راقربان‌می‌نمودبه جهت فرمان حق متعال که میفرماید اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن استقامت کن ، پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر میفرمود و خود را نیز مقید به نماز فرموده بود . (۱)

۳۹ـ و در نامه‌ای دیگر آنچه را که گذشت واضح‌تر نشان داد و فرمود :

فصلوا بالناس الظهر حتی تفیء الشمس من مربض العنز و صلوا بهم العصر و الشمس بیضاء حیة فی عضو من

۱ـ البته به آنچه شیخ دربارهٔ نمازهای یومیه اشاره فرموده‌اند و به فرمایش‌حضرت مولی الموحدین علی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام استناد کرده‌اند حضرات فقهای امامیه کثرالله امثالهم نیز در کتب فقهی و در رسائل عملیه خویش به آن فتوای داده‌اند .

النهار حين یسار فيها فرسخان و صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم و يدفع الحاج الى منى و صلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق الى ثلث الليل و صلوا بهم الغداة و الرجل يعرف وجه صاحبه و صلوا بهم صلاة أضعفهم و لاتكونوا فتانين :

با مردم نماز بگزارید تا زمانیکه سایهٔ آفتاب بقدر (دیوار) آغل بز برگردد و با ایشان نماز عصر به‌جای آورید هنگامیکه آفتاب سفید و جلوه داراست در پاره‌ای از روز وقتی که در آن (تا غروب) دو فرسخ راه بتوان پیمود وبا آنان نماز مغرب بخوانید هنگامیکه روزه دار افطار می کند و حاجی به منامی رود و با آنان نماز عشاء بخوانید هنگامیکه سرخی پنهان می‌شود تا سه یك از شب و با آنان نماز بامداد بگذارید هنگامیکه مرد روی رفیق وهمراه خود را می‌بیند وبا ایشان نماز بجای آورید مانند نماز ناتوانترین آنها وسبب فتنه و فساد نباشید . (۱)

۴۰ـ از این حیرت آورتر وعجیب‌تر آنستکه ایشان(منظور کسانی که ادعای پیروی از ولایت مولانا علی بن ابیطالب علیه افضل صلوات المصلین را دارند ولی خصوصیات پیروی در ایشان هویدا نیست که در مطالب گذشته شیخ به آنها اشاره فرمود .) خمر می‌نوشند و حرام می‌خورند ، لباس ابریشم به تن میکنند و به زخرف دنیا سرشان گرم است و پویندگان راه امام ما را ناسزا گفته و بدگوئی می کنند که از شیعیان وی نیستند و آنان را از خوارج می‌دانند .

۱ـ نهج البلاغه کتاب ۵۲

پناه بر خدا که نهج (البلاغه) را میخوانند ولی نامه‌ای را که حضرت به عبدالله بن عباس مرقوم فرمودند را توجه ندارند ، آنجا که مولی الموحدین خطاب به عبدالله بن عباس دراثنای وصایا وتذکرات خویش میفرمایند :

فسبحان الله اما تومن بالمعاد ؟ او ماتخاف نقاش الحساب ؟ ایهاالمعدودکان عندنا من ذوی الالباب کیف تسیغ شراباً وطعاماً و انت تعلم انك تاکل حراماً و تشرب حراماً و تبتاع الاماء و تنکح النساء من مال الیتامی و المساکین و المؤمنین المجاهدین الذین افاءالله علیهم هذه الاموال و احرز بهم هذه البلاد ! ! ! فاتق الله واردد الی هولاء القوم اموالهم فانك ان لم تفعل ثم امکنتنی‌الله منك‌لاعذرن الی الله فیك ولاضربنك بسیفی الذی ماضربت به احداً الادخل النار،

خدا را تسبیح کرده و او را ازهرعیب و نقصی منزه میدانم ، آیا تو به معاد و بازگشت (بسوی خدای رحمان)ایمان نداری ؟ یا از موشکافی در حساب و باز پرسی (روز جزا) نمی‌ترسی ؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی چگونه آشامیدن وخوردن (آن مال) را جایز وگوارا میدانی؟ با اینکه میدانی حرام میخوری وحرام مینوشی

و کنیزانی خریده و زنان را به نکاح خود در می‌آوری و از مال یتیمان و بی‌چیزان و مؤمنان و جهادکنندگانیکه خدا این را برای آنان قرار داده وبا آنها این شهر را محافظت ونگاهداری نموده است (مصرف می کنی) پس از خدا بترس و مالهای این گروه را بخودشان

بازگردان که اگر این کار را نکرده باشی وخدا مرا به تو تواناگرداند هر آینه دربارۀ تو نزد خدا عذربیاورم وترا به شمشیرم که کسی را با آن نزده‌ام مگر آنکه به آتش داخل‌شده تورا بزنم .

والله لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لها عندی هوادة ولا ظفرا منی بارادة حتی اخذالحق منهما وازیل الباطل عن‌مظلمتهما (۱)

بخدا سوگند اگرحسن وحسین (علیهما افضل صلوات المصلین) مانند آنچه که تو کردی ، کرده بودند با ایشان صلح وآشتی‌نمیکردم و از من خواهشی نمی‌رسد تا آنکه حق را از آنان بستانم‌وباطل‌رسیدۀ از ستم آنها را از بین برده و دور سازم .

از همین رو چه می‌اندیشد آنکه حرام میخورد وحرام می‌پوشد. آیا درآخرت نزد امام ما حرمتی دارد ، بخدا سوگند حرمتی ندارد ، تا چنانکه مکتب وی را پی گیرد و راه او را دنبال کند وبه ارشاد وی اقتدا نماید .

۴۱ـ و امام ما می‌فرماید :

والله لاروضن نفسی ریاضة تهش معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما و تقنع بالملح مادوماً و لادعن مقلتی کعین ماء نضب معینها مستفرغة دموعها اتمتلیء السائمة من رعیها فتبرك و تشبع الربیضة من عشبها فتربض و یاکل علی من زاده فیهجع؟ قرت‌اذاعینه اذا اقتدی بعدالسنین المتطاولة

۲ـ نهج البلاغه کتاب ۴۱

بالبهيمة الهاملة و السائمة المرعية ! (۱)

به خدا سوگند خود را ادب میکنم چنان ادبی که شادو شکفته گردد به قرص نانی که بر آن خورشی یابد و در خورش خویش به نمکی قناعت کرده و بسازد و کاسهٔ چشمم را به حال خود گذارم که اشکش تهی شود مانند چشمه‌ای که آبش فرو رفته است (آنقدربگریم که چشمهٔ اشکم خشك شود) آیا شکم حیوان چرنده از آنچه میچرد پر می‌شود که به پهلو می‌افتد و رمهٔ گوسفند از علف و گیاهش سیر می‌شود و به سوی خوابگاه می‌رود.

وعلی (صلوات الله‌علیه) توشهٔ خود را خورده ومانندچهارپایان می‌خوابد ؟ در چنین حالی چشمش روشن باد که پس از سالهای دراز به چهارپای یله‌و از چرندهٔ در گله پیروی نماید !

۲۴- و در بخشی از فرمایشاتش می‌فرماید :

الی‌الله اشکومن معشریعیشون جهالا ویموتون ضلالا
لیس فیهم سلعة ابور من الکتاب اذا انکرتلی حق تلاوته و
و لاسلعة انفق‌بیعاً و لا اغلی ثمناً من الکتاب اذا حرف عن
مواضعه‌ولاعندهم انکرمن‌المعروف ولااعرف من‌المنکر:(۲)

بخدا شکایت میکنم از گروهیکه با جهل ونادانی زندگی میکنند و بر ضلالت و گمراهی میمیرند و متاع و کالائی کاسدتر و بی قدرتراز

۱- نهج البلاغه کتاب ۴۵

۲- نهج البلاغه خطبهٔ ۱۷

کتاب خدا در میان ایشان نیست ، موقعی که بدرستی خوانده و تغییر و تبدیلی در آن ندهند و متاعی رایجتر و گرانبهاتر از آن نیست که هرگاه تحریف و تغییر درآن داده شود ونزد ایشان موهن‌تر از معروف و بهتر از منکر نیست

در این شکوائیه به وی اقتدا می‌نمایم و نجات از این بدبختی را از خداوند مسئلت دارم و با دعای حضرتش این مرقومه را خاتمه می‌دهم‌چه بسا خدای متعال بذلتم رحم کند ودعایم را مستجاب فرماید.
(آمین یا رب‌العالمین)

۴۳ـ و او علیه‌السلام می‌فرماید :

اللهم اغفرلی ما انت اعلم به منی فان عدت فعدعلی بالمغفرة

خدایا بیامرز آن چه را از من که تو به آن داناتری ، پس اگر من باز گردم تو مغفرت و بخشش را به من باز گردان .

اللهم اغفرلی ماوأیت من نفسی ولم تجدله وفاء عندی

خدایا بیامرز و ببخش آن چه را که من با خود وعده کردم و وفای به‌آن عهد را از من نیافتی .

اللهم اغفرلی ما تقرب به الیك‌بلسانی ثم خالفه قلبی

خدایا بیامرزآنچه را که من به‌آن به سوی توبزبانم تقرب جستم و دلم بر خلاف آن است ،

اللهم اغفرلی رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ و

شهوات الجنان و هفوات اللسان

خدایا ببخش و بیامرز اشاره‌های گوشه‌های چشمم را و گفتارهای بیهوده و آرزوهای دلم را و لغزشهای زبانم را . (۱)

۴۴- بار خدایا مرا بر پیروی از حضرت او در ظاهر و در معناء پای برجا و ثابت قدم بفرما ،

مرا برای سلوك طریقهٔ مرضیه که بدان در عنفوان جوانی و اوایل سنین با جاذبهٔ خفیه وجلیه هدایت فرموده‌ای موفق بفرما ، و مرا به هدایت خود از اهل تقوی قرار داده‌ای و در زمرهٔ اهل الرضا وارد نموده‌ای .

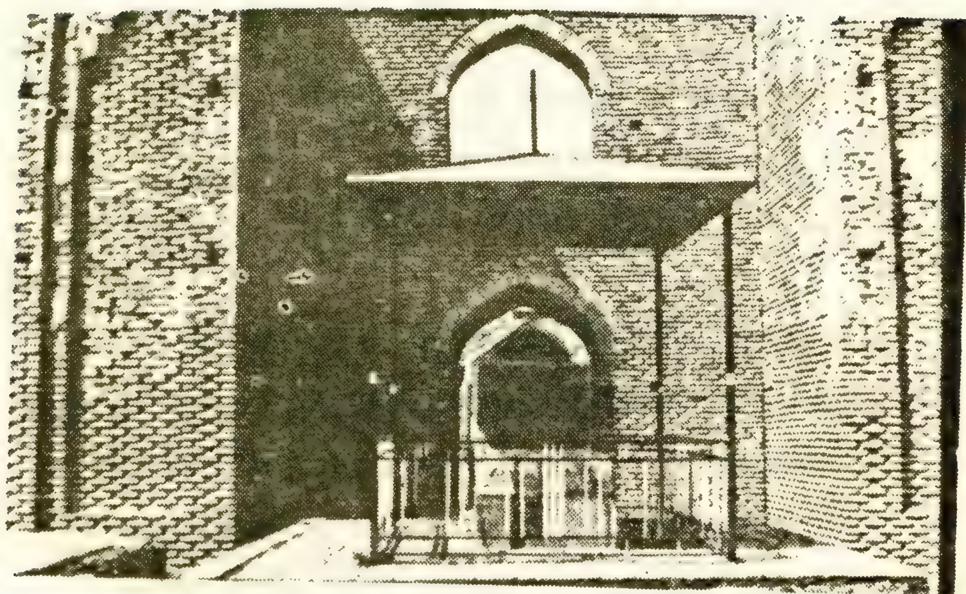
بارالها دعایم را به حق پیامبرت مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولی‌ات مرتضی و آل وی (۲) و ائمهٔ هدی

و اصحابش مصابیح الدجی، پیروان ایشان به احسان خودت تا به روز لقاء مستجاب بفرما.

فراغت از سیاه کردن این اوراق سفید برای گردآورنده‌اش احمد بن احمد بیانکی (بیابانکی) معروف به علاء الدوله سمنانی معروف به تقصیر تاب الله علیه توبة نصوحا که بازگشت خدا بر او چون توبهٔ نصوح باد (کذا) روز سه شنبه مطابق با بیست و نهم شعبان سال هفتصد و سیزده در صوفی آباد خداداد که هنوز معبد عباد و زهاد از ابدال و اوتاد به حسب صاحب حقیقی خود می‌باشد•

۱- نهج البلاغه خطبهٔ ۷۷

۲- دلیلی است بر تشیع شیخ ما قدس الله روحه العزیز



نمای تربت کثیرالانوار و فیض آثار مست بادهٔ ربانی مولانا رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی قدس‌الله روحه‌العزیز در صوفی‌آباد سمنان

فهرستها

- فهرست اعلام
- فهرست مأخذ

فهرست اعلام

اباقاخان ۱۵
ابوبکر ۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱
ابوبکرنساج ۶۲
ابوسعید بهادر ۸۶ ، ۱۰۸
ابوسعید ابوالخیر ۲۳ ، ۶۳
ابوطاهر خوارزمی ۶۳ ، ۹۸
ابوعبیده ۷۴
ابوعبدالله عمربن عثمان مکی ۵۸ ، ۶۴
ابوعبدالله داستانی ۲۳
ابوعلی رودباری ۶۲
ابوعلی کاتب ۶۲
ابوالحسن خرقانی ۲۳
ابوالقاسم رمضان ۵۸ ، ۶۴
ابوالقاسم گرگانی ۶۲
ابوالعباس بن ادریس ۵۷ ، ۶۴
ابوالعطا ۶۴
ابوالمفاخر یحیی باخرزی ۵۹
ابومغیث ، به حسین منصورحلاج رجوع شود .
ابوموسی اشعری ۱۴۴
ابویعقوب سوسی ۵۸ ، ۶۳
ابویعقوب طبری ۵۸ ، ۶۴
ابویعقوب نهر جوری ۵۸ ، ۶۳
ابن عباس ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳
ابن محمد حکیم ۵۹
ابی سعید خدری ۷۸
ابی فلاح ۵۹
احمد غزالی ۶۲
احمد فال فریدی ۶۰
احمدالجایتوخدابنده ۵۸ ، ۸۸ ، ۹۲
اخی شرف الدین ۸۷ ، ۹۵ ، ۹۷

اخی عبدالله حبشی ۹۷

اخی علی مصری ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۷
۱۱۷

اخی علاءالدین رومی ۹۷

اخی محمد دهستانی ۸۵ ، ۸۷
۹۴ ، ۱۰۶

ارغون ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵
۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۶
۳۷ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۵۳ ، ۶۷ ، ۸۳
۸۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸

اسماعیل لیسی ۵۹ ، ۹۷

اسماعیل قصری ۵۷ ، ۶۴ ، ۱۰۰

اسدالله خاوری ۶۰

امام مبارك الدین بکری ۹۶

امیر اقبال سیستانی ۸۷ ، ۹۵

امیر چوپان ۸۶

امین‌الدین انداجی ۱۳

ایزدی ۶۰

«ب»

بدرطوسی ۱۰۳

بهاءالدین زکریا ملتانی ۶۸

«پ»

پیر محمد همدانی ۹۸

«ت»

تاج‌الدین کرکهری ۵۶ ، ۶۹
۱۰۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۶

«ج»

جلال‌الدین‌محمد خراسانی مولوی
۱۲۰ ، ۱۲۱

جمال‌الدین ۱۱

جنیدبغدادی ۶۲

«ح»

حافظ ابرو ۹۰

حافظ ابونعیم اصفهانی ۱۳۸

حافظ بهاءالدین ابردهی ۹۳

حافظ حسین کربلائی ۵۹ ، ۸۳

حذیفه ۱۴۰

حسن بن علی علیه‌السلام ۷۵ ،
۷۷ ، ۷۸ ، ۸۱ ، ۱۳۷ ، ۱۵۶ ،
۱۷۴ ، ۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۱۹۴

حسن بصری ۵۸

حسین بن علی علیه‌السلام
۷۵ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۱ ، ۱۳۷ ،
۱۵۶ ، ۱۷۴ ، ۱۸۷ ، ۱۹۴

«خ»

خواجه ابوسعید سمنانی ۱۱۱ .

خواجه اسحاق ختلانی ۹۹
خواجه رشیدالدین همدانی ۱۳ ، ۹۲
خواجه نظام الدین ۱۱۱
خواجوی کرمانی ۷۷ ، ۸۷ ، ۹۵
« د »
داود بن محمد خادم‌الفقرا ۵۷،۶۴
« ر »
رشید بن‌ابوالقاسم ۲۱
رضی‌الدین علی‌لالا ۳۴ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۳
رکن الدین بکری ۲۱
رکن‌الدین صاین ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۱ ۵۵
روزبهان بقلی شیرازی ۶۴
« ز »
زبیر ۱۵۰
زیدبن ارقم ۷۸
«س»
سراج الدین قزوینی ۲۱ ، ۹۶
سری سقطی ۵۱ ، ۶۲
سعدالدین حبش ۱۳
سعدالدین‌حموی ۵۸ ، ۸۹ ، ۱۰۵
سعدالدین محمد آوجی ۱۳
سلطان احمد تکوار ۱۵ ، ۱۶
سلطان سنجرسلجوقی ۱۱
سلطان الواعظین ۱۴۵ ، ۱۶۰
سلمان ساوجی ۹۶
سید اخفش ۲۱ ، ۵۵
سیدعبدالله‌برزش آبادی ۹۹ ، ۱۰۰
سید علی همدانی ۵۸ ، ۷۶ ، ۹۳ ، ۹۸ ، ۱۰۰
سیدقطب‌الدین شیرازی ۱۳ ، ۱۴
سید محمدگیسودراز ۵۹
سید محمد نور بخش ۵۹ ، ۹۸ ، ۹۹
سید محمدکاظم امام ۵۹
سید محمد بن مبارك ۶۱
«ش»
شاه قاسم انوار ۱۰۰
شاه نعمت‌الله ولی ۵۹
شاه علی قراهی ۸۷ ، ۹۴ ۹۷
شاهرخ شاه تیموری ۹۹
شرف‌الدین سعدالله ۳۰ ، ۵۵

شرف‌الدین‌علی‌سمنانی ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵

شرف‌الدین‌محمد اسفراینی ۷۶ ، ۸۷

شمس‌الدین گیلانی ۹۷

شمس‌الدین لاهیجی ۹۸

شیخ ابراهیم زاهدگیلانی ۱۰۰

شیخ احمد جوزقانی ۳۴ ، ۶۲ ، ۶۴

شیخ بالوی زاهد ۸۹ ، ۹۰

شیخ تقی‌الدین‌علی دوسی ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۸ ، ۱۰۵ ، ۱۲۵

شیخ جمال‌الدین گیای ۱۰۰

شیخ حسن سکاك سمنانی ۲۳

شیخ حسن نخجوانی ۱۰۴ ، ۱۲۸

شیخ خلیفه‌مازندرانی ۶۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱

شیخ زین‌الدین علی تایبادی ۹۸

شیخ صفی‌الدین اردبیلی ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۱۰۰

شیخ عباس‌قمی ۵۹

شیخ‌عبدالله بیدآبادی ۸۷ ، ۹۴ ، ۹۸

شیخ عبدالله گرجستانی ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۷ ، ۱۰۵ ، ۱۲۵

شیخ عبدالرزاق کاشی ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۲۸

شیخ عمار ۶۲

شیخ‌محمد ادکانی ۷۶ ، ۹۳ ، ۹۷

شیخ محمد طبسی ۵۹

شیخ محمود مزدقانی ۸۷ ، ۹۳

شهاب‌الدین سهروردی ۵۸ ، ۶۱

شیطان ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۶ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۱۲۲

«ص»

صدرالدین حمویه ۲۱ ، ۹۶ ، ۱۰۵ ، ۱۲۸

«ع»

عایشه ۱۵۹

عبدالحسین خاتون‌آبادی ۵۹

عبدالعزیز شیرملك ۵۹

عبدالکریم زرین کمر ۸۷ ، ۹۵

عبدالله بن عمر ۱۱۱
عبدالله یافعی ۵۹
عبدالرفیع حقیقت ۶۰
عبدالمطلب ۱۵۷ ، ۱۵۸
عبدالواحدبن زید ۵۸ ، ۶۳
عثمان بن عفان
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰
عثمان مغربی ۶۲
علی امیرالمؤمنین علیه السلام
۵۶ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ،
۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۰، ۱۳۰ ، ۱۳۲
۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲
۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹
۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹
۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵
۱۹۷
علی اکبر دهخدا ۶۰
علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام
۸۲ ، ۸۵ ، ۱۲۴
علی بن یقطین ۷۲
علامه حلی ۸۵ ، ۸۷
عمربن خطاب ۱۷۱ ، ۱۸۱
عمربن عثمان مکی : به ابوعبدالله عمربن عثمان مکی رجوع شود .

« غ »

غازان خان ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۵
غیاث‌الدین هبةالله حموی ۹۰

«ف»

فاطمه سلام الله علیها ۷۵ ، ۷۸ ،
۱۳۲ ، ۱۴۷ ، ۱۸۷
فخرالدین لرستانی ۹۳
فرعون ۱۲۱

«ق»

قاضی صاین : به رکن‌الدین‌صاین رجوع شود .

« ك »

کمال‌الدین خوارزمی ۵۸
کمیل بن زیاد ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۳ ،
۷۳

« م »

مالك اشتر ۱۷۶
مجدالدین‌بغدادی ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۳

- ۱۱۹
مجدالدین شیخان ۶۳
محمد صلوات‌الله علیه
۴۰ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۱۱۰
۱۱۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵
۱۴۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹
۱۶۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ،
۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰
۱۹۱ ، ۱۹۷
محمد امین ریاحی ۶۰
محمد بن مانکیل ۵۷
محمد قزوینی ۶۰
محمد کبوتر آهنگی ۵۹
محی‌الدین عربی ۱۰۲ ، ۱۰۳
معاویه ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۸
معروف کرخی ۶۱ ، ۶۲
معصوم علیشاه نایب لصدر ۵۹
معین‌الدین خراسانی ۱۳
ملا حسین هروی ۹۷
ملا سطان گنابادی ۵۹
ملك جلال‌الدین
۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵
ملك شرف‌الدین ۱۰ ، ۱۱
منصور حلاج ۶۴ ، ۱۰۲
منصور خلف ۶۲
موسی ۷۴
مولوی غلام‌سرور ۶۰
مهدی علیه‌السلام ۷۵
میرزا محمد علی مدرس ۸۴
میرسید محمد باقر خوانساری ۵۹
«ن»
نجم‌الدین کبری ۵۸ ، ۶۱ ، ۶۲
۶۴ ، ۱۰۰
نصرالله پورجوادی ۱۳۰
نظام‌الدین شیخ‌الاسلام ۱۰۸ ، ۱۰۹
نورالدین جعفر بدخشی ۷۶
نورالدین عبدالرحمن اسفراینی
۱۱ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۳ ، ۴۴ ،
۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۶۰ ،
۶۲ ، ۶۴ ، ۸۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵

فهرست اعلام

«و»

وجیه‌الدین عبدالله ۱۰۸

« ه »

هانری کربن ۵۹

هلاکوخان ۱۴، ۱۵

« ی »

یوسف ۱۸۲

یوگنی ادواردویچ ۶۰

فهرست مصادر وماخذ

۱ـ آتشکدهٔ آذر
۲ـ آثار درویش محمد طبسی
۳ـ آداب صوفیه نجم الدین کبری
۴ـ آداب المسافرین
۵ـ اسناد ونامه‌های تاریخی
۶ـ تصوف
۷ـ امالی شیخ طوسی
۸ـ اورادالاحباب وفصوص الآداب
۹ـ ایضاح المکنون
۱۰ـ بحارالانوار
۱۱ـ تاریخ ادبیات درایران
۱۲ـ تاریخ جنبش سربداران
۱۳ـ تاریخ جهان آرا
۱۴ـ تاریخ حبیب السیر
۱۵ـ تاریخ خطیب خوارزمی
۱۶ـ تاریخ سمنان
۱۷ـ تاریخ غازانی
۱۸ـ تاریخ مبارك
۱۹ـ تاریخ مرآت الجنان
۲۰ـ تاریخ مغول
۲۱ـ تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان
۲۲ـ تذکرة الخواص
۲۳ـ تذکره شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی
۲۴ـ تذکرة الشعرا سمرقندی
۲۵ـ تذکرهٔ علماء هند
۲۶ـ تذکره مشایخ نوربخشیه
۲۷ـ تصوف وادبیات تصوف
۲۸ـ تفسیرجامع
۲۹ـ جامع التواریخ
۳۰ـ جواهر الاسرار و زواهر الانوار
۳۱ـ چهل مجلس

فهرست مصادر و ماخذ

۳۲- حلیة الاولیاء

۳۳- خزینة الاوصیاء

۳۴- خم خانهٔ وحدت

۳۵- دستورالوزراء

۳۶- دعوت صوفیه نوربخشیه

۳۷- دیوان شاه قاسم انوار

۳۸- دیوان عطار نیشابوری

۳۹- ذهبیه تصوف علمی ـ آثار ادبی

۴۰- رسالة لابد منه فی‌الدین

۴۱- رسائل‌النورفی شمائل اهل السرور

۴۲- رضوان‌المعارف الالهیه

۴۳- روزبهان نامه

۴۴- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات

۴۵- روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة الهرات

۴۶- روضات الجنان و جنات الجنان

۴۷- روضه کافی

۴۸- ریاض‌السیاحه

۴۹- ریحانة الادب

۵۰- زبدة التواریخ

۵۱- سرگذشت سیف‌الدین باخرزی

۵۲- سفینة الاولیاء

۵۳- سلسلة الاولیاء

۵۴- سنن ابن ماجه

۵۵- سیر الاولیاء

۵۶- شبهای پیشاور

۵۷- شرح‌احوال و آثار شاه نعمت‌الله ولی

۵۸- شرح احوال وآثارشیخ علاءالدوله سمنانی

۵۹- شرح نهج‌البلاغه

۶۰- شد الازار

۶۱- شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب

۶۲- صحیح بخاری

۶۳- صحیح ترمذی

۶۴- صحیح مسلم

۶۵- صلوة العاشقین

۶۶- صواعق محرقه

فهرست مصادر و مأخذ

۶۷ـ طرائق الحقایق

۶۸ـ غررالحکم

۶۹ـ فتوت نامه

۷۰ـ فرهنگ ایران زمین

۷۱ـ فصول المهمه

۷۲ـ فیض القدیر

۷۳ـ کتاب العقاید

۷۴ـ کشف الظنون

۷۵ـ کنزالعمال

۷۶ـ الذریعه

۷۷ـ الحیوان

۷۸ـ الکنا والقاب

۷۹ـ لغت‌نامه دهخدا

۸۰ـ لمعات عراقی

۸۱ـ ماهیت ومظاهرتصوف

۸۲ـ مجالس المؤمنین

۸۳ـ مجمل فصیحی

۸۴ـ مجموعه سخنرانیها ومقاله‌ها
دربارهٔ فلسفه وعرفان اسلامی

۸۵ـ محاسن بیهقی

۸۶ـ مرآت الحق

۸۷ـ مسند احمد بن حنبل

۸۸ـ مرصاد العباد

۸۹ـ معدن الجواهر

۹۰ـ نفحات الانس

۹۱ـ نهضت سربداران

۹۲ـ وافی

۹۳ـ وقایع‌السنین والاعوام

۹۴ـ ولایت نامه

۹۵ـ هفت اقلیم

فهرست مطالب

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
شیخ علاءالدوله سمنانی	۸	شوق دیدار پیر	۳۴
خاندان شیخ	۱۰	عزیمت به بغداد	۳۶
پدرشیخ	۱۰	مناظره با بخشیان	۳۶
مادرشیخ	۱۱	مناظره با ارغون شاه	۳۹
عم شیخ	۱۲	مراجعت به سمنان	۴۲
دائی شیخ	۱۳	نامه اسفراینی	۴۳
تولد شیخ	۱۴	مراجعت اخی شرف‌الدین	۴۵
فرا یافته‌های کودکی شیخ	۱۴	اربعین موسوی	۴۶
ورود به دستگاه ارغون	۱۵	عزیمت به بغداد	۴۷
جذبهٔ الهی	۱۶	اعتکاف درمسجد خلیفه	۴۸
ترك دربار ارغون	۱۷	تشریف به مکه معظمه	۴۹
تغییر حال شیخ	۱۸	خلوت در شونیزیه	۵۰
بازگشت به سمنان	۱۹	فرمان‌ارشاد ومراجعت به ...	۵۲
ادامهٔ تحصیل	۲۰	ارشاد و ریاضت	۵۲
آزادی غلامان وکنیزان و...	۲۱	قیام جهت ارشاد	۵۳
تعمیرخانقاه سکاکیه	۲۳	استادان شیخ	۵۵
وقف نامه	۲۴	سند خرقهٔ شیخ	۵۶
وسوسهٔ شیطان	۲۵	مشایخ خرقه شیخ	۵۷
نحوهٔ سلوك	۲۸	مشایخ خرقهٔ تبرك شیخ	۵۹
صبح دولتش بدمید	۲۹	مشایخ صحبت شیخ	۶۱
بشارت پیر طریقت	۳۳	طریق انزواو خلوت شیخ	۶۲

عنوان	صفحه
شجرهٔ خرقهٔ ارشاد شیخ	۶۳
مذهب شیخ	۶۴
علل پنهان داشتن مذهب	۶۷
تقیه شیخ	۷۰
نشانه‌های تشیع شیخ	۷۱
القاب و کنیه‌های شیخ	۸۳
مسافرتهای شیخ	۸۴
شاگردان شیخ	۸۶
مشاهیری که به صحبت ...	۸۷
شیخ خلیفه مازندرانی در...	۸۹
شرف صحبت یافتن پادشاهان	۹۱
ناشران تفکرشیخ	۹۲
انتساب مشایخ به شیخ	۹۶
مشرب فکری شیخ	۱۰۱
شیخ ووحدت وجود	۱۰۲
مکتوبات شیخ	۱۰۴
اجازه ارشاد	۱۰۶
تکفیر شیخ	۱۰۸
یادبودهائی ازشیخ	۱۰۹
صوفی‌آباد	۱۱۳
کلمات شیخ	۱۱۵
اشعار شیخ	۱۲۲
آثار شیخ	۱۲۴
رحلت شیخ	۱۲۸
رسالهٔ حاضر	۱۳۰
آنچه دررساله ...	۱۳۱
آغاز رساله	۱۳۴

از این سری منتشر کرده‌ایم:

۱ـ فوائح الجمال و فواتح الجلال

اثر: شیخ شهید نجم الدین کبری

ترجمه: آقای محمد باقر ساعدی

۲ـ تحفة البررة فی مسائل العشرة

اثر: شیخ شهید مجدالدین بغدادی

ترجمه: آقای محمد باقر ساعدی

۳ـ تجلی نور بیداری بر قلب سالک

تألیف: آقای مشتاقعلی



۴ـ معاش السالکین

تألیف : آقای مشتاقعلی

۵ـ آداب طعام سالکان

تألیف : آقای مشتاقعلی

٦ـ طلب ـ اولین وادی سلوك

تألیف : آقای مشتاقعلی